

آرایه ها	ردیف
<p style="text-align: right;"><b>تشبیه</b></p> <p>چیزی را به چیز دیگر «مانند» کردن / ادعای همانندی میان دو چیز</p> <p style="text-align: right;"><b>ارکان تشبیه</b></p> <p>۱- مشبه : چیزی که قصد مانند کردن آن را داریم.          ۲- مشبه به: چیزی که مشبه به آن مانند می شود.          ۳- ادات تشبیه: واژه‌ای که نشان دهنده پیوند شباهت است.          مثال ← هم چون، چو، چون، گویی، به کردار، به سان و ...          ۴- وجه شبه: ویژگی مشترک میان مشبه و مشبه به  <u>مهم ← ویژگی بارز مشبه به</u></p> <p>نکته ( برای فهم یک تشبیه باید به سراغ مشبه به رفت که مهم ترین پایه ی تشبیه است.</p> <p style="text-align: right;"><b>مثال:</b></p> <p>(۱) <u>روز چو شمعی</u> به شب، <u>زودرو و سرفراز</u>          مشبه ادات مشبه به      وجه شبه      مشبه ادات مشبه به      وجه شبه  <u>شب چو چراغی</u> به روز، <u>کاسته و نیم تاب</u>          مشبه ادات مشبه به      وجه شبه      مشبه ادات مشبه به      وجه شبه</p> <p>(۲) <u>گرت زدست برآید چو نخل باش کریم</u>          مشبه      ادات مشبه به      وجه شبه      مشبه      ادات مشبه به      وجه شبه  <u>ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد</u>          مشبه      ادات مشبه به      وجه شبه      مشبه      ادات مشبه به      وجه شبه</p> <p style="text-align: right;"><b>انواع تشبیه:</b></p> <p>۱- مشبه + مشبه به + ادات + وجه شبه          (مثال) ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد          ۲- مشبه + مشبه به + ادات          (مثال) چو دریای خون شد همه دشت و راغ          ۳- مشبه + مشبه به + وجه شبه          (مثال) که نیام کوهم ز صبر و حلم و داد</p> <p style="text-align: right;"><b>(۱) تشبیه گسترده</b></p>	۱

## ۲- تشبیه فشرده :

فقط دو رکن اصلی دارد: مشبه و مشبه‌به

## (۱) غیر ترکیبی :

تو سرو جویباری ، تو لاله بهاری

تو یار غمگساری ، تو حور دل ربایی

## (۲) ترکیب اضافی :

گنج ادب / داغ محبت / نور هدایت / گنج عزلت / چراغ علم

## مثال:

۱- چو دریای خون شد همه دشت و راغ

جهان چون شب و تیغ‌ها چون چراغ

تشبیه ۱ ← دریای خون

تشبیه ۲ ← دشت و راغ به دریای خون

تشبیه ۳ ← جهان به شب

تشبیه ۴ ← تیغ به چراغ

۲- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

تشبیه ۱ ← مس وجود

تشبیه ۲ ← توبه مردان ره

تشبیه ۳ ← کیمیای عشق

تشبیه ۴ ← همانند زرشوی

۳- ز بهر دانه خالت همیشه مرغ دلم

به دام زلف تو گر مبتلاست گو می باش

تشبیه ۱ ← دانه خال

تشبیه ۲ ← مرغ دل

تشبیه ۳ ← دام زلف

۴- آن قطره باران که برافتد به گل سرخ

چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

مشبه

مشبه‌به

۵- کنیزان و غلامان گرد خرگاه

ثریاوار گرد خرمن ماه

مشبه

مشبه‌به

۶- خروش سیل حوادث بلند می گوید.

۷- من لاله آزادم من زاده فریادم.

۸- مرغ دل تا دام زلف و دانه خال تو دید

طایر اندیشه‌ام افتاد در دام هوس

تشبیه ۱ ← مرغ دل

تشبیه ۲ ← دام زلف

تشبیه ۳ ← دانه خال

تشبیه ۴ ← طایر اندیشه

تشبیه ۵ ← دام هوس

۹- تو بهاری تو بستی آتش جانی سروی

من همان خاک رهم آتش عشقت کفتم

۱۰- پروردگارا روا مدار در ظلمات جهل و ظلال از چراغ هدایت به دورا فتم.

## جمع بندی نکات آرایه تشبیه

۱- ادعای همانندی بین دو چیز ، توصیف و مقایسه

۲- دو رکن اصلی ، قطعی و همیشگی ، مشبه و مشبه به و دو رکن قابل حذف ، ادات و وجه شبه می باشند.

۳- مهم ترین رکن تشبیه ، مشبه به است زیرا وجه شبه در آن آشکار می باشد. به عبارتی دیگر برای پیدا کردن وجه شبه ، مشبه به کمک کننده است.

۵- اضافه تشبیهی : کلمه دوم مانند کلمه اول است . گلستان جهان . جهان (مشبه) مانند گلستان (مشبه به ) است.

۶- تشبیه در قالب یک جمله اسنادی : گاه چنگم ، گاه تارم روز و شب / من (مشبه) مانند چنگ و تار (مشبه به ) هستم.

۷- تشبیه درون واژه ای : گلچهره ، گلعداز ( عذار و عارض به معنی چهره می باشند ) ، دریادل ، شیر مرد و ...

۸- پسوندهای تشبیه ساز که در حکم ادات هستند : گلگون ، مهوش ، مهسا ، چاهسار ، دریاوار و ...

۹- ادات های خاص : شیر صفت ، گویی ، فعل ماند و ...

۱۰- تشبیه پنهان ، برتری : هدف بیان مقایسه بین دو امر یا برتری یکی بر دیگری است.

تشنه ی روی تو ام باز مدار از من آب : چهره ی معشوق به آب تشبیه شده است

تا تو در آغوش منی به گلستان نروم : آغوش یار به باغ و گلستان تشبیه شده و از آن برتر است.

## مثال های کاربردی اضافه تشبیهی :

سیل غم / مقراض غم / کوه اندوه / مرغ خرد / عطر عقل / باغ نظر / جام خاطر / خزمن عمر / گلستان خیال /  
 بند اوهام / نافه مراد / گوهر مقصود / قصر امل / گل توفیق / سیل سرشک / گوهر اشک / تیغ جدایی / خار هجران  
 / طوفان بلا / داس مه نو / جام زر خورشید / عقد ثریا / دایره قسمت / آفتاب فتح / مفتاح دعا / پرده اسرار /  
 زورق صبر / زیور عشق / بادیه عشق / چوگان هوس / گلبن حسن / ناوک غمزه / نقد دل / آتش می / دانه خال /  
 ناوک مزگان / الف قامت / سیب زنخدان / کمان ابرو / سلسله زلف / همای زلف / شام سر زلف

## مثال های کاربردی تشبیه پنهان :

ای که زلف سیهت بر گل رو آشفته است / ز آتش روی تو آب گل سوری رفته است  
 مژگان تو خنجر به رخ ماه کشیده است / ابروت زده بر سر خورشید کمان را  
 چشمت به فسون بسته غزالان ختن را / آموخته طوطی ز نگاه تو سخن را  
 فصل گل روی تو جوان ساخت جهان را / حسن تو از این باغ برون کرد خزان را  
 ز رشک قامت او ناله خاست از دل سرو / ز شرم عارض او هاله بست بر رخ ماه  
 نظر به روی تو خورشید بر نمی دارد / اگرچه خوبتر از خود نمی توان دیدن  
 در سرو رسیده است ولیکن به حقیقت / از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن  
 ور گویی ما آذر و اسفند نداریم / آن خیال سیه چیست بر آن چهره دلبنده  
 با رخ و چشم ساقیان ما را / یاد نامد ز لاله و عنبر  
 لاله دیدم روی زیبا تو ام آمد به یاد / شعله دیدم سرکشی های تو ام آمد به یاد  
 گر بدین پسته خندان به چمن بنشینی / غنچه از شاخ به صد آه و فغان برخیزد  
 در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد / حالتی رفت که محراب به فریاد آمد  
 باد ار بر سر زلف تو اگر باشد دست / به هوایت ز سر سنبل تر بگذرد  
 روی نگار در نظرم جلوه می نمود / وز دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم  
 می زنی آتش به عالم حرف روی او مگو / میکنی قایم قیامت را از آن بالا مپرس  
 بنشه طره مفتول خود گره می زد / صبا حکایت زلف تو در میان انداخت  
 از خطا گفتم شبی زلف تو را مشک ختن / می زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز  
 اگر سروی به بالای تو باشد / نباشد بر سر سرو آفتابی  
 ای که شهد شکرین تو برد آب نبات / خاک خاک کف پای تو شود آب حیات

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

## تعدادی از مثال های مهم تشبیه سال دوازدهم :

(۱) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای مُنکر نبرد. فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زُمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم مَوسِم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.

(۲) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

(۳) واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب ۷ که: ما عرفناک حق معرفتک.

(۴) یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فروبرده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده

(۵) دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

(۶) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

(۷) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت

(۸) تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند

(۹) بناوخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

(۱۰) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

(۱۱) برگن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم بر کند

(۱۲) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

(۱۳) آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

(۱۴) چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید

(۱۵) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد

(۱۶) آیینۀ نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران

(۱۷) پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

(۱۸) وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

(۱۹) جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طلیسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

(۲۰) آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد

(۲۱) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

(۲۲) چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم. چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم. و چون طاعتی پیدا گردد، بر

مرکب اخلاص نشینم

(۲۳) همه چشم ها به او بود که چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد

- (۲۴) در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.
- (۲۵) تابستان وصال ، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد
- (۲۶) ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می بُرد
- (۲۷) عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است
- (۲۸) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی
- (۲۹) هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم
- (۳۰) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند
- (۳۱) گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد
- (۳۲) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد
- (۳۳) شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
- (۳۴) اگر کوه آتش بود بسپرم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم
- (۳۵) گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم
- (۳۶) و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم
- (۳۷) چوب دستی منتشا مانند در دستش
- (۳۸) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، پای تا سر گوش
- (۳۹) آن که هرگز چون کلید گنج مروارید / اگم نمی شد از لبش لبخند
- (۴۰) چاه چونان ژرفی و پهنانش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آوذ
- (۴۱) پهلوان هفت خوان، اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
- (۴۲) صدای شوم و نامردانه اش در چاه سار گوش می پیچید
- (۴۳) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید و نگاهش مثل خنجر بود
- (۴۴) به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن
- (۴۵) عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
- (۴۶) چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت...
- (۴۷) گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود
- (۴۸) صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد
- (۴۹) غاز گلگونم، طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید
- (۵۰) خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته
- (۵۱) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من ، همین جا لنگر انداز

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر تشبیه و ارکان آن را مشخص کنید

۱- صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل / فدای نکبت گیسوی یار خواهم کرد

۲- دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن / که باد صبح، نسیم گره گشا آورد

۳- به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ / چو غنچه بیش تو آش مهر بر دهان باشد

۴- درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد / نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

۵- همچو سایه پی خورشید رخت چون نرود / دل که در گردنش از زلف تو مشکین رسن است

۶- گشتم از اشک ندامت مخزن گنج گهر / خانه من چون صدف معمور از این باران شده

۷- می ترسم از خرابی ایمان که می برد / محراب ابروی تو حضور نماز من

۸- سیل سرشک ما ز دلش کین به در نبرد / بر سنگ خاره قطره باران اثر نکرد

۹- گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم / ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

۱۰- چون آینه حال نقش تو در دل بگرفته است / دل در سر زلف تو فرورفته چو شانه است

۱۱- تا که عشقت مطربی آغاز کرد / گاه چنگم، گاه تارم روز و شب

۱۲- دام شب آمد و جان‌های خلاق بر بود / چون دل مرغ در آن دام تپیدم همه شب

۱۳- گرچه از شمع تر می‌سوخت چو پروانه دلم / گرد شمع رخ خوب تو پریدم همه شب

۱۴- تو خود ای گوهر یک دانه کجایی آخر / کز غمت دیده مردم همه دریا باشد

۱۵- ای در کمند زلفک تو حلقه فریب / وی در کمان ابروی تو ناوک حیل

۱۶- من آن شهرم که سیلاب محبت ساخت ویرانم / تو آن گنجی که در ویرانه دل‌ها وطن داری

۱۷- از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ / دل اگر تیره نباشد همه دنیاست بهشت

۱۸- دجله اشک از بهار شوق طغیان کرده است / رازهای سینه را خاشاک طوفان کرده است

۱۹- جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است / به کشت باید مشغول بود دهقان را

۲۰- گر عشق بسوزد دم عجب نیست / کاو آتش تیز و من حریرم

۲۱- یکی خندان به سان برق لامع / یکی گریان مثال ابر بهمن

۲۲- کوهی است غم عشق تو، مویی است تن من / هرگز نتوان کوه به یک موی کشیدن

۲۳- این نان و آب چرخ چو سیل است بی وفا / من ماهی ام، نهنگم عمانم آرزوست

۲۴- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۲۵- فراز و نشیب بیابان عشق دام بلاست / کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

۲۶- لب‌ت تا در لطافت لاله سیراب را ماند / دلم در بی‌قراری چشمهٔ سیماب را ماند

۲۷- بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم / تا سختی کمان شما نیز بگذرد

۲۸- چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست / همچو لاله جگرم بی می و میخانه بسوخت

۲۹- از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان / باشد کزین میانه یکی کارگر شود

۳۰- نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوسمت / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

۳۱- امروز که مرغان چمن در طیران‌اند / مرغ دل من بی‌پر و بال است

۳۲- تا فتاده است نظر بر رخ رخشان تو ام / بر تو آشفته تر از زلف پریشان تو ام

۳۳- باز کن چشم جان که طائر قدس / نشود صید جز به دیده ی باز

۳۴- گرچه صد دل هست چون تسبیح در هر رشته اش / دل به زلفش جای خود باز از تپیدن می کند

۳۵- ایمن از تیر نگاه تو دل زاری نیست / مردم آزار تر از چشم تو بیماری نیست

۳۶- مه جبین تو بر آفتاب طعنه زند / گل عذار تو بر برگ لاله خندیده

## استعاره

در آرایه استعاره، یکی از طرفین اصلی تشبیه (مشبه یا مشبه به) حذف شوند  
 آرایه تشبیه، ادعای همانندی و آرایه استعاره، ادعای یکسانی می‌کند.

استعاره بر دو نوع است: مصرحه و مکنیه

## استعاره مصرحه ( استعاره مشبه محذوف ) :

ذکر «مشبه به» به تنهایی سبب پیدایش استعاره مصرحه است، به تعبیر ساده‌تر، استعاره مصرحه، تشبیهی است که مشبه آن حذف گردد و با بیان مشبه‌به، در ذهن اراده می‌شود.

مثال:

(۱) شمس و قمرم آمد، سمع و بصرم آمد

← معشوق به شمس و قمر تشبیه شده است اما چون طرف اول تشبیه، یعنی مشبه، نیامده است، استعاره مصرحه داریم.

به بیان ساده‌تر، مقصود شاعر این بوده است: معشوق من که مانند شمس و قمر است، آمد.

(۲) در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

← دنیا به بازار تشبیه شده است.

مقصود شاعر این بوده است: دنیا مانند بازار است، چون دنیا ( مشبه ) حذف شده آرایه استعاره مصرحه به وجود آمده است.

(۳) مرا در خانه سروی است کاندر سایه قدش / فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

← معشوق در بلند قدی ، به سرو تشبیه شده است.

معشوق، مشبه محذوف است ← استعاره مصرحه

(۴) چو تنها ماند ماه سرو بالا / فشاند از نرگسان لولوی لالا

← معشوق به ماه تشبیه شده و مشبه محذوف است

چشمان، به گل نرگس تشبیه شده و مشبه محذوف است

اشک، به مروارید (لؤلؤ) تشبیه شده و مشبه محذوف است

(۵) مرا برف باریده بر پر زاغ / نشاید چو بلبل تماشای باغ

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

← سفیدشدن موهای سر، مانند برفی است که روی سر باریده، مشبه محذوف است

رنگ مشکی موهای سر، مانند پر زاغ است، مشبه محذوف است

## استعاره مکنیه ( استعاره مشبه به محذوف ) :

مشبهی است که به همراه یکی از اجزا یا ویژگی‌های مشبه به می‌آید، به بیان دیگر در استعاره مکنیه، مشبه به، محذوف است

مثال:

(۱) به صحرا شدم، عشق باریده بود

← عشق مانند باران می‌بارد. باران، مشبه به محذوف است

(۲) هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی پخید

← مهر مانند دانه‌ای است که کاشته و خوبی مانند گلی است که چیده می‌شود و مشبه به محذوف است

(۳) بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار

← جان مانند لوحی است که روی آن نوشته می‌شود و مشبه به محذوف است

(۴) اشتیاق تو مرا سوخت

← اشتیاق تو مانند آتشی است که مرا می‌سوزاند و مشبه به محذوف است

نکته ( تمام اضافه‌های استعاری، استعاره مکنیه هستند.

مثال:

(۱) تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← عرش مانند کاخ دارای کنگره است.

(۲) فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← حقیقت مانند خانه ای دارای پیشگاه است.

← (۳) کسی شکفتن صبح را باور نداشت

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← صبح مانند گل می شکفتد.

(۴) در نایسته احسان گشاده است

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← احسان ( نیکوکاری ) مانند خانه ای دارای در است.

نکته ( استعاره مکنیه ای که مشبه به محذوف آن، انسان باشد، تشخیص است.

به عبارتی، هر تشخیصی، استعاره مکنیه نیز است ولی هر استعاره مکنیه ای، تشخیص نیست.

مثال:

(۱) کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← اندیشه مانند انسان دارای چهره است.

(۲) آسمان تعطیل است / بادها بیکارند / ابرها خشک و خسیس، حق حق گریه خود را خوردند

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← آسمان مانند کارخانه ای تعطیل است ← استعاره مکنیه

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← بادها مانند انسان ها بیکار هستند ← استعاره مکنیه و تشخیص

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← ابرها مانند انسان گریه می کنند ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۳) شب ایستاده است / خیره نگاه او / بر چارچوب پنجره من /

← ایستادن و نگاه کردن شب، از ویژگی های انسان است ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۴) دیده ی عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو / گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی شود.

(۱) (۲) (۱) (۲)

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← عقل مانند انسان دارای چشم است ← استعاره مکنیه و تشخیص

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← طرب مانند انسان دارای گوش است ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۵) گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می چسبانید / شوق می آمد / دست در گردن حس می انداخت / فکر بازی می کرد

← صورت تنهایی، آمدن شوق، دست در گردن انداختن شوق، بازی کردن فکر از ویژگی های انسان است

← استعاره مکنیه و تشخیص

نکته ( منادا قراردادن غیرانسان، استعاره مکنیه و تشخیص است.

مثال:

(۱) ای بخارا. شادباش و دیرزی

← مخاطب قراردادن شهر بخارا، استعاره مکنیه و تشخیص است زیرا وقتی با یک غیرانسان صحبت می کنیم، در واقع او را دارای شعور و مثل یک انسان فرض کرده ایم.

(۲) ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست

← مخاطب قراردادن نسیم سحر ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۳) بخز در لاکت ای حیوان

← منادا و مخاطب صحبت قراردادن حیوان ← استعاره مکنیه و تشخیص

چشم دریادل من لولو لالا می ریخت

(۴) در قدم های خیال تو به دامن هر دم

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مصرحه از اشک

استعاره مکنیه و تشخیص

۵) چو در رویت بخندد گل، مشو در دامش ای بلبل

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

۶) باغ سلام می کند سرو قیام می کند

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

۷) رخ گل را که عکس روی یار است

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

نکته ( استعاره مصرحه ای که به جای انسان به کار رود، اگر مورد خطاب نیز قرار بگیرد تغییری نخواهد کرد.

مثال:

۱) باز امشب ای ستاره تابان نیامدی / باز ای سپیده شب هجران نیامدی

← در اینجا، درست است که با «ای» ستاره تابان و سپیده شب هجران مورد خطاب واقع شده اند، ولی منظور شاعر، خود معشوق و یار است و با غیرانسان صحبت نکرده است. بنابراین استعاره مکنیه نیست و استعاره مصرحه می باشد.

۲) ای غنچه خندان، چرا خون در دل ما می کنی؟

منظور از غنچه خندان، خود معشوق و یار است.

۳) ملکا، مها، نگارار، صنما، بتا، بهارا / متحیرم بخوانم که تو خود چه نام داری

← در مصرع اول، سعدی، معشوق خود را با نام های متفاوت صدا می کند و با غیرانسان، صحبت نمی کند.

نکته تکمیلی: انواع اضافه

۱) اضافه تشبیهی:

۲) مانند (۱) است. (کلمه ای اول، مشابه و کلمه دوم مشابه است)

مثال:

خورشید رخ / رخ مانند خورشید است

(۱) (۲)

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

بازار عالم عالم مانند بازار است

(۱) (۲)

خار بلا بلا مانند خار است

(۱) (۲)

دام هوس هوس مانند دام است

(۱) (۲)

## (۲) اضافه استعاری:

(۲) مانند ..... دارای (۱) است.

در واقع مشابه به (انسان یا غیرانسان) حذف شده و موجب پدید آمدن آرایه استعاره شده و ما باید آن مشابه را تشخیص دهیم.

آبروی فقر فقر مانند انسان دارای آبرو است.

(۱) (۲)

بوسه‌ی باران باران مانند انسان می‌بوسد.

(۱) (۲)

دروازه دل دل مانند عمارتی است که دروازه دارد.

(۱) (۲)

سایه هیچ هیچ مانند انسان دارای سایه است.

(۱) (۲)

## (۳) اضافه اقترانی:

میان مضاف و مضاف الیه نوعی همراهی برقرار است.

معمولاً می‌توان بین دو کلمه مضاف و مضاف الیه «به نشانه» «به منظور» «برای ..» اضافه نمود.

در اضافه اقترانی، تشبیه وجود ندارد.

مثال:

(۱) دست ادب به سینه گذاشتن ← دست را به نشانه ادب بر سینه گذاشتن

(۲) دست گدایی دراز کردن ← دست را به جهت گدایی دراز کردن

نکته مهم ( لزوماً یک اضافه اقترانی، همیشه، اضافه اقترانی نمی‌باشد، ممکن است با توجه به معنای جمله، اضافه استعاری باشد.

مثال:

(۱) با کمک هم می‌توانیم دست تعدی را بشکنیم.

(۲) دشمنان برای تطاول سرمایه یک کشور، دست تعدی را دراز کرده‌اند.

در مثال ۱، تعدی مانند انسانی است که دارای دست است. در آن تشبیه رخ داده و اضافه ی استعاری به وجود آمده است

در مثال ۲، دست را جهت تعدی دراز کردن، و خبری از تشبیه نیست. و دارای اضافه ی اقترانی است.

### جمع بندی نکات آرایه استعاره

۱- آوردن مشبه یا مشبه به به تنهایی

۲- "مشبه به" به تنهایی آورده شود به آن استعاره مصرحه می‌گویند

۳- "مشبه" به تنهایی آورده شود به آن استعاره مکنیه می‌گویند. اگر "مشبه به محذوف" انسان باشد آرایه ی "تشخیص"

نیز داریم

۴- هر "تشخیص" استعاره است ولی برعکس خیر.

۵- نسبت دادن ویژگی های کلی و جزئی انسان به غیر انسان یا نسبت دادن ویژگی های کلی انسان به جزئی از انسان، آرایه تشخیص می‌باشد.

به طور مثال در جمله ی "چشمم شگفت زده شد" تشخیص داریم.

۶- اضافه ی استعاره ای یعنی استعاره ای که "مشبه به" آن محذوف است.

مثال: در صلح / واژه دوم ( صلح ) مانند ..... دارای واژه اول ( در ) است. " صلح مانند خانه ای دارای در است "

دست آسمان: "آسمان مانند انسانی دارای دست است" استعاره و تشخیص داریم.

مثال های کاربردی اضافه استعاری:

زلف بنفشه / دست غیبت / غزل سرایی ناهید / تطاول زلف / گردن صبر / دست هجر / دیده عقل / دست صبا / دست

قضا / چشم بخت / آشوب باد / سلطنت گل / مهر چرخ / تاج آفتاب / کار زلف / قول چنگ / در دل / فروغ روی / در

مرگ / بی وفایی دور زمان / رخ مه / زمزمه عود / همراز عشق / همنفس جام / پر خاش فلک / بیداری نسیم / چشم

شب‌نم / سنگدلی روزگار / خنده مه / دست ناوک / دامن دولت / کنگره وصل / جگر لاله / روی دل



تهیه و تنظیم :

احسان محسنی

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

بیش از ۱۰۰ مورد از استعاره مصرحه های پرکاربرد ( مجاز با رابطه شباهت )

دهان	پسته / شکرین پسته خاموش / غنچه / شکر / درج گوهر / درج لولو / حقه لعل
لب	عقیق / یاقوت / لعل / ارغوان / چشمه نوشاب / حلقه ی نوش / نقطه ی موهوم / مرجان
چشم	نرگس ( نرگس جادو ، نرگس مست و ... ) / بادام
معشوق و دوست ( قد و قامت )	شاخ نرگس / شکر فروش / یوسف مصری / ترک / نوگل خندان / آهو / غزال رعنا / سرو / ماه / قبله / صنم / نگار / مه عاشق کش / سرو سهی / گوهر یکدانه / دانه دُر / تازه گل / آهوی مشکین / شمع سعادت پرتو / آفتاب خوبان / چشمه قند
اشک	شاخ صنوبر / بهار خندان / پروانه / بهشت / سمن / شمشاد / ستاره / دریا / چشمه نور / چشمه زندگی
زلف : مو	گلاب / آب روان / مروارید / گوهر / رود خون / سیل / جوی / لولو / ستاره / باران
چهره	دام / عنبرسازا / سنبل / فتراک / کمند / ریحان / سنبل مشکین / کافور / برف / یاسمن / مُشک / چتر سیاه / مشکین رسن / زنجیر / عبیر / شب
ناوک	طلعت / ارغوان / ماه / خورشید / گل / گلبرگ / سمن / لاله / چشمه آفتاب
کمان	مژگان / نگاه
خورشید	ابرو
شراب	خسرو خاور / شمع خاور / ترک فلک / آینه / گوی فلک / جام سحر / زرین علم / طاووس مشرق خرام / گوی زرد / شاه چرخ / خسرو صبح / جام یاقوتین / ریحان زرد
آسمان	دختر زر / دختر گلچهر رز / آفتاب
جهان	سقف بلند ساده بسیار نقش / سقف سبز / طاق مینا / گنبد مینا / گنبد دوار / فیروزه ایوان
	تخت روان / مرحله / رهگذار / دامگه / کارخانه / دیر کهن / دیر دیرینه

### تعدادی از مثال های مهم استعاره سال دوازدهم :

۱) فرآش باد صبا را گفته تا فرش زُمرَدین بگسترد.

استعاره از سبزه و گیاه

۲) چه غم دیوار امّت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

استعاره از اتفاقات ناموافق

۳) یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟  
استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه

۴) به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را  
استعاره از جمال حق

۵) چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.  
استعاره از تجلیات حق

۶) یک دم غریق بحر خدا شو، گمان مبر      کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی  
استعاره از معرفت حق

۷) نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است  
نالۀ: استعاره از شعر شاعر/ مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر

۸) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد      ز اشک ویران گنش آن خانه که بیت الحزن است  
استعاره از وطن

۹) ای دیو سپید پای دربند      ای گنبد گیتی ای دماوند  
آوردن «ای» بای دیو و گنبد: استعاره مکنیه و تشخیص      دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند

۱۰) از سیم به سر یکی کُله خُود      ز آهن به میان یکی کمر بند  
سیم: استعاره از برف روی کوه      کمر بند آهنی: استعاره از صخره های تیره رنگ میان کوه

۱۱) تا وارهی از دم ستوران      وین مردم نحس دیو مانند      ستوران: استعاره از مردم نادان

۱۲) با شیر سپهر، بسته پیمان      با اختر سعد کرده پیوند      شیر سپهر: استعاره از خورشید

۱۳) تو قلب فسردهٔ زمینی      از درد، ورم نموده یک چند      ورم: استعاره از برآمدگی کوه

۱۴) تا درد و ورم فرو نشیند      کافور بر آن ضما د کردند      کافور: استعاره از برف

۱۵) شو منفجر ای دل زمانه      وان آتش خود نهفته مپسند      آتش: استعاره از خشم و نفرت

۱۶) پنهان مکن آتش درون را      زین سوخته جان، شنو یکی پند      آتش: استعاره از خشم و نفرت

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۱۷) ای مادر سر سپید، بشنو این پندِ سیاه بخت فرزند مادر: استعاره از دماوند

۱۸) برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند سپید معجر: استعاره از برف

۱۹) بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند اضافه استعاری

۲۰) برگن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکند بنا: استعاره از ظلم

۲۱) بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید آتش: استعاره از عشق

۲۲) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن  
استعاره از مصطفی

۲۳) این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد گره: استعاره از مشکل

۲۴) اما خنده ات که رها می شود / تمامی درهای زندگی را / به رویم می گشاید.  
درهای زندگی: استعاره (اضافه استعاری)

۲۵) عشق من، خنده تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفت  
شکفتن خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که می شکفت)

۲۶) دلم می خواهد بر بال های باد بنشینم . باد: استعاره از پرنده ای که بال دارد

۲۷) مگر روزی به پایان این دریای بی کران رسم دریای بی کران: استعاره از جهان آفرینش

۲۸) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار  
تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

۲۹) دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده جبین دل: تشخیص و استعاره

۳۰) ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره، در چشم جویباران  
بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری

۳۱) چشمهٔ آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنهٔ کوه های شمالی ایران به سینهٔ کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند

**استعارهٔ مکنیه و تشخیص: سینهٔ کویر، دل یخچال، دل ارگ مزینان و سر بر شانهٔ هم دادن درختان**

۳۲) درختش، غارش، کوهش، هر صخرهٔ سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد  
**آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعارهٔ مکنیه**

۳۳) در کنار آن مدینهٔ پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست  
**قلب کویر: اضافهٔ استعاری و تشخیص / حلقوم چاه: اضافهٔ استعاری و تشخیص**

۳۴) این فصل فصل من و توس فصل شکوفایی ما / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو  
**تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل**

۳۵) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد / عقل بی درد و بی دل: تشخیص و استعاره

۳۶) آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود  
**علم عددبین مصلح تاندیش: تشخیص و استعارهٔ مکنیه**

۳۷) آه، این سر بریدهٔ ماه است در پگاه؟ / یا نه! سر بریدهٔ خورشیدِ شامگاه؟  
**سر ماه و سر خورشید: اضافهٔ استعاری و تشخیص**

۳۸) چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی گناهان نیاید گزند  
**چرخ بلند: استعاره از آسمان / تشخیص و استعاره: سوگند چرخ بلند**

۳۹) پهلوان هفت خوان، اکنون / اطعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود  
**اضافهٔ استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم**

۴۰) رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند / **تشخیص و استعاره: رخس غیرتمند**

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر استعاره را بیابید.

۱- من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می / زاهدان ! معذور داریدم که اینم مذهب است

۲- ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند / مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند

۳- چون بگویی بفشانی گهر از حقه لعل / چون بخندی بنمایی ز شکر مروارید

۴- به چون تو محتشمی بی بها سخن ندهم / بده ز لعل شکر بار قند و بستان در

۵- ژاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد / وز تگرگ ناز پرور مالش عناب داد

۶- هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود / هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

۷- از بتان آن طلب از حس شناسی ای دل / کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

۸- غلام نرگس مست تو تاجدارانند / خراب باده لعل تو هوشیارانند

۹- چو خورشید رخشان بگسترده پر / سیه زاغ پرآن فر و برد سر

۱۰- به حجاب اندرون شود خورشید / گر تو برداری از دو لاله مجیب

۱۱- چو تنها ماند ماه سرو بالا / فشاند از نرگسان لولوی لالا

۱۲- دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

۱۳- باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است / شمشاد خانه پرور من از که کمتر است؟

- ۱۴- زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است/ بیا و نوگل این بلبل غزل خوانی باش
- ۱۵- ای سلسله مُشک فکند، به قمر بر / خندید لب پر شکر تو به شکر بر
- ۱۶- خرد نداند و حیران شود ز مذهب عشق / اگر چه واقف باشد ز جمله مذهب ما
- ۱۷- به پَرّ عشق بپر در هوا و پر گردون / چو آفتاب منزّه ز جمله مرکب ها
- ۱۸- آواز داد اختر، بس روشن است امشب / گفتم ستارگان را مه با من است امشب
- ۱۹- عشق چو لشکر کشید، عالم جان را گرفت / حال من از عشق پرس، از من مضطر مپرس
- ۲۰- صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم / تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم
- ۲۱- ابر را بنگر که لاف درفشانی محذند / بس که از چشمم به دامن لؤلؤی لالا گرفت
- ۲۲- به تیره روزی من چشم روزگار گریست / ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد؟
- ۲۳- لاله را بس بود این پیرهن غرقه به خون / که شهیدان بلا را به کفن حاجت نیست
- ۲۴- در بهاری که بر اوچشم خزان می‌گرید / به غزل خوانی مرغان چمن حاجت نیست
- ۲۵- کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب / تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
- ۲۶- دیده عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو / گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود
- ۲۷- ای بخارا شادباش و دیر زی / میر، زی تو شادمان آید همی
- ۲۸- بنالد جامه چون از هم بدری/ بگرید رز چو شاخ او ببری
- ۲۹- از باد صبا، دم تو جوید / با خاک زمین، غم تو گوید

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۳۰- در ده از آن چکیده خون ز ابله تن رزان / که ابله رخ فلک بود عروس خاوری

۳۱- آهوی آتشین روی چون در بره درآید / کافور خشک گردد با مشک تر برابر

۳۲- به تیره روزی من چشم روزگار گریست / ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد

۳۳- تو نیز پنجه ز می رنگ کن که باد خزان / حنا به دست عروسان شاخسار گذاشت

۳۴- در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را / مهر لب او بر در این خانه نهادیم

۳۵- خامشی دریا و گفّت و گو خس و خاشاک اوست / پاک کن از خار و خس این بحر گوهرخیز را

۳۶- حسن هم مانند عشق افتادگی می زبیدش / لشکر زلف بتان تا نشکند منصور نیست

۳۷- رخسار توست لاله بی داغ این چمن / این لاله های باغ همه داغ دیده اند

۳۸- گر پی برد که گوشه نشینی چه راحتی است / سیلاب ، سیر دامن صحرا نمی کند

۳۹- سیل را نعره از آنست که از بحر جداست / هر که با بحر درآمیخته خاموش شود

۴۰- ببین که سیب زنخدان تو چه می گوید / هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

۴۱- به مشکین کمند اندر آویخت چنگ / به فندق گلان را به خون داد رنگ

۴۲- شکرت شور دلنوازان، مارت آشوب مهربازان / سنبلت دام سرفرازان، دهنّت کام تنگدستان

۴۳- نهاده همّت او دست رد به سینه بحر / نشان پنجه‌اش از موج یک به یک پیدااست

۴۴- ای لعل تو پرده‌دار پروین / وی زلف تو سایبان نسرين

۴۵- بر سوزن مژگانم صد رشته گهر دارم / در دامن تو ریزم یا در برت افشانم

## مجاز

به کار بردن واژه در غیر معنی حقیقی خود، به شرط وجود علاقه و قرینه

علاقه: ارتباط میان معنای حقیقی و مجازی واژه ی مورد نظر

قرینه: نشانه ای که ذهن مخاطب را از معنای حقیقی به معنای مجازی رهنمون می کند. قرینه می تواند معنوی یا لفظی باشد.

واژه جام را در دو معنای حقیقی و مجازی به کار ببریم:

(۱) گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما

در اینجا همان معنای حقیقی جام یعنی پیاله و کاسه منظور شاعر است.

(۲) بستان جام و در آشام که آن شربت توست

در اینجا، قرینه ی در آشام به ما کمک می کند که بفهمیم منظور شاعر محتویات درون جام است و نه خود جام! چون جام

محل قرار گرفتن نوشیدنی است میان معنای حقیقی و مجازی ارتباط (علاقه) برقرار کرده است. بنابراین جام در معنای

مجازی خود به کار رفته است.

## برخی از رایج ترین علاقه های مجاز:

(۱) جزئیه: بیان جزئی از یک چیز به جای تمام آن چیز

مثال: که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را ← نگین جزئی از انگشتر است اما در معنای خود انگشتر به کار رفته است.

(۲) کلیه: بیان تمام یک چیز به جای جزئی از آن چیز

مثال: جهان دل نهاده بر این داستان ← جهان یعنی تعدادی از مردم، ما در معنای کل مردم جهان به کار رفته است.

(۳) محلیه: بیان محل یک چیز به جای خود آن چیز

مثال: بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت ← سر به معنای قصد و تصمیم است و محل تصمیم گیری سر است.

(۴) سببیه: بیان سبب یک چیز به جای آن چیز

مثال: از نفست گل می روید ← نفست سبب سخن گفتن است و مقصد شاعر از نفست، سخن گفتن است.

(۵) لازمیه: بیان چیزی که همیشه همراه و لازمه ی چیز دیگری است به جای خود آن چیز

مثال: ز خون پدر شد دلش پر ز درد ← منظور از خون، کشتن و به قتل رساندن است زیرا معمولاً خون لازمه کشتن است.

(۶) آلیه: بیان ابزار انجام یک کار به جای خود آن

مثال: در قلم آورد حافظ قصه ی لعل لبش ← قلم ابزار نوشتن است و به جای نوشته (شعر حافظ) به کار رفته است.

(۷) شباهت: بیان چیزی که شبیه چیز به چیز دیگری است به جای خود آن چیز ← استعاره مصرحه

مثال: دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ← منظور از نرگس، چشم است یعنی چشم به نرگس تشبیه شده است و مشبه که در

اینجا چشم است، محدوف می باشد بنابراین استعاره مصرحه نیز داریم.

نکته ( هر استعاره مصرحه ای، مجاز نیز است اما هر مجازی لزوماً یک استعاره نیست.



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

مثال:

(۱) وقتی به آن جا رسیدم، نشانی را از شهر پرسیدم اما کسی نمی دانست

مجاز از مردم شهر

قرینه لفظی

(۲) سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

مجاز از موی سر

قرینه لفظی

(۳) تمام کاسه را خوردم

مجاز از محتویات کاسه

قرینه لفظی

(۴) همه دشت گریان شدند

مجاز از مردم دشت

قرینه لفظی

(۵) ایران در مسابقات ، پیروز شد

مجاز از مردم ایران

قرینه لفظی

(۶) دیدم که نفسم در او موثر واقع نمی شود

مجاز از سخن

(۷) دهخدا قلمش شیرین بود.

مجاز از نوشته

(۸) ماه ، وارد کلاس شد

استعاره مصرحه و مجاز از معشوق

قرینه لفظی

(۹) فصل گل می گذرد بی قدح و جام مباح ← مجاز از فصل بهار

(۱۰) اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست ← مجاز از مردم جهان

(۱۱) بر سر تربت ما چون گذری همت خواه ← مجاز از گور، قبر

(۱۲) اگر نزاری و زردی مرا ز عشق رسید / نه عاشق است درخت از چه گشت زرد و نزار ← مجاز برگ های درخت

(۱۳) گل در بر و می در کف و معشوق به کام است ← مجاز از جام می

(۱۴) عشقت نه سرسری است که از سر به در رود ← مجاز از اندیشه

(۱۵) و ز دست تو هیچ دست بالاتر نیست ← مجاز از قدرت

(۱۶) نباید که باشی تو اندر زمین ← مجاز از جهان

(۱۷) من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم ← مجاز از انگشتر

(۱۸) خروش برآمد ز دشت و ز شهر / غم آمد جهان را از آن کار بهر ← مجاز از مردم

(۱۹) بخور تا توانی به بازوی خویش ← مجاز از قدرت

(۲۰) آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت ← مجاز از ثروت و دارایی  
جمع بندی نکات آرایه مجاز

- ۱- در یک واژه بررسی می شود و نه در یک عبارت  
۲- واژه در معنای اصلی خود به کار نرفته است.  
۳- اگر بین معنای اصلی کلمه و معنایی که در آن جمله می دهد (معنای مجازی) ، تشبیه وجود داشته باشد ، آرایه استعاره (مصرحه) نیز خواهیم داشت.  
۴- در یک جدول مجازهای پرکاربرد و در یک جدول مجازهایی که استعاره نیز هستند ، بررسی می شوند.  
۵- در این بیت " هر کجا نقاش قامت و لعلش کشید / جلوه طوبی نگر سرچشمه کوثر ببین " واژه لعل ، استعاره مصرحه از لب است. چرا ؟ چون بین معنی اصلی واژه لعل " سنگ سرخ " و لب ، رابطه شباهت برقرار است و هر دوی آن ها سرخ هستند

## ۶۵ مورد از مجازهای پرکاربرد

گوش : شنیدن	جهت های جغرافیایی:جهان	آب : دریا / اشک	بازارگاه : مردم بازار	افسر : پادشاه
دیروز : زمان گذشته	فردا : آینده / قیامت	ملک و ملکوت : موجودات	عالم و جهان : مردم	کام : آرزو
تیغ : شمشیر	شمشیر : جنگ	پیمانه : شراب	نفس : زمان / سخن / دعا	شب و روز : همیشه
ساعت : لحظه / زمان	صفرا : خشم	خاک : انسان	سرد و گرم : اتفاق	زر : پول / ثروت
سیم : پول بی ارزش	سپاه : افراد سپاه	آوردگاه : جنگ	حرب : وسایل جنگی/ضربه	قبیله : مردم قبیله
مرد : انسان	ابر ، ماه و ... : آسمان	سر : باطن	سیر : بیزار	زبان : سخن
خواب و خور : تعلقات	نگین : انگشتر	تخت و نگین : پادشاهی	می : جام می	سعدی : آثار سعدی
سینه : وجود	الحمد : سوره حمد	آتش : گرما ، شعله ، عشق	ایران : مردم ایران	زهرة : جرئت
یال : گردن	سر : وجود / فکر / گردن	دست : قدرت / چنگ / بازو	قلم : نوشته	نان : رزق / خوراک
خون : مرگ / کشته شدن	خاک : سرزمین / قبر	کف : اختیار / دست	دم : لحظه / سخن	چمن : باغ
فصل گل : بهار	فروردین : فصل بهار	بیت : شعر	لب و دندان : کل وجود	بهار : سال
محراب : نماز	خدنگ : تیر	ثریا : آسمان	لحد : قبر	خط : حکم و فرمان
چشم : نگاه	دی ، بهمن : زمستان	بازو : قدرت	دل : کل وجود	آستان : قصر ، کاخ

## تعدادی از مثال های مهم مجاز سال دوازدهم :

(۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید      لب و دندان مجاز از کل وجود

(۲) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      مجاز از همه اجزای عالم

(۳) خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد      آنکه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی  
خواب و خور: مجاز از زندگی مادی

(۴) هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت      آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت  
کم و بیش: مجازاً وابستگی ها؛ نیازهای مادی

(۵) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم      هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت  
قلم: مجاز از اندیشه

(۶) در پیشگاه اهل خرد نیست محترم      هرکس که فکر جامعه را محترم نداشت  
پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجازاً مردم جامعه

(۷) تو مشتی درشت روزگاری      از گردش قرن ها پس افکند      روزگار: مجازاً مردم روزگار

(۸) ای مشتی زمین بر آسمان      شو بر وی بنواز ضربتی چند      زمین: مجازاً مردم

(۹) ای مادر سر سپید، بشنو      این پند سیاه بخت فرزند      سر: مجازاً موی سر

(۱۰) برکش ز سر این سپید معجر      بنشین به یکی کبود اورند      اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی

(۱۱) کز نیستان تا مرا بریده اند      از نفیرم مرد و زن نالیده اند      مجاز از همه هستی

(۱۲) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      تا بگویم شرح درد اشتیاق      سینه: مجازاً دل عاشق

(۱۳) محرم این هوش جز بی هوش نیست      مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
زبان: مجاز از سخن و کلام / گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است

(۱۴) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد      دنیا: مجازاً مردم روزگار

(۱۵) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب      تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
چوب: مجاز از درخت نی

۱۶) همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند فلسفه: مجاز از فیلسوفان  
مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی

- ۱۷) که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند دل: مجاز از وجود
- ۱۸) پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی جان: مجاز از وجود
- ۱۹) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه جهان: مجاز از جهانیان
- ۲۰) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند دشت: مجاز از مردم
- ۲۱) یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه ماه: مجاز از آسمان
- ۲۲) سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهیم رهایی مراست سر: مجاز از وجود
- ۲۳) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت
- ۲۴) مگر سر پادشاهی نداری؟ سر: مجاز از فکر و اندیشه
- ۲۵) سورتِ سرمای دی بیدادها می کرد دی: مجاز از زمستان
- ۲۶) مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم نای: گلو/ مجاز از صدا
- ۲۷) و دمَش، چونان حدیث آشنایش گرم دم: نفس مجازاً حرف و حدیث
- ۲۸) باز چشم او به رخس افتاد چشم: مجاز از نگاه
- ۲۹) نان را از من بگیر، اگر می خواهی، هوا را از من بگیر نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی
- ۳۰) الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز سینه: مجاز از وجود

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر مجاز را بیابید.

۱- بر سر آنم که گر ز دست آید / دست به کاری زنم که غصه سرآید

۲- سرآن ندارد امشب که برآید آفتابی / چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

- ۳- حکایت فاش گشت اندر زمانه / به گوش عالمی رفت این افسانه
- ۴- فرخنده شبی بود که آن دلبر مست / آمد ز پی غارت دل، تیغ به دست
- ۵- عقل سیه نامه گو اشک ندامت بیار / خنده به یونان زند طفل دبستان عشق
- ۶- بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ رزق / که مست جام غروریم و نام هشیاری است
- ۷- عشقت نه سرسری است که از سر به در شود / مهرت نه عارضی است که جای دگر شود
- ۸- بگفت این جفا بر من از دست اوست / نه شرط است نالیدن از دست دوست
- ۹- تیر تو را منم هدف گر تو خدنگ می زنی / تیغ تو را منم سپر گر تو اسیر می کشی
- ۱۰- ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم / به ناکام گردن بدو داده‌ایم
- ۱۱- جهانی نهاده به کاووس چشم / زبان پر ز دشنام و لب پر ز خشم
- ۱۲- چو آشامیدم این پیمانه را پاک / در افتادم زمستی بر سر خاک
- ۱۳- الا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه / که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم
- ۱۴- اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح / صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح
- ۱۵- چشم گریان مرا حال بگفتم به طبیب / گفت یک بار بیوس آن دهن خندان را
- ۱۶- برآشفت عابد که خاموش باش / تو مرد زبان نیستی، گوش باش
- ۱۷- یکی دشت بر دیدگان پر زخون / که تا او کی آید ز آتش برون
- ۱۸- منم آن مرغ گرفتار که در کنج قفس / سوخت در فصل گلم حسرت بی‌بال و پری
- ۱۹- فریاد مردمان همه از دست دشمن است / فریاد سعدی از دل نامهربان دوست
- ۲۰- پیش دیوار آن چه گویی، هوش‌دار / تا نباشد در پس دیوار گوش

۲۱- به یاد روی شیرین بیت می‌گفت / چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت

۲۲- چو جام بیخودی نوشم ، به سان اوحدی جوشم / کنون چون مست و بی هوشم سزاوار خراباتم

۲۳- سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم / وز این درخت همین میوه غم است برم

۲۴- در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش / آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلامم هنوز

۲۵- شبی یاد دارم که چشمم نخفت / شنیدم که پروانه با شمع گفت

۲۶- دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار / گوشه تاج سلطنت می‌شکند گدای تو

۲۷- هر سحر از عشق دمی می‌زنم / روز دگر می‌شنوم برملا

۲۸- ای که دستت می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۲۹- ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت / بخنده گفت که حافظ برو که پای تو بست

۳۰- کی بر این کلبه طوفان زده سرخواهی زد / ای پرستو که پیام آور فروردینی

۳۱- سینه می‌سوزد مدام از جور چشم / دیده می‌گرید روان از دست دل

۳۲- گر آن شیرین دهن لب را به شکر خنده بگشاید / کف خسرو به خاک تیره ریزد خون شیرین را

۳۳- پیش از این چندین به خون اهل دین راغب نبود / شد به عهدهت بر میان زنار جوهر تیغ را

۳۴- گر تو یوسف صفت از خانه به بازار آیی / دل شهری همه بر آتش سودا فکنی

۳۵- به غم این یک دو نفس را گذراندن ستم است / خنده صبح به دلگیری شام است اینجا

## کنایه

پوشیده سخن گفتن

### مثال:

- ۱) دامن از خاک برچیدن: کنایه از بی توجهی به مادیات و دنیا
- ۲) از پا افتادن: کنایه از ناتوان شدن
- ۳) پشت دست را داغ کردن: کنایه از پشیمان شدن و عبرت گرفتن
- ۴) زردروی بودن: کنایه از شرمندگی

### تفاوت کنایه و مجاز:

- ۱) در مجاز، با واژه در ارتباط هستیم اما در کنایه با عبارت
- ۲) در مجاز، کلمات در معنای غیرحقیقی به کار می‌روند، اما در کنایه کلمات در معنای حقیقی به کار می‌روند و فقط معنایی که برداشت می‌شود، به صورت کنایی و دور است.

### تفاوت استعاره و کنایه:

در استعاره نیز با واژه در ارتباط هستیم اما در کنایه با عبارت و جمله. استعاره همان مجاز با علاقه شباهت است

### تعدادی از مثال های مهم کنایه سال دوازدهم :

- ۱) پریشان روزگار: کنایه از بدبخت
- ۲) سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه
- ۳) دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.
- ۴) هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است
- ۵) نقشی ز بود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه
- ۶) از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.
- ۷) از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد
- ۸) در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش

۹) غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن

۱۰) از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن

۱۱) صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده

۱۲) پای در بند: کنایه از زندانی، گرفتار

۱۳) با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه: ارتفاع و بلندی کوه دماوند

۱۴) سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده

۱۵) سوزد جانت: کنایه از نابودی

۱۶) سیاه بخت: به کنایه بدبخت

۱۷) معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی

۱۸) بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت

۱۹) از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه: نابودی و ویرانی

۲۰) به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن

۲۱) از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن

۲۲) با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن

۲۳) سلنه سلنه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی حال.

۲۴) مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه: آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن

۲۵) خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی

۲۶) زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن

۲۷) این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه: پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص

۲۸) دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند

۲۹) موبه مو توضیح دادن کنایه: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن

۳۰) از تعجب شاخ درآوردن کنایه: تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن

۳۱) آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن = آب به دهان خشک شدن = از تعجب شاخ درآوردن



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

- ۳۲) پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز
- ۳۳) راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق
- ۳۴) بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی
- ۳۵) روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن
- ۳۶) کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن
- ۳۷) دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی
- ۳۸) رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- ۳۹) مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن
- ۴۰) چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بودن کس یا بدان چیز بودن
- ۴۱) از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.
- ۴۲) دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی
- ۴۳) چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگه داشتن: کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن
- ۴۴) راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه
- ۴۵) چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن
- ۴۶) گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن
- ۴۷) شکفتن گل های الماس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان
- ۴۸) سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن
- ۴۹) مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن
- ۵۰) باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن
- ۵۱) قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن
- ۵۲) اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن
- ۵۳) زمین گیر: کنایه از ناتوان

(۵۴) دو دل: کنایه از مردد، شک دار

(۵۵) گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: هنوز نرسیده اند

(۵۶) آب خوش از گلویش پایین نمی رود: آرامش ندارد.

(۵۷) جوجه کبک ها، خطّ و خال انداخته اند: بزرگ شده اند

(۵۸) پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن

(۵۹) بال و پر گشودن: کنایه از بسیار خوشحال شدن

(۶۰) گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن/

(۶۱) کنایه: از خویشتن بت ساختن؛ یعنی مغرور شدن

(۶۲) سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از خطر کردن و آزمایش کردن

(۶۳) پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن

(۶۴) به گفتن نشاند: کنایه از روب هرو کرد.

(۶۵) « روشن نگشتنِ روان » و « ایمن نگردیدنِ دل » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است

(۶۶) دل شستن: خود را رها کردن، قطع امید کردن

(۶۷) شب آمد به روز: و کنایه از تاریک شدن هوا

(۶۸) بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند

(۶۹) همی خاک نعلش برآمد به ماه : کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب

(۷۰) نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن

(۷۱) نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن

(۷۲) تپش یافتن: کنایه از هراسیدن

(۷۳) خون گریستن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه

(۷۴) سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن

(۷۵) موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه

(۷۶) بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید

(۷۷) خو نگرم بودن : کنایه از شاد و صمیمی بودن

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

(۷۸) آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام

(۷۹) مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت.

(۸۰) لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود

(۸۱) طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن

(۸۲) حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی

(۸۳) داشت می خوابید: کنایه از مردن

(۸۴) یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی

(۸۵) کمند شصت خم : کنایه از بلند بودن کمند(طناب)

(۸۶) مُلک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن      مُلک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم.

(۸۷) گم کرده راه      کنایه: اوج حیرت و سرگردانی

(۸۸) جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام.

## چکیده ی آرایه‌های تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز و کنایه:

(۱) آرایه تشبیه دارای ۴ رکن است ( مشبه، مشبه‌به، ادات، وجه شبه )

(۲) دو رکن اصلی آرایه تشبیه ( مشبه، مشبه‌به ) در پدیدآوردن آرایه‌های استعاره، تشخیص، مجاز، موثر هستند.

(۳) دو رکن غیراصلی تشبیه، (ادات و وجه شبه) می‌توانند در جمله نیایند.

(۴) آرایه استعاره از درون آرایه تشبیه، به وجود می‌آید.

(۵) در جمله‌ای که «مشبه» محذوف باشد. استعاره مصرحه به وجود می‌آید.

(۶) استعاره مصرحه، همان آرایه مجاز است.

(۷) هر استعاره مصرحه‌ای مجاز است اما هر مجازی، استعاره مصرحه نیست.

(۸) در جمله‌ای که «مشبه به» محذوف باشد، استعاره مکنیه به وجود می‌آید.

(۹) استعاره مکنیه‌ای که مشبه‌به محذوف آن، انسان باشد، آرایه تشخیص نیز است.

۱۰) هر تشخیصی، استعارهٔ مکنیه است اما هر استعارهٔ مکنیه‌ای، تشخیص نیست.

۱۱) منادا قراردادن غیرانسان، تشخیص و استعارهٔ مکنیه پدید می‌آورد.

۱۲) منادا قراردادن معشوق با ویژگی خودش، استعارهٔ مصرحه است.

۱۳) استعاره، مجاز و تشخیص در یک کلمه و نه عبارت اتفاق می‌افتد.

۱۴) کنایه در یک عبارت و نه یک کلمه به وجود می‌آید

۱۵) اضافهٔ تشبیهی، همان آرایهٔ تشبیه و اضافهٔ استعاری همان آرایهٔ استعاره است.

۱۶) اضافهٔ استعاری، به جهت حذف مشبه‌به، استعاره مکنیه می‌سازد.

۱۷) در بعضی موارد اضافهٔ استعاری و اضافهٔ اقترانی باید در جمله تشخیص داده شوند.

۱۸) در تست‌های نظام جدید رشته‌های ریاضی و تجربی، نوع استعاره‌ها در گزینه‌ها مشخص نمی‌شوند.

۱۹) در تستی که آرایهٔ تشخیص وجود دارد ممکن است، طراح، در گزینه‌ها آرایهٔ استعاره را بیان نماید که صحیح است.

علی مانند شیر شجاع است.

مشبه ادات مشبه‌به وجه شبه

علی، شیر است.

مشبه مشبه‌به

شیر آمد (استعارهٔ مصرحه از «علی» و چون شباهت بین شجاعت علی و شیر مطرح است، آرایهٔ مجاز نیز وجود دارد)

ای ماه زندگی من، با من سخن بگو

استعاره مصرحه و مجاز معشوق

ای شهر نفرین شده، تو را ترک می‌کنم

استعاره مکنیه و تشخیص

## ایهام

هرگاه ، یک واژه در کلام به کار رود به گونه ای که حداقل دو معنی از آن به ذهن خطور کند ، ایهام شکل می گیرد. یکی از این معانی ، نزدیک به ذهن و معنای دیگر ، دوز از ذهن است و البته مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است. در ایهام هر دو معنی در بیت باید درست باشد.

## مثال :

۱- هلاک خواب شیرین خسرو و غافل از این معنی / که خون بی گناهان خنجر از پهلو برویاند

شیرین دارای دو معنی مزه شیرین و معشوقه خسرو می باشد. در نگاه اول ، خواب شیرین ( خواب خوش ) به ذهن انسان منبدر می شود که می تواند در این حالت حس آمیزی هم داشته باشد. اما با اندکی تامل متوجه می شویم که مقصود شاعر ، دیدن شخص شیرین ( معشوقه ) در خواب است. البته هر دوی این معانی پذیرفتنی هستند ولی معنای دوم اندکی قوی تر است.

۲- ز گریه مدام چشمم نشسته در خون است / ببین که در طلبت حال مردمان چون است

نخستین معنایی که از مردمان به ذهن می رسد ، افراد جامعه است اما به قرینه مصراع اول ( چشم ) در می یابیم که منظور از مردمان می تواند مردمک های چشم نیز باشد.

۳- بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

مهر دارای دو معنی محبت و خورشید است. هم محبت چهره و هم چهره ی خورشید وار معشوق در اینجا صحیح هستند که البته با توجه به وجود قرینه ی روز در مصراع اول ، مقصود شاعر معنی دوم است.

۴- خانه زندان است و تنهایی ضلال / هر که چون سعدی گلستانش نیست

گلستان دارای دو معنی کتاب سعدی و باغ و گلزار است  
هر کس مانند سعدی کتاب گلستان ندارد یا هر کس که مانند سعدی باغ و گلزار ندارد  
هر دو معنی قابل جای گذاری هستند.

۵- همین بچه هایی که در حاشیه ی اروند رود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

..... تا به دل دشمنان ( وجود ) حمله کنند.

..... تا به مرکز فرماندهی دشمن حمله کنند.

جمله با هر دو معنی صحیح است.

**نکته** ( صرف آمدن واژه هایی با حداقل دو معنی در یک شعر یا یک بیت ، به تنهایی و به خودی خود سبب شکل گیری آرایه ی ایهام نمی شود. بلکه حتما لازم است با توجه به مضمون شعر بتوان حداقل دو معنی متفاوت از آن ها برداشت نمود.

مثال :

صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس / بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

رود دارای دو معنی رودخانه و نام سازی در موسیقی می باشد که در اینجا فقط معنی رودخانه به کار می رود و ایهام ندارد

نزدیک به ۲۰۰ کلمه ی رایج ایهام دار

آب : اشک / اعتبار و آبرو	ارغنون ساز : درست کننده ازغنون / نوازنده ارغنون	به جان می کوشم : از صمیم قلب می کوشم / قصد جان خود را دارم	کیمیای سعادت : سرمایه خوشبختی / نام کتاب غزالی
نی آید به چشم : مهم نیست / جاری نمی شود	ردیف : پشت سر / اصطلاح در شعر	مشک سا : ساینده مشک / مانند مشک	دور : زمان / اطراف / اصطلاحی در مجلس شراب خواری
خدا با ما بود : خدا ناظر ما بود / خدا پشتیبان ما بود	دور اندیش : متفکر / کسی که به دوری فکر می کند	عین : مانند / چشمه / چشم	حوصله : شکیبایی / چینه دان پرنده
میان : وسط / کمر	منصور : پیروز / منصور حلاج	مخالف : ضد موافق / نوعی ساز	قامت : قد و بالا / آغاز نماز
طاق : فرد / یگانه / قوس هر چیز	صفا : صمیمیت / کوهی در مکه	شاه : پادشاه / مهره شطرنج	رخ : چهره / مهره شطرنج
سودا : معامله / عشق / سیاه	سواد : علم / رونوشت و نسخه / چرک نویس / سیاهی	سر : عضوی از بدن / برتر و بهتر	زال : پیر سفید مو / پدر رستم
اشارات : کتاب ابن سینا / دستورات	شفا : کتاب ابن سینا / بهبودی	نجات : کتاب ابن سینا / رهایی	سفینه : کشتی / دفتر شعر
عراقی : سبک عراقی / نام شاعر	باری : خلاصه / ثمره ای / خدا / یک بار	مشتری : خریدار / سیاره	شانه : وسیله ای برای مو / کتف
دستگیری : کمک / گرفتار کردن	مستی : حالت / آدم مست	منظر : چهره / پنجره	روح : جان / آرامش
دلنشین : موثر / در دل نشیننده	دستِ آخر : سرانجام / دور آخر بازی	حلاج : پنبه زن / لقب منصور حلاج	تازی : تاختن / سگ / اسب
عبر کن : عبور کن / عبرت بگیر	دیده : چشم / دیده شده	نخوانی : فرآنخوانی / روخوانی نکنی	پیوسته : همیشه / متصل
کشید : تحمل کرد / رسم کرد	دارا : ثروتمند / داریوش سوم	سهم : ترس / تیر / قسمت	شکسته: خرد شده/دستگاه موسیقی
تار : تاریک / تار مو / ساز	باد است : نسیم است / نابود شونده است	هوا گرفت : اوج گرفت / دچار هوس شد	برآید : طلوع کند / امکانش باشد

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

شور : هیجان / مزه / دستگاه موسیقی	آهنگ : قصد / نغمه	بی وزنی : نداشتن وزن شعر / ارزش نداشتن	صرف کردن : خوردن / برشمردن ساخت های فعل
سایه : تخلص شاعر / سایه چیزی	آهو : حیوان / عیب	پروانه : مجوز / حشره	خطا : اشتباه / ترکستان چین
آتش به سماورت بیفتد : سماورت روشن شود / نابود شود	روزی مباد : نصیب نشود / چنین روزی پیش نیاید	آدم نیست : بهتر از آدم است / بویی از آدمیت نبرده است	طبیبات : سخنان پاکیزه / بخشی از اشعار سعدی
به باد می رود : روی باد حرکت می کند / نابود می شود	نماینده : نشان دهنده / انجام دهنده	خویش : خود / فامیل	باز شد : دوباره پیش آمد / شکفته شد
ساز : وسیله موسیقی / آماده کردن	بدر : ماه / جنگ	فلک : آسمان / چوب تنبیه	محیط : اقیانوس / احاطه کننده
غریب : شگفت / ناآشنا / دور	گواه : شاهد / زیبارو.	تازیان : تند تازان / عرب ها	پارسایان : پرهیزکاران / ایرانیان
پاک : کاملاً / تمیز	شاهد : گواه / زیبارو	راستی : بلندی / رفتار درست	گوهر : جواهر / سرشت
لب : عضوی از بدن / کنار جایی	رود : رودخانه / نوعی ساز	ضحاک : خندان / پادشاه / معشوق	تمام : کامل / کافی
نوروز : روز تازه / عید نوروز	قربان : تیردان / عید / قربانی	قانون : کتاب ابن سینا / قاعده	گوشمال : کوک کردن ساز / تنبیه
مجنون : دیوانه / عاشق لیلی	شیرین : معشوقه / دلپذیر / مزه	شکر : معشوقه / ماده خوراکی	خسرو : عاشق / پادشاه ایران
حلقه : مجلس / پیچیدگی مو	راه : آواز / دستگاه موسیقی	رهزن : دزد / نوازنده	مایل : خمیده / علاقه مند
عزیز : گرامی / مقام مصر	درست : تندرست / بدون عیب / زنده	تالی : تلاوت کننده / پیرو	تاب : تحمل / تابش / پیچ و خم / خشم
بی برگ : بدون امکانات / بدون برگ	گردن نهادن : پذیرفتن / گردن خم کردن	به خاک نشست : فرود آمد / بیچاره شد	دوده : خاندان / مرکب و جوهر
از ره مرو : از مسیر خارج شو / اشتباه مکن	مباد آن : مبادا / نابود شود آن کس	حبیب : دوستدار / نام شاعر	دور از تو : در فراق تو / از تو دور باد
واقف : ایستاده / آگاه	گرم : گرما / صمیمیت	بکش : بنوش / حمل کن	دمیدن : طلوع کردن / نفس کشیدن
قابل : پذیرنده : شایسته	رنگ : ماده شیمیایی / آهوی کوهی / فریب	نقطه : جا و مکان / پایان جمله	داد : فریاد / عدالت / نصیب
بی نوا : بی صدا / بیچاره	نگران : دلواپس / نگرنده	در نمی گیرد : اثر نمی کند / شعله ور نمی شود	مهر : خورشید / عشق
آشنا : شناگر / دوست	دستان : حيله / دو دست / لقب زال / مخفف داستان	زخم : ضربه / راحت	هوا : فضا / هوس

آرایه و دستور	سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲	احسان محسنی
---------------	----------------------	-------------

شهریار : پادشاه / نام شاعر	قلب : دل / وسط لشکر / سکه تقلبی	عهد : پیمان / روزگار	مردم : مردمک چشم / انسان
روزی : یک روز / رزق	هزار : عدد / بلبل	راست : سمت / درست / حقیقت	گلستان : گلزار / کتاب سعدی
خودبینی : غرور / وسیله دیدن خود	لاله : گل / چراغ	سهل : آسان / زمین هموار	چین : پیچ و خم زلف / کشور
بوی : رایحه / امید	به بر نمی آید : نزدیک نمی آید / میوه نمی دهد	مدام : پیوسته / شراب	چپ : سمت / افتادن و ...
پرده : نغمه / حجاب	از چشم افتادن : بی ارزش شدن / اشک جاری شدن	کار از فغانم میروند: کار من از گریه گذشته/ کار من با گریه پیش میروند	عشاق : عاشقان / دستگاه موسیقی
دوش : دیشب / شانه	روان : رایج / جاری / روح	داغ : گرم / ماتم / نشان	نور چشم : روشنی چشم / فرزند
به اتفاق : با اتحاد / گاهگاهی	دمساز : هم صحبت / چیزی که با دم می نوازند	افتاده بودن : متواضع / روی زمین افتادن	سرگرم : گرم شدن سر / مشغول بودن
شاخ نبات : معشوق حافظ / بلور شکر گرد نخ	چنگ : پنجه / دستگاه موسیقی	بازی : فریب / مشغول / یک باز	خراب : ویران / مست
دل سیه : مردمک سیاه / گناهکار	مشکین : سیاه / خوشبو	تنگ : ضد فراخ / جام کوچک / غمگین / کینه توز	تیر : عطارد / ماه تابستان
صبر : شکیبایی / گیاه	خاک لاله روی : خاک انسان لاله روی / خاکی که لاله روییده	روشنی : آشکار بودن / پاکی	کنار : آغوش / ساحل / نزدیک
باقی : بقیه / پایدار	قرار : آرامش / پیمان	زدی بر سر من : تابیدی / کوبیدی	مخفی : پنهان / تخلص شاعر
ماه : ماه آسمان / سی روز	نشان : مدال / داغ	گسترده : زیر پا انداخته / وسیع	نابردار : برادر ناتنی / نامرد

### مثال های کاربردی همراه با پاسخ :

- ۱- دست بردار وصالش به دعا خواه کمال / ز آن که دایم به دعا کار تو بالا دست است ( منصرف شو - دست را برای دعا بالا ببر )
- ۲- خورده ام شربت هجرت به تمنای وصال / داده ام عمر گرانیام به امید وفات ( وفای تو - مرگ )
- ۳- در دو عالم مقصد و مقصود جان عاشقان / نیست جز خاک درت ، چون می توان زان در گذشت ( از آن در - درگذشتن )
- ۴- به دینار و درم مفروش نقد وقت را ناصر / که فردا نار دوزخ اکثر از دینار خواهد بود ( سکه زر - نار دیروزی )
- ۵- دی طبیبم دید و دردم را دوا نوشت و گفت / خون دل میخور که این ساعت نمی یابم دوات ( دوا ی تو را - مرکب و جوهر )



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

- ۶- بفروخته دین به دنیا از بی خبری / یوسف که به ده درم فروشی چه خری؟ (چه بخری - عجب خری هستی)
- ۷- گرچه گوی سخن اندر خم چوگان من است / وصف چوگان سر زلف تو را چون گویم (مانند توپ چوگان - چگونه بگویم)
- ۸- الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد / مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم (یک روز - رزق)
- ۹- غرق دریای غمت را رمقی بیش نماند / آخر اکنون که بکشتی به کنار اندازش (دور اندازش - او را به ساحل برسان)
- ۱۰- هیچ می دانی چرا اشکم ز چشم افتاده است / زانکه پیش هر کسی راز دلم بگشاده است (از چشم جاری شدن - بی ارزش شدن)
- ۱۱- سر زلفت مرا عمر دراز است / خداوندا بده عمر درازم (عمر طولانی - زلف معشوق)
- ۱۲- ساقیا ساغر است قبله ما / خیز تا قبله را بگردانیم (قبله را عوض کنیم - ساغر را بچرخانیم)
- ۱۳- صوفی که بی تو توبه ز می کرده بود دوش / بشکست عهد چون در میخانه دید باز (دوباره - گشوده)
- ۱۴- پروانه چون مجال برون شد ز کوی دوست / باید بدین طریق که او درگرفته است (در پیش گرفته - شعله ور شده)
- ۱۵- پای آن نیست کسی را که به کوی تو رسد / بر سر کوی تو این طایفه بی پایانند (بی پا و ناتوان - بی شمار)
- ۱۶- در چمن نیست به بالای بلندت سروی / راستی در قد زیبای تو پیداست که نیست (حقیقتا - راستی قامت)
- ۱۷- نوبتی صبح برآمد به بام / نوبت عشاق بگوی ای غلام (روی خانه - بامداد)
- ۱۸- دل دادمش به مژده و خجلت همی برم / زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست (دل - سکه قلبی)
- ۱۹- تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت / جانم از آتش مهر جانانه بسوخت (محبت - خورشید)
- ۲۰- ما نقش خیال تو نه امروز نگاریم / کز روز ازل جان به خیالت نگران بود (مضطرب - بیننده)
- ۲۱- تسکین قلب خود به ولای علی (ع) دهیم / این است بس قرار دل بی قرار ما (عهد - آرامش)
- تمرین کاربردی (در مثال های زیر ایهام را بیابید).**

۱- نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه فیروزه فام

۲- پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست / آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۳- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید

- ۴- بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است
- ۵- هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید / در رهگذار باد نگهبان لاله بود
- ۶- ای دمت عیسی دم از دوری نزن / من غلام آن که دوراندیش نیست
- ۷- خانه زندان است و تنهایی ضلال / هر که چون سعدی گلستانش نیست
- ۸- نرگس مست نوازشگر مردم دارش / خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
- ۹- چشم چپ خویشتن بر آدم / تا روی نبیدنت به جز راست
- ۱۰- در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پای / چون نامه چرا یک دمش از لطف نخوانی
- ۱۱- باد ار وقت سحر می آورد بویت به من / باد وقتش خوش که او وقت مرا خوش می کند
- ۱۲- دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر / گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست
- ۱۳- دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری / جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
- ۱۴- چشمه خورشید تویی، سایه گه بید منم / چون که زدی بر سر من، پست و گدازنده شدم
- ۱۵- چون جام شفق موج زند خون به دل من / با این همه دور از تو مرا چهره زردی ست
- ۱۶- سعدی نه مرد بازی شطرنج عشق توست / دستی به کام دل ز سپهر دغا که برد
- ۱۷- دور از تو گر چه ز آتش دل در جهنم / دارم طمع که روضه رضوان من شوی
- ۱۸- خط مسلمی از گردش سپهر مجوی / که این پیاله به نوبت مدام گردان است
- ۱۹- میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس / زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
- ۲۰- گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ / یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود؟

### ایهام تناسب

هرگاه واژه ای با حداقل دو معنی متفاوت به کار برده شود به گونه ای که یک معنی آن مورد نظر است و معنی دیگر فقط با برخی از اجزای کلام تناسب داشته باشد، ایهام تناسب شکل می گیرد.

مثال:

۱- گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی

هوا دارای دو معنی اشتیاق و یکی از عناصر چهارگانه طبیعت می باشد، در اینجا فقط معنی اشتیاق کاربرد دارد و در معنای دیگرش یعنی عنصر طبیعت با کلمه خاک تناسب دارد، که آرایه ی ایهام تناسب را شکل می دهد.

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۲- در کنج دماغم مطلب جای نصیحت / کاین گوشه پر از زمزمه ی چنگ و رباب است

گوشه دارای دو معنی زاویه و اصطلاحی در موسیقی می باشد. در اینجا گوشه فقط به معنای زاویه و کنج است اما به دلیل وجود واژه های چنگ و رباب که از آلات موسیقی هستند، با آن ها تناسب نیز برقرار کرده است.

۳- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

معنی پذیرفتنی چنگ، نوعی ساز است و در معنای دیگرش (دست) با واژگان رگ، استخوان و پوست تناسب دارد.

۴- آن دل که سفر کرد به چین سر زلفت / یا رب که در آن شام غریبان به چه حال است

معانی چین: کشور / شکن زلف. معنی شکف زلف مد نظر است و با عبارت سفر کرد، تناسب می سازد  
معانی شام: کشور سوریه / شب. معنی شب مد نظر است و با عبارت سفر کرد، تناسب می سازد.

۵- ذره ای مهر ندیدم ز تو ای ماه ولی / این گنه جرم نجوم و ستم افلاک است

معانی مهر: محبت / خورشید. معنی محبت قابل جای گذاری است و در معنای خورشید با ماه، نجوم و افلاک تناسب دارد.

**نکته** ( در ایهام، یک واژه دارای دو معنی پذیرفتنی است یعنی اگرچه ممکن است یکی از این معانی قوی تر از دیگری باشد اما معنای دیگر کاملاً تادرست نیست و می تواند در بیت پذیرفته شود. ولی در ایهام تناسب واژه فقط یک معنی اصلی و پذیرفتنی دارد و فقط همین معناست که مفهوم بیت را به درستی کامل می کند اما معنای دیگر به دلیل تناسب با برخی دیگر از اجزای کلام به ذهن متبادر می شود.

مثال:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم / ای بی خبر از لذت شرب مدام ما

هر دو معنی مدام ( شراب / همیشگی و پیوسته ) پذیرفتنی است و ایهام دارد.

مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت / خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت

فقط معنی پیوسته مدام پذیرفته است و در معنای شراب با مست و خراب تناسب دارد و ایهام تناسب می سازد.

در جدول زیر گروه واژه های کاربردی را آورده ام. به طور مثال در گروه واژه "چین و جعد"، چین در معنای کشور در جمله می نشیند و در معنای پیچ و تاب با جعد تناسب می سازد.

چین و زلف (کشور - پیچ و خم مو)	شکر و شیرین (ماده خوراکی - معشوقه دوم)	دل سنگین و کهنسار (بی رحم - از جنس سنگ)
مدام و بکش (پیوسته - شراب)	شور شیرین (اشتیاق - مزه)	مهر و گردون (عشق - خورشید)
ماه و هفته (مجازاً معشوق - سی روز)	دم و خون (لحظه - خون)	خطا و ختن (اشتباه - قسمتی از چین)
پروانه و شمع (مجوز - حشره)	قصور و حور (کوتاهی - قصرها)	کرمان و ایوب (شهر - بیماری ایوب)
کیش و کمان (آیین - تیردان)	کام و دل (آرزو - سقف دهان)	زه و تیر (احسنت - زه کمان)
مهر و ماه (خورشید - عشق)	غریب و آشنا (شگفت - غریبه)	چنگ و زخم (موسیقیس - پنجه)

### مثال های کاربردی همراه با پاسخ :

- ۱- ماه شعبان مننه از دست قدح کاین خورشید / از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد (سی روز / تناسب : ماه و خورشید)
- ۲- کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار / که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش (قبر / تناسب : گورخر و بهرام)
- ۳- دل چه خورده است عجب دوش که من مخمورم / یا نمکدان که دیده است که من در شورم (هیجان / تناسب : شور و نمکدان)
- ۴- صحبت حور نخواهم که بود عین قصور / با خیال تو اگر با دگری پردازم (کوتاهی / تناسب : قصرها و حور)
- ۵- در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست / ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع (اجازه / تناسب : پروانه و شمع)
- ۶- صوفی از پرتو می راز نهانی دانست / گوهر هر کس از این لعل توانی داشت (ذات و اصل / تناسب : گوهر و لعل)
- ۷- دهن تیشه فرهاد به خون شیرین شد / به چه امید کند کار ، هنر پیشه ما (مزه / تناسب : شیرین و فرهاد)
- ۸- سرو آزاد به بالای تو ماند راست / لیکنش با تو میسر نشود رفتاری (درست و حقیقتاً / تناسب : قامت راست و سرو)
- ۹- روی اگر باز کند حلقه سیمین در گوش / همه گویند که این ماهی و آن پروین است (چهره / تناسب : فلز روی و سیمین)

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۱۰- به خلدم دعوت ای زاهد مفرما / که این سیب زرخ زان بوستان به ( بهتر / تناسب : میوه به و سیب )

۱۱- تلخ است صبر بر دل صوفی ولی چه باک / بیمار را چو داروی تلخ است سودمند ( تحمل / تناسب : گیاه تلخ و دارو )

۱۲- خصم مسکین پیش خسرو کی تواند ایستاد / پشه کی جولان کند جایی که باد صرصر است ( قید پرسشی / تناسب : لقب پادشاهان و خسرو )

۱۳- توان شناختن از چشم مست کافر تو / که خون ناحق مردم به گردن است تو را ( انسان / تناسب : مردمک و چشم )

۱۴- من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش / نگار خویش چو دیدم به دست بیگانه ( دیشب / تناسب : کتف و دست و پا )

۱۵- گر به طوف کعبه مقصود نتوانی رسید / سعی کن زنهار از سنگ نشان غافل مباش ( تلاش / تناسب : سعی صفا و مروه و کعبه )

۱۶- گندم خال وی از جنت او خواهم چید / زان لب تنگ شکر بار سخن خواهم گفت ( باریک / تناسب : لنگه بار شکر و شکر )

۱۷- مدام چشم تو مخمور و ناتوان خفته است / چه حالت است که او را خماری بسیار است ( پیوسته / تناسب : شراب و مخمور )

۱۸- رخ همچون قمر بنما ، زلف همچو شب ای جان / که تا گردد به نزد خلق عذر عاشقان روشن ( واضح / تناسب: روشن و شب )

۱۹- باز کن چشم جان که طائر قدس / نشود صید جز به دیده باز ( گشوده / تناسب : پرنده شکاری و طائر )

۲۰- حسن را دارد سپند از چشم بدبینان نگاه / ناله بلبل به فریاد گلستان می رسد ( نگاه می دارد : حفظ کردن / تناسب نگاه و چشم )

## تمرین کاربردی ( در مثال های زیر ایهام تناسب را بیابید.

۱- ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است / حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است؟

۲- خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش / که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد

۳- حسن را تربیت عشق کند صاحب درد / شور بلبل نمک زخم نمایان گل است

۴- مشتری گفت منم نایب تو روز قضا / ور کنم فخر بر اجرام بس است این قدرم

۵- چشم و ابرویش به صید مرغ دل / باز با تیر و کمان آید همی

۶- طرهات گر ز دلم صبر چنین خواهد برد / گریه‌ام شکوه تو زلف تو به چین خواهد برد

۷- هر تیر که درکش است گر بر دل ریش آید / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان ها

۸- تا هرکست ای شانه نگیرد در دست / کوتاه کن از دو زلف آن دلبر دست

۹- بی روی او چون عود می سوزد تنم / مطرب تو نیز آخر بساز آن چنگ را

۱۰- ای که از کلک هنر نقش دل انگیز خدایی / حیف باشد مه من، کاین همه از مهر جدایی

۱۱- ای عزیز اگر از مصر نمی آید باد / بوی پیراهن یوسف زکجا می شنوم

۱۲- تو نیز باده به چنگ آر و راه صحراگیر / که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد

۱۳- برفت رونق بازار آفتاب و قمر / از آن که ره به دکان تو مشتری آموخت

۱۴- روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد / زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

۱۵- باش چو شطرنج روان، خامش و خود جمله زیان / کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده دارم

۱۶- صوفی از پرتو می راز نهانی دانست / گوهر هر کس از این لعل توانی دانست

۱۷- آخر نه منم تنها در بادیه سودا / عشق لب شیرینت بس شور برانگیزد

۱۸- از بنده زر چه خواهی زآنرو که عاشقان را / بیرون ز روی چون زر وجهی دگر نباشد

۱۹- گنج قارون چو در این ره به پیشیزی نخرند / رخ زردم به چه وجه این همه زر گرد آورد

تهیه و تنظیم :

احسان محسنی

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۲۰- می تواند تا شدن فرمانروا جان عزیز / همچو ماه مصر در چاه وطن باشد چرا

### جناس

به کاربردن کلماتی که در همه یا بعضی از حروف به نوعی با یکدیگر اشتراک داشته باشند.

خویش (خود)	۱- همسان (تام) : املا و نوشتار یکسان، معنی متفاوت	انواع جناس
خویش (فامیل)		
۱- اختلافی: خروش ، خروس	۲- ناهمسان (ناقص)	
۲- افزایشی: چمان، چمن		
۳- حرکتی: گِل ، گُل		
۴- هم ریشه (اشتقاق) : طلعت و طالع		

مثال:

۱) گر آمدم به کوی تو چندان غریب نیست / چون من در آن دیار هزارا غریب هست

به معنای فرد ناآشنا

جناس همسان

به معنای بعید و دور

۲- سوزد مرا، سازد مرا ، در آتش اندازد مرا

جناس ناهمسان اختلافی

اختلاف در واج وسط

۳- اشک من رنگ شفق یانت ز بی مهری یار / طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد

جناس ناهمسان افزایشی

جناس ناهمسان حرکتی

۴- شکر کند چرخ فلک ، از مَلک و مَلک و مَلک

۵- مرا ز انصاف یاران نیست یاری / تظلم کردم ز آن نیست یارا

جناس ناهمسان هم ریشه (اشتقاق)

**نکته** ( جناس میان دو واژه را زمانی «جناس ناهمسان» می‌خوانیم که اختلاف آن‌ها بیش از یک حرف یا حرکت نباشد.

### تعدادی از مثال‌های مهم جناس سال دوازدهم :

(۱) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد  
نیست و نیست جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابود است

باد و باد: جناس تام : واژه باد در مصراع اول در معنی «هوا» است و در مصراع دوم فعل اسنادی دعایی است

(۲) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده‌های ما درید  
جناس تام : پرده اول: آهنگ و مقام موسیقی / پرده دوم: حجاب و ستر

(۳) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند  
کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام پادشاه / چه وقت و چه زمانی

(۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی  
فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی

(۵) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بیوشی جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب

(۶) وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
منظر و نظر: جناس ناهمسان افزایشی

(۷) بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند  
گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی

(۸) بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند  
حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی

(۹) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش  
اصل و وصل : جناس ناهمسان اختلافی

(۱۰) تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست  
مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

(۱۱) روزها گر، رفت گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

باک و پاک : جناس ناهمسان اختلافی

(۱۲) در عالم پیر، هرکجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی

(۱۳) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو

بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی / سوخت و دوست : جماس ناهمسان اختلافی

(۱۴) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو

سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه

اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۶) چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند نهان جهان و نهان جناس ناهمسان اختلافی

(۱۷) به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۸) رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۹) چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

غُو و نُو: جناس ناهمسان اختلافی

(۲۰) مُلک اینجا بایدت انداختن مُلک و مُلک: جناس ناهمسان حرکتی

## جمع بندی نکات آرایه جناس

- ۱- جناس همسان : دو کلمه عین هم با معانی متفاوت .
- ۲- وقتی " جناس همسان " پیش می آید ، در بسیاری از موارد " ایهام تناسب " نیز خواهیم داشت.
- ۳- جناس ناهمسان : اختلاف فقط در یک حرف یا صدا / افزایشی : ناز و نیاز / اختلافی : دار و داس / حرکتی : گُل و گِل
- ۴- هنگام تشخیص جناس " نشانه های جمع ، ی نکره ، ضمائر متصل " را کنار می گذاریم و سپس بررسی می نماییم.
- ۵- هیچ گاه " دو حرف اضافه " نمی توانند جناس واقع شوند. اما اگر یک طرف حرف اضافه باشد و طرف دیگر هر چیزی جز حرف اضافه ، مانعی ندارد.

## مثال های کاربردی همراه با پاسخ :

- ۱- دل می برد این خط نگارین / گویی خط روی دلستان است ( نوشته - موی رسته بر صورت )
- ۲- شد حظ عمر حاصل گر زان که با تو ما را / هرگز به عمر روزی روزی شود وصالی ( یک روز - رزق )
- ۳- روی تو مگر آینه لطف الهی است / حقا که چنین است و در این روی و ریا نیست ( چهره - ریا )
- ۴- نه من از پرده تقوا به در افتادم و بس / پدرم نیز بهشت از دست بهشت ( باغ - رها کرد )
- ۵- که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست / که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست ( چه کسی - حرف ربط )
- ۶- منال بلبل بیدل چو می شود حاصل / تو را به کام دل از بوستان عشق منال ( ناله مکن - مال و امکانات )
- ۷- میان نداری و دارم عجب که هر ساعت / میان مجمه خوبان کنی میانداری ( کمر - وسط )
- ۸- گر کرده ام گناهی در ملک چون تو شاهی / حدم بزن ولیکن از حد مبر جفا را ( مجازات شرعی - اندازه )
- ۹- خواجه از عشق تو چون از سر هستی بگذشت / به وفات آمد و برخاک درت کرد وفات ( وفای تو - مرگ )
- ۱۰- بر گدایان حکم کشتن هست سلطان را ولیک / هم به لطف عام او امید باشد عام را ( عمومی - همه مردم )
- ۱۱- بگفت این جفا بر من از دست اوست / نه شرط است نالیدن از دست دوست ( دست / دوست )
- ۱۲- یاد باد آن شب که در مجبوس خروش چنگ بود / مطربان را عود بر ساز و دف اندر چنگ بود ( ساز - دست ) ( یاد / باد )
- ۱۳- که دید دیده گریان من که گریه نکرد / به غیر دوست که پنداشت سیر دریا کرد ( دید / دیده )
- ۱۴- بزد خنجری تیز بر گردنش / سر شیر نر کند شد از تنش ( بر / نر / سر )
- ۱۵- کنون باید ای خفته بیدار بود / چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود ؟ ( بود / سود )

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۱۶- نام او در همه دوری به زبان ها بوده است / روشناس (مشهور) است ز می ، شهرت جام از جم نیست ( نام / جام ) ( جام /

جم )

۱۷- نبینی که جایی که برخاست گرد / نبیند نظر گرچه بیناست مرد ؟ ( گرد / مرد )

۱۸- چشم یعقوب از غم روی چو ماهت شد سفید / سر برآر از قعر چاه ای یوسف کنعان ما ( ماه / چاه )

۱۹- چون مراد دل و جانم تویی از هر دو جهان / از تو دل برنکنم تا دل و جان است مرا ( جان / جهان )

### تمرین کاربردی ( در مثال های زیر جناس را بیابید.

۱- گلاب است گویی به جویش روان / همی شاد گردد ز بویش روان

۲- صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست / عندلیبان را چه پیش آمد؟ هزاران را چه شد؟

۳- ای مهر تو در دل-ها، وی مهر تو بر لبها / وی شور تو در سرها، وی سر تو در جانها

۴- آن کس است اهل اشارت که بشارت داند / نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست؟

۵- کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد / ناله کنم بیویدم: دم مزن و بیان مکن

۶- پیش رویت دگران صورت بر دیوارند / نه چنین صورت ومعنی که تو داری دارند

۷- دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

۸- گو شمع نیارید در این جمع که امشب / در مجلس ما، ماه رخ دوست تمام است

۹- کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آینه داشتن

۱۰- بر دوخته‌ایم چو باز از همه عالم / تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

۱۱- خرم تن او که چون روانش / از تن برود، سخن روان است

۱۲- وان که گیسوی تو را رسم تطاول آموخت / هم تواند کرمش داد من مسکین داد

۱۳- نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز هیجا / تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی

۱۴- با زمانی دیگر انداز، ای که پندم می‌دهی / کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

۱۵- پسر را نشانند پیران ده / که مه‌رت بر او نیست، مهرش بده

۱۶- هر تیر که درکش است، گر بر دل ریش آید / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان‌ها

۱۷- دل من هست از این بازار، بیزار / قسم خواهی به دادار و به دیدار

۱۸- زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز / تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد

۱۹- دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش / که بد به خاطر امیدوار ما نرسد

۲۰- دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

## حس آمیزی

۱- آمیختن دو حس متفاوت با یکدیگر

۲- ترکیب یا نسبت دادن مفاهیم انتزاعی و ذهنی به حواس اصلی مانند عشق تلخ

۳- آوردن مطلبی که به همان حس مربوط است، "حس آمیزی" نیست!

نکته مهم: موارد زیر حس آمیزی نیستند:

شیرینی لب / تلخی و تندی شراب / سبزی و رنگ چشم / تلخی و شوری و گرمی اشک / تلخی چشیدن / روشنی چشم / بوی مشک / بوی

خون / آغوش گرم / درخت خشک

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۳۲ مورد از عبارات و کلید واژه های حس آمیزی

عطر عشق	تراوش راز	پاسخ تلخ	شعر شیرین
چراغ صدا	شکر خنده	بوی نوا	آواز نرم
زبان خشک برگ	شور شیرین	بیداری تلخ	بوی شنیدن
مزه عمر	تاریکی غلیظ	خنده تلخ	چشم گویا
روشن روان	شعر تر	نگاه هم آواز	شنیدن نگاه
سکوت پاک	رنگینی گفتار	گرسنگی سرخ	عقل سرخ
پژواک رنگ	نگاه سرد	جیغ بنفش	ترانه کبود
موسیقی چشم	زمزمه سوزان	آهنگ لطیف	بهانه های رنگین

مثال:

(۱) سپهبد پرستنده را گفت گرم سخن های شیرین به آوای نرم

(۲) آسمان فریبی آبی رنگ شد

(۳) با من به خیابان بیا / تا بشنوی بوی زمستان

(۴) ببین چه می گویم؟

(۵) روشنی را بچشیم

(۶) بوی دهن تو از چمن می شنوم

(۷) بوی محبت از نفسم می توان شنید

(۸) دشنام تلخ هم به دعاگو نمی رسد

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر حس آمیزی را بیابید.

۱- به زبان چرب ای جان بنواز جان ما را / به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را

۲- دل در طلب خنده شیرین تو خون شد / جان در طمع لعل شکرخای تو افتاد

۳- چه شد از همه جا بوی درد می آید؟ / ز هر که می شنوم آه سرد می آید

۴- رنگین سخنان در سخن خویش نهانند / از نکهت خود نیست به هر حال، جدا گل

- ۵- آن بلبلم که چون کشم از دل صغیر گرم / بوی محبت از نفسم می‌توان شنید
- ۶- تیرگی از بخت ما صائب سخن بیرون نبرد / شمع روشن کرد محفل را و پیش پا ندید
- ۷- زنده گردی در زمانه جاودان / کز نسیم عشق بویی بشنوی
- ۸- بین به ساز و میپرس از ترانه‌ای که ندارم / توان به دیده شنیدن فسانه‌ای که ندارم
- ۹- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند
- ۱۰- دلم بجو که قدت همچو سرو دلجوست / سخن بگو که کلامت و موزون است
- ۱۱- بخت آمد و خون گریست پیشم کز رنگ سیاه شرمسارم
- ۱۲- یکایک تلخی دوران چشیدم / ز هجران هیچ شربت تلخ‌تر نیست
- ۱۳- شکر خوش است ولیکن حلاوتش تو ندانی / من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم
- ۱۴- عیش من بی لب شیرین تو تلخ است ولیک / تو ملولی و مرا هست زغیر تو ملال
- ۱۵- رخ شاه کاووس پر شرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم دید
- ۱۶- به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین / بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
- ۱۷- به نام چاشنی بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها
- ۱۸- گلوی مرغ سحر را بریده‌اند و هنوز / براین شط شفق آواز سرخ او باقی است
- ۱۹- حرف رنگینی زسوز عشق دارم بر زبان / دود دل خیرد اگر چون شمع خاموشی کنم
- ۲۰- گفتمش شیرین‌ترین آواز چیست؟ / چشم غمگینش به رویم خیره ماند
- ۲۱- آشنا هستیم با سرنوشت تر آب / عادت سبز درخت
- ۲۲- مرگ تلخ است / اما تلخ‌تر از مرگ / دوری از توست
- ۲۳- از شاخه‌ها طراوت احساس می‌چکد / طعم ترانه‌های تو را می‌دهد انار

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

## اسلوب معادله

سه شرط لازم و کافی برای وجود این آرایه در بیت ( حتما وجود این شرایط همگی لازم است )

۱- وجود تمثیل : یعنی مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول باشد یا برعکس. به علارتی دیگر بتوان بین دو مصراع علامت مساوی (=) یا عبارت ( همانطور که ) گذاشت.

۲- اجزای متناظر و مرتبط با مصراع اول در مصراع دوم وجود داشته باشد.

۳- استقلال دو مصراع از نظر دستوری و معنایی : یعنی بتوان جای دو مصراع را با هم عوض کرد و مصراع دوم ادامه ی مصراع اول نباشد.

مثال :

۱- محرم این هوش جز بیهوش نیست      مر زیان را مشتری جز گوش نیست

شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد

محرم این هوش جز بیهوش نیست همانطور که مر زیان را مشتری جز گوش نیست

شرط دوم : هوش با زیان و بیهوش با گوش متناظر است.

شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند

مر زیان را مشتری جز گوش نیست      محرم این هوش جز بیهوش نیست

۲- بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود      پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود همانطور که پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

شرط دوم : بی کمالی های انسان با پسته ی بی مغز و سخن با لب متناظر است.

شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند

پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود      بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود

۳- عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود      موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود همانطور که موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود.

شرط دوم : عیب با مو ، پاکان با شیر خالص و هویدا با پیدا متناظر است.

شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند

موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود      عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود

## جمع بندی نکات آرایه اسلوب معادله

- ۱- دو مصراع مفهوم یکسان دارند و هیچ وابستگی دستوری و معنایی با یکدیگر ندارند.
- ۲- مصراع دوم در حکم مثال یا مصداقی برای مصراع اول است. می توان در بین دو مصراع "همانطور که" قرار داد.
- ۳- هر مصراع را می توان جداگانه به کار برد بدون اینکه نیاز به ادامه آن باشد. دو مصراع به هر نحوی به یکدیگر متصل باشند، اسلوب معادله نیست.
- ۵- حروف وابسته ساز در ابتدای مصراع دوم اگر استقلال مفهومی و معنایی را به هم نزنند، خللی در اسلوب معادله ایجاد نمی شود.
- ۶- بهترین راه تناظر سازی است. مثلا در مصراع اول شاعر از کلماتی مانند "عشق، هوش و فرزانه" و در مصراع دوم از کلماتی مانند "دزد، خانه و چراغ" استفاده نموده، بدیهی است که تفاوت این گروه کلمه ها، قصد شاعر را برای تناظر سازی آشکار می نماید.
- ۷- اسلوب معادله، مانع حسن تعلیل نیست. هر مصراع می تواند جداگانه دارای حسن تعلیل نیز باشند.

### مثال

- ۱- بویی که جدا شد ز گل از گل یاد نکند یاد / از ما دل شیدا چه خبر داشته باشد؟
  - ۲- ز سائلان در مسجد نمی شود خالی / در کریم محال است بی گدا باشد
  - ۳- کام دل نتوان گرفتن از جهان بی روی سخت / آتش آوردن برون از سنگ کار آهن است
  - ۴- کجا تو صید من خسته دل شوی هیهات / مگس چگونه تواند گرفت شاهین را؟
  - ۵- پاک طینت را به کین کس نشاید گرم کرد / بهر خون ریز از طلا شمشیر نتوان ساختن
  - ۶- خاکساری کم نسازد صائب آبروی مرد / از بهای خود نمی افتد به زیر پا گهر
  - ۷- اکسیر سیر چشمی، خاک سیه کند زر / غیرت چو کامل افتد کس بینوا نماند
- نکته مهم: در موارد زیر وجود حرف ربط وابسته ساز، مانع اسلوب معادله نشده است**
- ۸- به آهی می توان دل را از مطلب ها تهی کردن / که یک نامه برای بردن صد نامه بس باشد
  - ۹- منعم از دل بستگی آزار دنیا می کشد / تا گوهر دارد صدف تلخی ز دریا می کشد
  - ۱۰- عجز و فتادگیست سرانجام سرکشی / چون شعله شد ضعیف به مگس التجا برد



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۱۱- شراب گرد کدورت نبرد از دل ما / چو دانه سوخته باشد ، چه از سحاب آید؟

نکته مهم : در موارد زیر وجود حرف ربط وابسته ساز ، در مقام علت و توضیح آمده است . بنابراین اسلوب معادله

نداریم

۱۲- نباشد بر دلم چون سرو از بی حاصلی باری / که دارد حاصلی چون تازه رویی بی ثمر بودن

۱۳- مریز آب رخ خود برای نان صائب / که آب رو چو شود جمع آب حیوان است

نکته مهم : در موارد زیر اسلوب معادله و حسن تعلیل با هم به کار رفته اند

۱۴- شبنم از روشن ضمیری محو شد در آفتاب / هر که صائب صاف گردد زود واصل می شود

۱۵- رشته پیوند یاران را بریدن سهل نیست / چهره ی برگ خزان زرد از جدایی می شود

## تلمیح

اشاره به داستان ، آیه ، حدیث و مثل و ...

در جدول زیر سعی شده تعدادی از کلیدواژه ها و عبارات مشهور آورده شود.

سوزن و عیسی	گرگ و یوسف و یعقوب	هارون و موسی
بار امانت الهی بر دوش انسان	پیمان و جام الست	اصحاب فیل و ابرهه
چشمه حیوان / آب حیات / چشمه بقا / خضر	سایه انداختن ابر بر پیامبر	دمیدن روح الهی در انسان
صالح و ناقه	آزر و ابراهیم	لات و منات و عزی
مزرع سبز فلک	آیینه اسکندر و جام جم	سلیمان و هدهد
انگشتر دادن امام علی(ع) به فقیر	دارا و اسکندر	موسی و سامری
داود و زبور	شق القمر پیامبر (ص)	اخراج آدم از بهشت
سلیمان و انگشتر	عاشق و نگاه به ماه که سبب جنون می شود	فرشته و سجده به آدم

## مثال

- ۱- از سر یک دانه گندم در نمی آری گذشت / وز برای نزهت دل باغ رضوان بایدت
- ۲- هر که لب های تو را چشمه حیوان شمرد / بی نصیب است هنوز از صفت انسانی
- ۳- دست را بر اژدها آن کس زند / که عصا را در دستش اژدها کند
- ۴- این شکوهی که به رخسار تو داده است خدا را / بیم آن است کند شق چون قمر آینه را
- ۵- مرا تحمل باری چگونه دست دهد / که آسمان و زمین برنتافتند و جبال
- ۶- آن چه می دانند ماتم تن پرستان ، سور ماست / دار نخل دیگران و رایت منصور ماست
- ۷- آهی روان به کشور بلقیس کرده ام / پیک صبا روانه شهر سبا ببین
- ۸- هر که دارد در زمستان آتشین رخساره ای / پیش چشمش چون خلیل آتش گلستان می شود
- ۹- ای تو زمام عقل سپرده به حرص و آز / انگشتری ملک به دیوان فروخته
- ۱۰- آتش حب الوطن چون شعله فروزد / بر دل مومن کند به مجمره لیسند
- ۱۱- پدرم روضه ی رضوان به دو گندم فروخت / من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

## تعدادی از مثال های مهم تلمیح سال دوازدهم :

- (۱) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی      نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی  
تلمیح به حدیثی از حضرت علی دارد: لَا يُدْرِكُ بَعْدَ الْهَمِّمْ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ  
(کسی که همت های دور پرواز او را درک نکنند و عقل های زیرک به گنه آن نرسند)  
و تلمیح به آیه شریفه: **اللّٰهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**
- (۲) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی      همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی  
تلمیح: همه غیبی تو بدانی: **اللّٰهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ**  
مصراع دوم تلمیح به آیه: **تَعَزَّوْنَ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ**
- (۳) منت خدای را ، عز و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت  
تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: **«لَنْ نَشْكُرَكَ لَئِنْ كُنَّا لَهُ مُّقْتَصِدِينَ»**
- (۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد: **« وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ »**

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

(۵) در خبر است از سرور کاینات و مَفخِر موجودات و رحمت عالمیان و صَفوتِ آدمیان...

رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: «و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

(۶) چه غم دیوار آمت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان  
تلمیح دارد به داستان حضرت نوح

(۷) آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است  
بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می گویند اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و سلیمان آواره شد.

(۸) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت  
جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

(۹) ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند  
تلمیح به هفت خان رستم و جنگ با دیو سپید

(۱۰) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
تلمیحی به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد

(۱۱) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود  
تلمیح به آیه قرآنی: يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

(۱۲) ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.  
تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه

(۱۳) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو  
تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

۱۴) آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد  
تلمیح به شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و درشتی راه او      زیر پایم پرنیان آید همی  
آب جیحون از نشاط روی دوست      خنگ ما را تا میان آید همی خنگ (اسب)  
ای بخارا شاد باش و دیر زی      میر زی تو شادمان آید همی

۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی      از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه  
تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب

۱۶) از دور دست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟  
بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین(ع) به سوی کوفیان.

۱۷) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد      یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه  
بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف

۱۸) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است      ای روضه مجسم گودال قتلگاه  
بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه و نیز روضه خوانی در سوگ حضرت.

۱۹) چنان آمد اسپ و قبای سوا      که گفتی سمن داشت اندر کنار  
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم

۲۰) چو بخشایش پاک یزدان بود      دم آتش و آب یکسان بود  
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم

۲۱) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم  
شیء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد «انّ هذا لشیء عجب» برای بیان شگفتی به کار می رود.

۲۲) چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود  
اشاره به بیت حافظ: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی      خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

## تضمین

آوردن یک مطلب عینا از جایی دیگر. آیات و احادیث که کاملا مشخص هستند. تخلص شاعر نشان دهنده ی تضمین نیست.  
صرفا آوردن یک کلمه ی عربی هم تضمین نیست. در صورتی که مصراع دوم تضمین باشد، باید در مصراع قبل اطلاع داده شود.

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

## مثال

- ۱- ایوب با چندین بلا ، کاندرا بلا شد مبتلا / پیوسته این بودش دعا الصبر مفتاح الفرج
- ۲- از گفته مولانا مدهوش شدم صائب / این ساغر روحانی ، صهبای دگر دارد ( صائب در مصراع اول خبر می دهد که مصراع دوم ، "گفته مولانا" است )
- ۳- صائب این آن غزل حافظ شیرین سخن است / کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد
- ۴- شهریاریم و گدای در آن خواجه که گفت / خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن ؟
- ۵- جواب آن غزل مولوی ست این صائب / که در هوای وی است آفتاب چرخ کبود

## تضاد

دو واژه مخالف ( مقابل ) و ضد هم از نظر معنی

## مثال:

- ۱) گفתי به غم بنشین یا از سرجان برخیز فرمان برمت جانا، بنشینم و برخیزم
- ۲) این که گاهی می زدم بر آب و آتش خویش را روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

## متناقض نما = پارادوکس = تناقض

جمع کردن دو مفهوم که در آن واحد و هم زمان نمی توانند وجود داشته باشند.

## مثال:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است

حاضر و غایب دو مفهوم متضاد هستند که نمی توانند در آن واحد رخ دهند

## نکته ( تفاوت تضاد و پارادوکس

تضاد: میان دو امر ← صبح هوا سرد بود و اکنون گرم است.

پارادوکس: دو مفهوم متضاد که همزمان به یک امر نسبت داده می شوند

← جُکِ غمگین / کچلِ موفرِ فری / سیاهِ روشن / پر از خالی

مثال :

در نا امیدی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است

در **مصراع اول** ، دو مفهوم مخالف امید و نا امید با هم در آمیخته شده اند به شاعر مدعی است که در نا امید ، امید بسیاری وجود دارد . ولی مشخص است که در عالم واقع جمع شدن و آمیختن هم زمانی این دو مفهوم ممکن نیست.

در **مصراع دوم** ، دو واژه ی مخالف سیه و سپید با هم جمع نشده اند و تضاد به وجود آمده است.

نکات مهم :

۱- هر مفهوم تضادی ، لزوما پارادوکس نیست. بیت کامل و دقیق خوانده شود.

۲- " گرفته خانه درویش پادشه به نزول " در نگاه اول گویا پارادوکس به شدت مشهود است اما مفهوم مصراع این است "

معشوق مانند پادشاهی خانه ی دل من همچون درویش را گرفته است ". به سادگی در دام سوال نیفتیم !

در جدول زیر تعدادی از عبارات متناقض که در کنکورهای اخیر کاربرد داشته اند ، آورده شده است.

نظم پریشان	رو به بی سویی کردن	رنگ بی رنگی	سایه روشن
ارزان تر از مفت	زهر شیرین	زبان بی زبانی	بیت الحرام خُم
ملک لامکان	ترقی معکوس	عدم آباد	خراب آباد
مست هوشیار	افروختن چراغ با نسیم	سود زبانی	غم آباد جهان
با عقل می نوشیدن	درد عین دوا	طهارت و غسل با خون جگر	جمع پریشانی
سلطانی بنده	پیدای پنهان	سیراب تشنه	موج آتشین
عذب عذاب	کچل موفرِ فری	دولت فقر	فریاد خاموش
حشمت درویشان	نفرت دوست داشتنی	روشن تر از خاموشی	ای هیچ و همه

مثال های مهم پارادوکس

۱- در غمستانی که عشرت را نیایی خنده روی / من به صد جوش تبسم گریه ماتم کنم

۲- عاقل ز کار دنیا بسیار لابلالی است / همسایه جنون است عقلی که کامل افتد

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

- ۳-تهنیت جز در در مصیبت پیش ما عیب است عیب / عید را در شهر ما رسم مبارک باد نیست
- ۴-هرگز از می نشود جام نگونش خالی / هر که چون لاله شود با دل پر خون قانع
- ۵-ما دماغ خشک را از باده روشن کرده ایم / بارها این شمع را از آب روشن کرده ایم
- ۶-در بیابانی که از گم کرده راهان است خصیضر / چشم آن دارم که نقش پا به فریادم رسد
- ۷-به العطش بگشا لب که خضر وادی عشق / گلوی تشنه در آب حیات زمزم سوخت
- ۸-امید صلح از آن ناشکیب ایوب است / که دشمن آشتی انگیز و دوست محبوب است
- ۹-غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی / از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما
- ۱۰-بر سر رحم آمد از ناله فرو خوردنم / تیر نیفکنده ام کارگر افتاده است
- ۱۱-گر می احباب را دیده و سنجیده ام / سردی ایام از آن گرمتر افتاده است
- ۱۲-با کمال اتحاد از وصل مهجوریم ما / همچو ساغر می به لب داریم و مخموریم ما
- ۱۳-بحری است زندگی که نهنکش حوادث است / تن کشتی است و مرگ به ساحل رسیدن است
- ۱۴-چاره ناخوشی وضع جهان بی خبری است / اوست بیدار که در خوابِ گران است
- ۱۵-رزق ما آید به پایای میهمان از خوان غیب / میزبان ماست هرکس می شود مهمان مرا
- ۱۶-ز شور عشق تو در کام خسته من / جواب تاخ تو شیرین تر از شکر می گشت
- ۱۷-روزگاری بود با هم کفر و ایمان جنگ داشت / صلح داد آن زلف و عارض ، کفر و ایمان را به هم
- ۱۸-سیه روزی به این خوش طالعی هرگز نمی باشد / به کام دل چه خوش پیچیده زلفش بر سرپایش
- ۱۹-گر حیات جاودان بی عشق باشد مرگ باشد / لیک مرگ عاشقان باشد حیات جاودانی
- ۲۰-از نظر بستن ز دنیا رغبت زاهد فزود / حرص صید از چشم بستن بیش گردد باز را
- ۲۱-مرا تعین ( هستی ) ناقص ز بحر دارد دور / بقای من به نسیم فناست همچو حباب
- ۲۲-شاد آن دلی که غمت اختیار کرد / مقبل کسی که شد به قبول تو بختیار
- ۲۳-تن خود را به خون دیده بشوی / که تنت را جز این طهارت نیست
- ۲۴-دادم دل و دین را به هوای لب لعلت / وز نوش لب بهره به جز نیش ندارم

۲۵- دیده تا باز است راه نور بر دل بسته است / خانه ها در شهر ما تاریک از روزن شود  
 ۲۶- حسن هم مانند عشق افتادگی می زبیدش / لشکر زلفِ بتان تا نشکند منصور نیست  
**نکته مهم: موارد زیر "پارادوکس" ندارند:**

- ۲۷- قدح پر کن که من در دولت عشق / جوان بخت جهانم گرچه پیرم  
 ۲۸- قتل ما هرگاه باشد می توان ، تعجیل چیست ؟ / کشتن شمع حیات ما به یک دم می شود  
 ۲۹- گفתי به غم بنشین یا از سر جان برخیز / فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم  
 ۳۰- تا آشنای مایی بیگانه ام ز عالم / مستغنی از طبیبان از درد بی دوایم  
 ۳۱- یکی است انجمن و خلوتم ز شور جنون / که گردباد کنار و میان نمی داند

### تعدادی از مثال های مهم تناقض سال دوازدهم:

- (۱) همچو نی زهری و تریاقی که دید؟                      همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟  
 (۲) باز آ که در هوایت خاموشی جنونم                      فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران  
 (۳) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی  
 (۴) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد  
 (۵) لبریز زندگی است نفس های آخرت                      آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه  
 (۶) معلم را می دیدم که بی حرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد

### حسن تعلیل

- ۱- آوردن دلیل غیرواقعی برای امری طبیعی  
 ۲- دلیل حتما باید "غیرواقعی" باشد تا حسن تعلیل رخ دهد. به عبارت ساده تر و کنکوری ، دلیل باید "دروغین" باشد.  
 ۳- آوردن هر دلیلی ، حسن تعلیل نیست!  
 ۴- لزوما پرسش و پاسخ در یک بیت ، حسن تعلیل به وجود نمی آورد.



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۵- یک بیت می تواند بیش از یک حسن تعلیل داشته باشد.

## مثال

- ۱-خبر چشم تر من که رسانید به ابر ؟ / که به تعجیل تمام از سر دریا برخاست
- ۲-سیل در هامون صدا در کوه می دانی چه بود ؟ / از غم من کوه می نالید و هامون می گریست
- ۳-از آن مژگان او دست دعا بر آسمان دارد / که دائم از خدا خواهد شفای چشم بیمارش
- ۴-زان رو به کوی دوست گذارم نمی افتد / بگرفت اشک من دیده ی رهگذار من
- ۵-خروشید فروزنده شبی پرده نشین شد / کامد به در از پرده ، مه چهارده تو
- ۶-غنچه از فکر دهان او به هم پیچیده است / سینه گل چاک چاک از خار خار حسن اوست
- ۷-از بت رشک تو خورشید جلالی شده است / طوبی از غیرت سرو تو خلالی شده است
- ۸-زلف شب عنبرفشان از نکبت گیسوی کیست ؟ / چهره ی روز آفتابی از فروغ روی کیست؟
- ۹-ز غمازی است مشک آخر سیه روی / که از صد پرده بیرون می دهد روی
- ۱۰-خصم سوسن گشت نرگس چشم او زان شد دژم / عاشق گل شد بنفشه پشت او زان شد دو تا
- ۱۱-صبح هر روز از شفق صد کاسه خون بر سر کشد / تا در آغوش آورد خورشید عالمتاب را
- ۱۲-ترک آسایش اگر لذت ندارد پس چرا / گل به آن نازک تنی از خار بستر می کند؟
- ۱۳-بود از پر زدن مقصودش این کاتش برافروزد / ز اخگرهای برگ گل سحر مرغ سحرخوان را
- ۱۴-بر عزم آن که ریزد خون عدوی تو / هر روز بامداد کشد خنجر آفتاب
- ۱۵-پیش پیکان گل ز بیم گشاد / هر شب از هاله مه سپر دارد

## نکته مهم : مثال های زیر "حسن تعلیل" ندارند!

- ۱۶-دانی که چرا نام تو در نامه نیارم / زیرا که نخواهم که کسی نام تو داند
- ۱۷-تا فقر و غنا با هم در کشمکش و جنگند / اولاد بنی آدم آسوده نخواهد شد
- ۱۸-تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است / همواره مرا کوی خرابات مقام است
- ۱۹-گر شمع تویی مرا چه باید سوخت / و ماه تویی مرا چرا باید کاست

	<p>۲۰- دلیل رفتن دل هاست آه دردآلود / غبار بی خبر کاروان نمی باشد</p> <p>۲۱- تا در خیال حورم و اندیشه قصور / جز مایه قصور نگردد نماز من</p> <p>۲۲- تا عدد لشکرش در قلم آرد قضا / از ورق آسمان کاغذ و دفتر شکست</p>	
<b>تعدادی از مثال های مهم حسن تعلیل سال دوازدهم :</b>		
	<p>(۱) تا چشم بشر نبیندت روی      بنهفته به ابر، چهر دلبند</p> <p>(۲) تو قلب فسرده زمینی      از درد، ورم نموده یک چند</p> <p>(۳) با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد      خون دل شاهان که می اش نام نهادند</p> <p>(۴) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب      تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند</p> <p>(۵) دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی      مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند</p> <p>(۶) و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند</p>	

	<p><b>اغراق</b></p> <p><u>زیاده روی</u> در توصیف یا مدح یا ذم</p> <p><b>مثال:</b></p> <p>(۱) بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران</p> <p>(۲) دلم گرفته از این روزها دلم تنگ است</p> <p>(۳) اگر پای در دامن آری چو کوه</p> <p>(۴) در آن دریای خون در دشت تاریک</p> <p>(۵) مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست</p>	<p>۱۶</p>
	<p>کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران</p> <p>میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است</p> <p>سرت ز آسمان بگذرد در شکوه</p> <p>به دنبال سر چنگیز می گشت</p> <p>یا شب و روز به جز فکر تو ام کاری هست</p>	

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

## واج آرایه = نغمه حروف

تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در سخن را می‌گویند. به نحوی که گوش آوای خاصی از یک صدا را حس نماید. شکل نوشتاری تفاوتی ایجاد نمی‌کند. مثلاً هر ۴ نوع صدای (ز، ذ، ظ، ض) یکی هستند.

مثال:

(۱) خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد / که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز  
← تکرار صامت «خ»

(۲) خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل  
← تکرار مصوت کوتاه «ا»

(۳) جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد / هرکس که این ندارد حقاً که آن ندارد  
← تکرار صامت «ج» و مصوت بلند «آ»

(۴) شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی / غنیمت است چنین شب که دوستان بینی  
← تکرار صامت «ش» و مصوت «ا»

(۵) زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من / برامید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست  
← تکرار صامت «م»

۱۷

## واژه آرایه = تکرار

تکرار واژه و کلمات را می‌گویند.

مثال:

(۱) پس هستی من ز هستی اوست / تا هستم و هست، دارمش دوست  
← تکرار واژه «هست»

(۲) گر اظهار پشیمانی کند گردون مشو ایمن / که بد عهد از پشیمانی، پشیمان زود می‌گردد  
← تکرار واژه «پشیمان»

(۳) گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من / از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم  
← تکرار واژه‌های «خاک» و «بیشتر»

۱۸

۴) خیال روی کسی درس است هر کس را / مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

← تکرار واژه‌های «خیال» و «کسی»

۵) ای جانِ جانِ جانِ جان، ما نامدیم از بهر نان / بر چه گذارویی مکن در بزم سلطان، ساقیا

← تکرار واژه‌های «جان»

### سجع

یکسانی دو واژه در واج یا واج‌های پایانی و وزن یا هر دوی آن‌ها را می‌گویند.

نکات مهم سجع:

۱) سجع در کلامی دیده می‌شود که «حداقل» دو جمله باشد.

۲) سجع حتماً باید در پایان در دو جمله بیاید.

۳) سجع هم در شعر به کار می‌رود هم در نثر.

۴) سجع در نثر همان قافیه در شعر است.

۵) برای یافتن سجع در یک بیت شعر، بیت به چهار قسمت تقسیم می‌شود. کلمات آهنگین پایان هر نیم مصراع که قافیه

ی میانی نامیده می‌شود، همان سجع به حساب می‌آید.

مثال:

۱) هر چه زود برآید، درنپاید

۲) هنر چشم زاینده است و دولت پاینده.

۳) توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال

۴) الهی، اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی‌دیدار تو درد و داغ است

۵) سرّ عشق نهفتنی است نه گفتنی و بساط مهر، پیمودنی است نه نمودنی.

۶) تلمیذ بی ارادت، عاشق بی‌زر است و رونده بی معرفت، مرغ بی‌پر و عالم بی عمل، درخت بی‌بر و زاهد بی علم، خانه بی‌در

۷) محبت را غایت نیست، از بهر آن که محبوب را نهایت نیست

۸) هنگام تنگ‌دستی، در عیش و کوش و مستی / کاین کیمیای هستی، قارون کند، گذارا

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

(۹) باز آ و بر چشم نشین، ای دلستان نازنین / کاشوب و فریاد از زمین برآسمانم می‌رود

(۱۰) اول به بانگ نای و نی، آرد به دل پیغام وی / وانگه به یک پیمانان می، با من وفاداری کند

(۱۱) هرکه زر در ترازوست، زور در بازو است.

(۱۲) ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن، درویش بی‌نوا را

انواع سجع	۱- متوازی: وزن + واج‌های پایانی ← مثال ۱ و ۲
	۲- متوازن: فقط وزن ← ملک بی‌دین <u>باطل</u> است و دین بی‌ملک <u>ضایع</u>
	۳- مطرف: فقط واج‌های پایانی ← متکلم را تا کسی عیب <u>نگیرد</u> ، سخنش صلاح <u>نپذیرد</u>

## تعدادی از مثال‌های مهم سجع سال دوازدهم :

(۱) منت خدای را، عزّ و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت

(۲) هر نفسی که فرو می‌رود، ممدّ حیات است و چون برمی‌آید، مفرّح ذات

(۳) بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

(۴) پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد

(۵) یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده

## مراعات نظیر = تناسب = شبکه معنایی

به کارگیری واژه‌هایی که با هم ارتباط معنایی (غیراز تضاد) داشته باشند.

مثال:

- (۱) من مسلمانم ، قبله‌ام یک گل سرخ، جانمازم چشمه، مهرم نور، دشت سجاده من
- (۲) هر کاو نظری دارد با یار کمان ابرو      باید که سپر باشد پیش همه پیکان‌ها
- (۳) چترها را باید بست ، زیر باران باید رفت
- (۴) آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی      دست خود ز جان شستم از برای آزادی
- (۵) آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع      آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

## اجزای جمله

پنج نقش اصلی جمله	
نهاد	انجام دهنده ی کار / خبری که داده می شود
مفعول	با " را " می آید یا می توان " را " را به آن افزود ( در پاسخ به سوال چه کس را و چه چیز را ؟ )
متمم	کلمه ای که بعد از حرف اضافه می آید.
مسند	جملاتی که در آن ها افعال " است ، بود ، شد ، گشت ، گردید و مشتقات آن ها " وجود دارد با رعایت شرایطی مسند پذیر هستند.
فعل	تمام دهنده ی جمله که در شخص و شمار با نهاد مطابقت ( با استثنائاتی ) دارد.

## نکات تکمیلی فوق العاده مهم :

## انواع متمم :

۱- متمم فعلی : اجباری و غیر قابل حذف است و فعل به آن نیاز دارد. در شمارش اجزای اصلی جمله به

حساب می آید. ( حرف اضافه ی اختصاصی یک فعل )

اندیشیدن به / پیوستن به / چسبیدن به / گرویدن به / بالیدن به / نازیدن به / نگرستن به / پرداختن ( توجه کردن )

به / تاختن به / ماندن ( شبیه بودن ) به / برخوردن به / جنگیدن با / آمیختن با / ستیزیدن با / سازش کردن با /

ترسیدن از / گذشتن از / رهیدن از / رستن از / بازماندن از / پرهیز کردن از / گنجیدن در / شوریدن بر

مثال : او از دوستش رنجید.

۲- متمم قیدی : اختیاری و قابل حذف است و فعل به آن نیاز ندارد. در شمارش اجزای اصلی جمله به حساب

نمی آید.

راه تشخیص متمم فعلی از قیدی :

۱- احسان با دسته ی گل می آید.

۲- احسان به دسته ی گل می ماند.

در جمله ی اول می توان " با دسته ی گل " را حذف کرد ← احسان می آید ← قابل حذف است ← متمم قیدی

فعل " می آید " می تواند با حروف اضافه ی گوناگون بیاید

احسان از مدرسه می آید / احسان به خانه می آید

در جمله ی دوم " به دسته ی گل " را نمی توان حذف نمود زیرا معنی جمله ناقص می شود ← متمم فعلی

فعل می ماند ( شبیه است ) فقط با حرف اضافه ی اختصاصی " به " می آید.

نکته ( متمم قیدی در هر جمله می تواند متعدد باشد

مثال: احسان با دوچرخه از خانه به مدرسه می رود ← احسان می رود

۳- متمم اسمی : حرف اضافه ی اختصاصی یک اسم است و با حذف آن معنای جمله به هم می ریزد بنابراین

قابل حذف نیست. ( برای مطالعه بیشتر )

متمم اسم ( صفت یا قید ) با تابع خود بر روی هم یک جایگاه اصلی را در بر می گیرند.

مثال :

علاقه ی او به فرهنگ را نشانه ی تربیت می دانیم ← متمم اسم ← علاقه ی او. به فرهنگ ، مفعول می باشد

کوزت سطل پر از آب را برداشت ← متمم صفت ← پر از آب ، مفعول می باشد.

او تندتر از اسب می دود. ← متمم قید ← تند تر از اسب مسند می باشد.

### افعال اسنادی:

۱- است ، هست ، نیست و بود در معنای وجود داشتن یا وجود نداشتن ، اسنادی نیستند.

به جای فعل است و مانند آن ، فعل وجود دارد می گذاریم ، اگر معنی داد ، دیگر اسنادی نیست

به جای فعل است و مانند آن ، افعال اسنادی دیگری مانند گشت و شد و ... می گذاریم ، اگر معنی داد ،

اسنادی است.

مثال:

در یخچال سیب است ← در یخچال سیب وجود دارد ← اسنادی نیست.

احسان ناراحت است ← احسان ناراحت گشت ← احسان ناراحت شد ← اسنادی است.

۲- مصدر «شدن» و معانی مختلف آن:



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۱- در معنای اسنادی ← کلاس خالی شد. (گشت)

۲- در معنای رفتن، سپری شدن و گذشتن ← شد (رفت) و تکیه بر آفریننده کرد.

۳- فعل کمکی و مجهول ← کلاس خالی شده بود

جای فعل شد ، افعال اسنادی دیگری مانند گشت می گذاریم اگر معنی داد اسنادی و اگر معنی نداد غیراسنادی است

شد در معنای " رفت " اسنادی نیست.

در ابیات و عبارات زیر معانی مختلف مصدر «شدن» را بررسی نمایید.

۱- گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت / قطره باران ما گوهر یکدانه شد

۲- دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم.

۳- گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت / که باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد.

۴- تنها نه من به دانه خالت مقیدم / این دانه هر که دید گرفتار دام شد.

۵- منزل حافظ کنون بارگه پادشاست / دل بر دلداری رفت ، جان بر جانانه شد.

۶- چو بهمن به زاولستان خواست شد / چپ آوازه افکند و از راست شد.

۷- کی برست این گل خندان و چنین زیبا شد / آخر این غوره نخواستی چون حلوا شد

۸- قرض خورشید در سیاهی شد / یونس اندر دهان ماهی شد

۹- افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد / وز دست اجل بسی جگرها خون شد

۱۰- بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بوالعجب / بوالعجب آن که خون من بر تو چرا حلال شد

۳- فعل گشت در معنای به دنبال چیزی بودن و چرخیدن اسنادی نیست.

مثال:

۱- در آن تاریک شب می گشت پنهان ← در آن تاریک شب می شد پنهان ← قابلیت جای گذاری با فعل اسنادی شد را دارد ← فعل گشت در اینجا اسنادی است.

۲- به دنبال سر چنگیز می گشت ← در معنای جست و جو کردن است ← اسنادی نیست.

گاهی مسند همراه با حرف اضافه است.

مثال: جنس این پارچه از ابریشم است. از ابریشم به کلی مسند است و با متمم اشتباه گرفته نشود.

### قید

کلمه‌ای است که توضیحی بیشتر به فعل یا جمله می‌افزاید و فعل به آن نیاز ندارد.  
از ارکان اصلی جمله نیست. قابل حذف است.

مثال:

- |                              |               |            |
|------------------------------|---------------|------------|
| ۱- امروز سه‌شنبه است         | امروز ← نهاد  | قابل حذف × |
| ۲- به فردا می‌اندیشم         | فردا ← متمم   | قابل حذف × |
| ۳- علی گریان شد              | گریان ← مسند  | قابل حذف × |
| ۴- آینده را فراموش کرده‌ام   | آینده ← مفعول | قابل حذف × |
| ۵- دیروز به مدرسه جدیدم رفتم | دیروز ← تیر   | قابل حذف ✓ |

### نکات مهم:

- ۱- قید پس از نقش‌نمای اضافه نمی‌آید.  
کار امروز مهم بود  
مضاف الیه
- ۲- تمام واژه‌های تنوین‌دار (أ) قید هستند : او غالباً به دیدار من می‌آید  
قید
- ۳- قید را با مسند اشتباه نباید گرفت.  
او گریان شد - او گریان آمد  
مسند قید

### مثال : نقش کلمات مشخص شده را بیابید

۱- بلند آن سر که او خواهد بلندش

۲- یکی روبهی دید بی دست و پای

۳- امیر را تب گرفت و محبوب گشت از مردمان

۴- بونصر را بگوی که امروز درستم

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۵- نتوان وصف تو گفتن که در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

۶- مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

۷- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

۸- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

۹- محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت / مست گفت : ای دوست این پیراهن است افسار نیست

۱۰- کار شرع ، کار درهم و و دینار نیست

۱۱- تا داروغه را گویم در مسجد بخواب / مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

۱۲- تا راه رو نباشی کی راه بر شوی

۱۳- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

۱۴- فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش / بنمایید که هرکس نکند مثل من است

۱۵- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است

۱۶- عزیزم داشت هم چون جم نگین را / تواضع کرد چون گردون زمین را

۱۷- چون گشت زمین ز جور گردون / چونین خفه و خموش و آوند

۱۸- بنواخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

۱۹- وقت گل است ، ای ماه وش ، در وقت گل خوش باش ، خوش

۲۰- ز پیش منبرت امروز مردکی برخاست / که توبه می کنم از کرده ها تو گفتی زه

۲۱- چو ناگه روی خسرو شاه دیدند / تو گفتی یوسفی در چاه دیدند

۲۲- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد ، نیست باد

۲۳- چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق خود گردانید

۲۴- گفتمی : به روزگاران مهری نشستمی ، گفتم : / بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران

۲۵- آینه نگاهت پیوند صبح و ساحل / لبخند گاه گاهت صبح ستاره باران

۲۶- گشتم مقیم بزم او چون لطف دیدم عزم او / گشتم حقیر راه او تا ساق شیطان بشکنم

۲۷- شهریار با بهره گیری از زبانی صمیمی و عاطفی ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل بیت آشکار

می سازد

۲۸- معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من ، برای من نوشته بود

۲۹- چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسیم

۳۰- با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد / خون دل شاهان که می اش نام نهادند

۳۱- درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار فرا رسیده بود ، ناگهان منقلب شد.

۳۲- غرق غباریم و غربت ، با من بیا سمت باران / صد جویبار است اینجا ، در انتظار من و تو

۳۳- چون رود امیدوارم

۳۴- راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه ها سخت مشکل

۳۵- به پور جوان گفت شاه زمین / که رایت چه بیند کنون اندرین

۳۶- تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان

۳۷- چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت ، پرده برداری ز رخسار

۳۸- گل از شوق تو خندان در بهار است

۳۹- مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش ، پرورش

۴۰- چون بگشایم ز سر مو شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

۴۱- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

۴۲- قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه هاست

۴۳- وقتی دل سودایی می رفت به بستان ها / بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۴۴- تا خار غم عشقت آویخته در دامن / کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان ها

۴۵- چگونه شمشیری زهر آگین ، پیشانی بلند تو ، این کتاب خداوند را ، از هم می گشاید ؟

۴۶- صولت حیدری را دست مایه ی شادی کودکانه شان کردی

۴۷- هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد / هم رونق زمان شما نیز بگذرد

۴۸- آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

۴۹- گویا طلوع می کند از مغرب ، آفتاب

۵۰- موی سپید را فلکم رایگان نداد

۵۱- عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ

۵۲- عنان میپنج که گر میزنی به شمشیرم

۵۳- عشقم از روی طمع پرده تقوا برداشت

۵۴- پیش از تو / هیچ فرمانروا را ندیده بودم / که پای افزاری وصله دار به پا کند / و مشکی کهنه را بر دوش کشد / و

بردگان را برادر باشد

۵۵- چو آگاه شد دختر گذدهم / که سالار آن انجمن ، گشت کم

۵۶- شما را چو باور به یزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود

۵۷- چو هنگامه آزمون ، تازه شد / دگر باره ایران ، پر آوازه شد

۵۸- دید پر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد ، گشت طوطی کل ز ضرب

۵۹- ریش بر می کند و می گفت ای دریغ / کافتاب نعمتم شد زیر میغ

۶۰- کم کسی ز ابدال حق ، آگاه شد

۶۱- تو را چه پایه هنر بنده را چه عیب بود / تو را زیاده کجا باشد و مرا نقصان

۶۲- من او را دهم دختر خویش را / سپارم بدو لشکر خویش را

۶۳- از قضا وزیر شاه نیز دختری زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تباه ساخته بود

۶۴- طرفه مردمان اند مردمان این دیار ، جلاجل بر گردن خر بندند

۶۵- دولتَم چون خدا ، پناهی داد

۶۶- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۶۷- گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس / خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

۶۸- تو را جنوب نامیدم

۶۹- از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم

۷۰- چرا غم دگران می کند پرشانم / اگر نه رشته جان ها به یکدیگر بسته است

۷۱- مرد کت چرمی قلچماقی که ریخت شوferها را داشت ، جواب داد : چطور صاحب نداره ؟ مگر بی صاحب هم

میشه ؟ پوستش ، خودش ، دست کم پانزده تومن می ارزه.

۷۲- نیک ، بیش از بد ، حجاب راه بینایان شود / زحمت گل بیشتر از خار باشد دیده را

۷۳- طالبان و سالکان در راه تو / جمله همچون چاکرند و شاه تو

۷۴- تو کز خلوت نداری بهره خرج انجمن ها شو / که باشد در صدف چون گوهر سیراب عیش ما

۷۵- گردش پرگار ما را حلقه مویی بس است / مرکز سرگشتگی ها خال دل جویی بس است

۷۶- صاد ، هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید

۷۷- نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم

۷۸- من نیز چو تو شاعر افسانه خویشم

۷۹- بلبل که نبودیم بخوانیم به گلزار / جغدی شده شبگیر به ویرانه بگیریم

۸۰- بیگانه کند در غم ما خنده ، ولی ما / با چشم خودی در غم بیگانه بگیریم

۸۱- دیده را فایده آن است که دلبر ببند

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۸۲- عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست / یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را

۸۳- من همان روز دل و صبر به یغما دادم

۸۴- بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

۸۵- پسرم ، چرا غذا نمی خوری ؟

۸۶- در آب ، حیات تن ها بود

۸۷- گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم

۸۸- معلم دبستان را دیدم در دیار مغرب ترشروی تلخ گفتار ، بدخوی مردم آزار ، گدا طبع ناپرهیزگار ، که عیش

مسلمانان به دیدن او تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی

۸۹- هرگز از دور زمان ننالیدم و روی از گردش آسمان در هم نکشیدم مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای

پوشی نداشتم. به جامع کوفه در آمدم دلتننگ . یکی را دیدم که پای نداشت . سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی

کفشی صبر کردم

۹۰- روح بخش ی ، ای نسیم صبحدم

۹۱- مرده صد سالخ یابد از تو جان

۹۲- من نشنیدم که خط بر آب نویسند

۹۳- اگر خونین دلی از جور ایام / لب خندان بیاور چون لب جام

۹۴- می خواهم بدان جا روم که خداوند آن را سر حد دنیای خلقت قرار داده است

۹۵- آن چه را قدیمی است ، قدیمی ندانم

۹۶- همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه ی شعر خود می گرداند

۹۷- یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

۹۸- در این مقام ، طرب بی تعب نخواهد دید / که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

۹۹- چون نگه کردند آن سی مرغ زود / بی شک این این سی مرغ آن سیمرغ بود

۱۰۰- این عیار مهر و کین مرد و نامرد است

## بررسی انواع جمله بر اساس اجزای اصلی

### مقدمه :

۱- اگر فعل به مفعول یا متمم یا مسند نیاز داشته باشد، گذرا نامیده می‌شود.

۲- فعلی که به مفعول یا متمم یا مسند نیاز ندارد، ناگذرا نام دارد. فقط به نهاد نیاز دارد.

مثال) متین به آینه می‌اندیشد ← گذرا ← سه جزئی گذرا به متمم

متمم

محمد آمد ← ناگذر      پرنده پرید ← ناگذر

حسین، کتابش را از فرودگاه خرید ← گذرا ← چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم

مفعول      متمم

۳- نیاز یا عدم نیاز به اجزای اصلی را در جمله، نوع فعل (گذرا، ناگذر) را مشخص می‌کند.

۱- از روی فعل می‌توان به نیاز یا عدم نیاز به دیگر اجزای اصلی جمله پی برد

### الف) جمله های دو جزئی ( نهاد + فعل )

فعل این گونه جمله ها ناگذر است یعنی فقط به نهاد نیاز دارد.

مثال :

احسان با علی به خانه می آید

احسان به خانه می آید

احسان می آید

هر یک از مثال های بالا از دو جز اصلی نهاد و فعل درست شده اند. بقیه اجزای آن ها اختیاری و قابل حذف است.

### رایج ترین مصدرهای ناگذر :

رفتن / آمدن / دویدن / خزیدن / لرزیدن / پریدن / برخاستن / تابیدن / ترکیدن / جوشیدن / چرخیدن / زیستن / خوابیدن /

نشستن / مردن / چریدن / ماندن / کوشیدن / غریدن / روییدن / رستن / چکیدن / خروشیدن / درخشیدن / گندیدن / لغزیدن /

رقصیدن / خشکیدن / باریدن و ....



## ب) جمله های سه جزئی

## ۱- سه جزئی با مفعول ( نهاد + مفعول + فعل )

فعل این گونه جملات گذراست و علاوه بر نهاد به مفعول هم نیاز دارد

مفعول گروه اسمی است که پس از نشانه ی " را " می آید. و گاهی هم بدون این نشانه می آید و ما باید بتوانیم اضافه نماییم.

مثال :

علی غذا را خورد

علی غذا خورد

رایج ترین مصدرهایی که جمله های سه جزئی با مفعول می سازد:

خوردن / دیدن / آوردن / فرستادن / بردن / انداختن / بافتن / پروردن / پیمودن / تراشیدن / بوسیدن / برافراشتن / پاشیدن / خواستن / راندن / پرستیدن / دانستن / گذاشتن / دریدن / زدن / ساختن ( بنا کردن ) / شستن / گشودن / فریفتن / لیسیدن / شناختن / پیمودن / دوختن / پسندیدن / سرودن و ...

## ۲- سه جزئی با متمم ( نهاد + متمم + فعل )

فعل این گونه جملات علاوه بر نهاد به متمم هم نیاز دارد

متمم گروه اسمی است که بعد از حرف اضافه می آید

مثال:

کودک از تاریکی می ترسد ( مصدر ترسیدن حرف اضافه ی اختصاصی " از " دارد ، بنابراین تاریکی متمم فعل است )  
علی به افتخاراتش می اندیشد ( مصدر اندیشیدن حرف اضافه ی اختصاصی " به " دارد ، بنابراین افتخارات متمم فعل است )

رایج ترین مصدرهایی که جمله های سه جزئی با متمم می سازد:

اندیشیدن به / پیوستن به / چسبیدن به / گرویدن به / بالیدن به / نازیدن به / نگرستن به / پرداختن ( توجه کردن )  
به / تاختن به / ماندن ( شبیه بودن ) به / برخوردن به / جنگیدن با / آمیختن با / ستیزیدن با / سازش کردن با /  
ترسیدن از / گذشتن از / رهیدن از / رستن از / بازماندن از / پرهیز کردن از / گنجیدن در / شوریدن بر و ....

## ۳- سه جزئی با مسند ( نهاد + مسند + فعل )

فعل این گونه جملات علاوه بر نهاد به مسند هم نیاز دارد

مسند گروه اسمی است که فعل جمله برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.

مثال :

علی ناراحت است ← جمله بدون کلمه ناراحت ناقص است و در پاسخ " به سوال علی چگونه است ؟ " آمده است  
 هوا سرد می شود ← جمله بدون کلمه سرد ناقص است و در پاسخ " به سوال هوا چگونه می شود ؟ " آمده است.  
 علی از خوبان است ← در پاسخ به سوال علی چگونه است ؟ ← " از خوبان " مسند است  
 علی تواناتر از من است ← در پاسخ به سوال علی چگونه است ؟ ← " تواناتر از من " مسند است

### ج) جمله های چهار جزئی

۱- چهار جزئی با مفعول و متمم ( نهاد + مفعول + متمم + فعل )

فعل چنین جمله هایی هم با حرف اضافه اختصاصی همراه است و هم مفعول لازم دارد.

مثال :

احسان هدیه ی زیبایی به دوستش داد.

حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر دادن ← دوست ← متمم  
 چه چیزی را داد ؟ ← هدیه ی زیبایی ← مفعول

احسان کیف را به دیوار آویخت.

حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر آویختن ← دیوار ← متمم  
 چه چیزی را آویخت ؟ ← کیف ← مفعول

احسان این شعر را از زبان سعدی شنید

حرف اضافه اختصاصی " از " برای مصدر شنیدن ← زبان سعدی ← متمم  
 چه چیزی را شنید ؟ ← این شعر ← مفعول

رایج ترین مصدرهایی که جمله های چهار جزئی با مفعول و متمم می سازد:

آموختن / آویختن / گنجاندن / گرفتن / پرسیدن / سنجیدن / گرفتن / دادن / فروختن / دزدین / ربودن / ترساندن / خریدن و ....

فرمول ساده ( الف را از ب ) - ( الف را به ب )

مثال:

چراغ ها را به دیوار آویخت ← الف را به ب ← چهار جزئی با مفعول و متمم

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

چراغ ها را از مغازه دزدید ← الف را از ب ← چهار جزئی با مفعول و متمم

۲- چهار جزئی با مفعول و مسند ( نهاد + مفعول + مسند + فعل )

علاوه بر نهاد به دو جز اصلی مفعول و مسند نیاز دارد

مثال:

سیمین دانشور کتاب خود را سووشون نامید.

چه چیز را سووشون نامید؟ ← کتاب خود ← مفعول

چه ( چگونه ) نامید ؟ ← سووشون ← مسند

رایج ترین مصدرهایی که جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند می سازد:

گردانیدن ، نمودن ، کردن ، ساخت

نامیدن ، دانستن ، خواندن ، گفتن ، صدا زدن ، صدا کردن

شمردن ، به شمار آوردن ، به حساب آوردن

پنداشتن ، دیدن ، دانستن ، یافتن

فرمول ساده ( مفعول ، مسند است )

مثال:

کبوتران او را مطوقه نامیدند ← او ، مطوقه است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

همه آن را عشق خوانند ← آن ، عشق است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

علی احسان را ناراحت کرد ← احسان ، ناراحت است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

خداوند با ذکر قصه پیامبران و حفظ نام نیکوکاران ، خود را دوست دار محسنین و تحقیر کننده ی منافقین می داند

← خود ، دوست دار محسنین و تحقیر کننده ی منافقین است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

شیخ ، کودک نو رسیده ی بهاء ولد را انسانی برتر از انسان های عادی یافت

← کودک نو رسیده ی بهاء ولد انسانی برتر از انسان های عادی است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

## ۳- چهار جزئی با متمم و مسند ( نهاد + متمم + مسند + فعل )

علاوه بر نهاد به دو جز اصلی متمم و مسند نیاز دارد

مثال:

بیلی ها به او را مشدی حسن می گفتند ( می نامیدند )

حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر گفتن ← او ← متمم

چه ( چگونه ) می گفتند ( می نامیدند ) ؟ ← مشدی حسن ← مسند

← او ، مشدی حسن است ← چهار جزئی با متمم و مسند

این دسته از جمله ها ، در زبان فارسی اندک هستند و بیشتر از خانواده مصدر " گفتن " می باشند.

فرمول ساده ( متمم ، مسند است )

مثال :

مردم به او دهقان فداکار می گفتند ← او ، دهقان فداکار است ← چهار جزئی با متمم و مسند

## ۴- چهار جزئی با دو مفعول ( نهاد + مفعول + مفعول + فعل )

علاوه بر نهاد به دو مفعول نیاز دارد

مثال:

مادر کودک را غذا داد ← کودک ← مفعول ۱ / غذا ← مفعول ۲ ← چهار جزئی با دو مفعول

اگر جمله ی بالا را اینگونه بنویسیم ، اجزای آن متفاوت می شود :

مادر به کودک غذا داد ← کودک ← متمم / غذا ← مفعول ← چهار جزئی با مفعول و متمم

نکته ) تفاوت جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند و جمله های چهار جزئی با دو مفعول :

در جمله های دو مفعولی ، مفعول اول و دوم یکی نیستند در حالیکه در جمله های مفعول و مسندی ، مفعول با مسند

تقریبا یکی است

مثال :

مادر کودک را شیر داد ← مفعول ۱ ( کودک ) و مفعول ۲ ( شیر ) یکی نیستند.

مادر کودک را احسان نامید ← مفعول ( کودک ) و مسند ( احسان ) یکی هستند.

عمده ترین مصادر دو مفعولی :

دادن / بخشیدن / زدن / پوشاندن و ...

## برخی از افعال چند وجهی

طلب احسان سوخت غذا سوخت	در معنای سوختن یا نابود شدن ( ناگذر )	سوختن
ما را سوختی و خود افروختی	در معنای سوزاندن ( گذرا به مفعول )	
ایرانیان داروی درمان سرطان را ساخته اند	در معنای بنا کردن ( گذرا به مفعول )	ساختن
مردم تهران با ترافیک فراوانش ساخته اند	در معنای سازش کردن ( گذرا به متمم )	
احسان ، علی را شادمان ساخت	در معنای گردانیدن ( گذرا به مفعول و مسند )	
افراد کلاس را می شمارند	در معنای شمارش کردن ( گذرا به مفعول )	شمردن
احسان ، دوستش را عاقل و فهیم می شمرد	در معنای پنداشتن ( گذرا به مفعول و مسند )	
احسان در مدرسه ماند	در معنای اقامت کردن ( ناگذر )	ماندن
احسان در خوش اخلاقی به پدرش می ماند	در معنای شبیه بودن ( گذرا به متمم )	
تو بروی تنها می مانم	در معنای شدن ( گذرا به مسند )	
پروین اعتصامی شعر زیبایی گفته است	در معنای سرودن ( گذرا به مفعول ) * اختلاف نظر*	گفتن
احسان مطلب مهمی را به امیر گفت	در معنای سخن گفتن ( گذرا به مفعول و متمم )	
دوستانش او را زیردست می گویند	در معنای نامیدن ( گذرا به مفعول و مسند )	
رفتارش صحیح می نماید	در معنای به نظر رسیدن	

		( گذرا به مسند )	
	احسان به من کمک نمود	در معنای انجام دادن ( گذرا به مفعول )	
	احسان کلاس ها را تمیز نمود	در معنای گرداندن ( گذرا به مفعول و مسند )	
	<b>دلم گرفت</b> <b>چاه گرفت</b>	در معنای ناراحت شدن / پر شدن ( ناگذر )	<b>گرفتن</b>
	دست احسان را گرفتم	در معنای چسبیدن / صید کردن ( گذرا به مفعول )	
	جزوه ام را از احسان گرفتم	در معنای اخذ کردن ( گذرا به مفعول و متمم )	
	حرفت را می دانم	در معنای آگاه بودن ( گذرا به مفعول )	<b>دانستن</b>
	احسان ، محمد را قوی می دانست	در معنای پنداشتن ( گذرا به مفعول و مسند )	
	سجده شکر کرد	در معنای انجام دادن ( گذرا به مفعول )	<b>کردن</b>
	احسان ، علی را ناراحت کرد	در معنای گرداندن ( گذرا به مفعول و مسند )	
	آب در کوچه ریخت	در معنای جاری شدن ( ناگذر )	<b>ریختن</b>
	او آبرویش را ریخت	در معنای از دست دادن ( گذرا به مفعول )	
	این جوی به جویبار می ریزد	در معنای وارد شدن / سرازیر شدن ( گذرا به متمم )	
	این مبلغ را به حسابت ریختم	در معنای واریز کردن ( گذرا به مفعول و متمم )	

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

مثال :

۱- دیروز حسن با برادرش در ساعت هفت از مدرسه آمد ← ناگذر ← دوجزئی

بررسی فعل <u>آمد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۲- زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد ← ناگذر ← دوجزئی

بررسی فعل <u>شد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
	(۲) اسنادی ← نیست (معنی رفت می دهد)	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۳- گدای شهر نگه کن که میرمجلس شد

سه جزئی با مفعول	<table> <tr> <td>(۱) مفعول ← گدا ← دارد</td> <td>مفعول ✓</td> </tr> <tr> <td>(۲) اسنادی ← نیست</td> <td>مسند ×</td> </tr> <tr> <td>(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد</td> <td>متمم ×</td> </tr> </table>	(۱) مفعول ← گدا ← دارد	مفعول ✓	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	بررسی فعل <u>نگه کن</u> :
		(۱) مفعول ← گدا ← دارد	مفعول ✓					
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×					
(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×							

سه جزئی با مسند	<table> <tr> <td>(۱) مفعول ← ندارد</td> <td>مفعول ×</td> </tr> <tr> <td>(۲) اسنادی ← است ← میرمجلس</td> <td>مسند ✓</td> </tr> <tr> <td>(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد</td> <td>متمم ×</td> </tr> </table>	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×	(۲) اسنادی ← است ← میرمجلس	مسند ✓	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	بررسی فعل <u>شد</u> :
		(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×					
		(۲) اسنادی ← است ← میرمجلس	مسند ✓					
(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×							

۴- او در عصر ما در کسوت یک مهاتما گاندی مسلمان، منادی یک حیات تازه برای تمام عالم می شد.

سه جزئی با مسند	<table> <tr> <td>(۱) مفعول ← ندارد</td> <td>مفعول ×</td> </tr> <tr> <td>(۲) اسنادی ← است ← منادی</td> <td>مسند ✓</td> </tr> <tr> <td>(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد</td> <td>متمم ×</td> </tr> </table>	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×	(۲) اسنادی ← است ← منادی	مسند ✓	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	بررسی فعل <u>می شد</u> :
		(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×					
		(۲) اسنادی ← است ← منادی	مسند ✓					
(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×							

۵- این فقر اختیاری را بر مکتب و تجمل رایج در دستگاه صدرالدین، شیخ الاصلام شهر ترجیح می‌داد

چهار جزئی به مفعول و متمم	}	(۱) مفعول ← دارد ← فقراختیاری	} بررسی فعل <u>ترجیح می‌داد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← دارد ← بر	
✓ مفعول	×	متمم	×
×	×	×	×
✓ متمم	×	×	×

۶- ادبیات پایداری چهره انسانی عامی دارد و به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان، در هیچ قالب ملی یا چارچوب اجتماعی خاص نمی‌گنجد. شعر و داستان مقاومت، مرزهای قومی را می‌شکافد و مخاطب آن ژرفای وجدان عام بشری است.

سه جزئی با مفعول	}	(۱) مفعول ← دارد ← چهره	} بررسی فعل <u>دارد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	
✓ مفعول	×	×	×
×	×	×	×
×	×	×	×

سه جزئی با متمم	}	(۱) مفعول ← ندارد	} بررسی فعل <u>نمی‌گنجد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← در	
×	×	×	×
×	×	×	×
✓ متمم	×	×	×

سه جزئی با مفعول	}	(۱) مفعول ← دارد ← مرز	} بررسی فعل <u>می‌شکافد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	
✓ مفعول	×	×	×
×	×	×	×
×	×	×	×

سه جزئی با مسند	}	(۱) مفعول ← ندارد	} بررسی فعل <u>است</u> :
		(۲) اسنادی ← است ← وجدان	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	
×	×	×	×
✓ مسند	×	×	×
×	×	×	×



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۷- بسیاری از کلمات و اصطلاحات متداول در آثار سایر شعرا مثل باغ نظر، رند، نظر باز در دیوان حافظ، مفاهیم اختصاصی و

موضوعی دارند.

بررسی فعل دارند:

سه جزئی با مفعول

- (۱) مفعول ← دارد ← مفاهیم مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد متمم ×

۸- ز رخم سرِ گرزِ سندان شکن برآرد دمار از دو صد انجمن

بررسی فعل برآرد:

سه جزئی با مفعول

- (۱) مفعول ← دارد ← دمار مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد متمم ×

۹- نیابم ز درویشی خویش خواب زنالیدن او دو چشمم پر آب

بررسی فعل نیابم:

سه جزئی با مفعول

- (۱) مفعول ← دارد ← خواب مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد متمم ×

۱۰- سخن چون بدین گونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج با طبع جفت

بررسی فعل مگوی:

چهار جزئی به مفعول و متمم

- (۱) مفعول ← دارد ← سخن مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← به متمم ✓

← فعل گفتن در معنی حرف زدن و سخن گفتن، همیشه گذرا به مفعول و متمم است.

۱۱- داد معشوقه به عاشق پیغام

بررسی فعل داد:

- (۱) مفعول ← دارد ← پیغام مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← به متمم ✓
- چهار جزئی به مفعول و متمم

۱۲- وسعت تو را چگونه در سخن تنگ مایه گنجانمبررسی فعل گنجانم:

- (۱) مفعول ← دارد ← وسعت مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← در متمم ✓
- چهار جزئی به مفعول و متمم

۱۳- شاعران سمبولیست در قرن بیستم شعر فرانسوی را از قید و بند وزن و قافیه سنتی رهاندند.بررسی فعل رهاندند:

- (۱) مفعول ← دارد ← شعر فرانسوی مفعول ✓  
 (۲) اسنادی ← نیست مسند ×  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← از متمم ✓
- چهار جزئی با مفعول و متمم

۱۴- شاعر در این بخش ضمن دعوت انسان به امیدواری و تلاش ، تحمل تلخی ها و سختی ها را برای کامیابی و پیروزی شرط لازم می شمرد.بررسی فعل می شمرد:

- (۱) مفعول ← دارد ← تحمل تلخی ها مفعول ✓  
 (۲) استادی ← است ← شرط لازم مسند ✓  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد متمم ×
- چهار جزئی با مفعول و مسند

۱۵- میراث ماندگار ادبیات داستانی ما و آثار برجسته نویسندگان معاصر فارسی زبان ، به خصوص شرح رویداد ها ، سفرنامه ها ، گزارش احوال شخصی و ... از نوع نثر غنایی به شمار می آیند.بررسی فعل به شمار می آیند:

- (۱) مفعول ← ندارد مفعول ×  
 (۲) اسنادی ← است ← از نوع نثر غنایی مسند ✓  
 (۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد متمم ×
- سه جزئی با مسند

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

به شمار آوردن ← چهار جزئی با مفعول و مسند      به شمار آمدن ← سه جزئی با مسند

۱۶- مور ، چه می داند که بر دیواره اهرام می گذرد / یا بر خشتنی خام / تو ، آن بلندترین هرمی ، که فرعون تخیل می تواند ساخت / چگونه این چنین که بلند بر زبر ماسوا ایستاده ای / در کنار تنور پیرزنی جای می گیری ...

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) می داند ← سه جزئی با مفعول
  - (۲) می گذرد ← دو جزئی ( طبق سنوات کنکور )
  - (۳) هستی ← سه جزئی با مسند
  - (۴) می تواند ساخت ← سه جزئی با مفعول
  - (۵) ایستاده ای ← دو جزئی
  - (۶) جای می گیری ← سه جزئی با متمم

۱۷- خیر که این خبر را شنید ، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوشبختی و کامیابی رسید.

- بررسی فعل های عبارت:
- (۱) شنید ← چهار جزئی با مفعول و متمم ( در موارد نادری ، متمم اجباری توسط طراح حذف می شود )
  - (۲) شد ← سه جزئی با مسند
  - (۳) چشم پوشید ← سه جزئی با متمم
  - (۴) رسید ← سه جزئی با متمم
  - (۵) داد ← چهار جزئی با مفعول و متمم

۱۸- همان طور که تاریخ می گوید : ایرانیان دوره ساسانی نیاکان خود را جهاندارانی می دیدند که بر تخت قدرت و سروری جهان نشستند و با تمام وجود به این نیاکان قدرتمند می بالیدند.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) می گوید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۲) می دیدند ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۳) نشستند ← دو جزئی
  - (۴) می بالیدند ← سه جزئی با متمم

۱۹- دمدمه های اردیبهشت ، اصفهان ، چون شاهزاده ی افسون شده افسانه است که طلسمش را شکسته اند و آرام آرام از خواب بیدار می شود. شکوفه های به و بادام رویاهای پر پر شده اوی ند و بید مجنون ، معشوقه ای است که زلف های خود را بر او افشانده است.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) است ← سه جزئی با مسند
  - (۲) شکسته اند ← سه جزئی با مفعول
  - (۳) می شود ← سه جزئی با مسند
  - (۴) هستند ← سه جزئی با مسند
  - (۵) است ← سه جزئی با مسند
  - (۶) افشانده است ← سه جزئی با مفعول

۲۰- ترجمه این آثار گنجینه واژگان زبان فارسی را غنی ساخت ، نثر را پویاتر کرد. به ساده نویسی رونق بخشید و شعر را از حالت یکنواختی گذشته رهانید ، به کار نویسندگی و شاعری جهت بخشید و روش های جدید تحقیق را به پژوهندگان آموخت.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) ساخت ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۲) کرد ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۳) بخشید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۴) رهانید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۵) بخشید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۶) آموخت ← چهار جزئی با مفعول و متمم

## نقش‌های تبعی

پیرو و تابع گروه اسمی قبل از خود هستند و خودشان به تنهایی نقشی ندارند.

## ۱- معطوف:

کلمه یا گروهی که پس از «و» عطف می‌آیند.

مثال: علی و حسن به مدرسه رفتند

نهاد معطوف به نهاد مفعول معطوف به مفعول

به دریا و ساحل رفتم

متمم معطوف به متمم

نکته مهم: با واو ربط اشتباه گرفته نشود:

واو ربط بین دو فعل می‌آید و واو عطف بین دو اسم

علی و حسن رفتند (عطف)

علی رفت و حسن آمد (ربط)

## ۲- بدل:

(۱) کلمه یا گروهی که در توضیح کلمه یا گروه قبل از خود می‌آید.

(۲) بدل قابل حذف است ← علی، پدرحسن آمد ← علی آمد

(۳) بدل بدون نقش نمای اضافه (-) بیاید ← همسایه علی آقا آمد ← همسایه، علی آقا، آمد

مضاف الیه بدل

(۴) هر دو یک چیز مشخص باشند، ← سهراب، پسر رستم، بسیار تنومند بود

(۵) بین دو نشانه ی ویرگول (،) می‌آید ← محمد، پدرعلی، آمد

(۶) نباید نقش دیگری داشته باشد، محمد، پدرعلی، را دیدم

بدل

محمد، پدرعلی است

مسند

محمد را که پدرعلی است دیدم

جمله معترضه

(۷) ما خود ز فلک برتریم. خود، بدل ما است.

## ۳- تکرار:

کلمه‌ای که هم در لفظ و هم در نقش تکرار شود ← برای تاکید  
مثال: بنواخت ز خشم برفلک مشت // آن مشت تویی تو ، ای دماوند

### مثال : نقش های تبعی را بیابید.

- ۱- از این پس مولانا ، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود.
- ۲- از نظر اخلاق و سیرت ، مولانا ستوده ی اهل حقیقت و سرآمد هم روزگاران خود بود.
- ۳- سلطان ولد فرزند مولانا هر دم بی تابانه به بایلن پدر می آمد.
- ۴- تنها کتاب بها ولد معارف بها ولد در قالب های متعارف عصر خود نمی گنجد.
- ۵- جلال الدین پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام به قونیه باز آمد.
- ۶- عاشقی می گفت و خوش می گریست / جان بیاساید که جانان قاتل است.
- ۷- زمین باغ و بستان را به عشق باد نوروزی / بیاید ساخت با جوری که از باد خزان آید.
- ۸- در من این عیب قدیم است و به در می نرود / که مرا بی می و معشوق به سر می نرود.
- ۹- پدر جلال الدین محمد بن حسین خطیبی از دانشمندان روزگار خود بود.
- ۱۰- محمد ملقب به جلال الدین مشهور به مولانا یا مولوی ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری شمسی به دنیا آمد
- ۱۱- در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود.
- ۱۲- دل نوازان همه در جوش و خروش آمده اند / در دل ما به جز از ماتم تنهایی نیست.
- ۱۳- دل اگر بار کشد بار نگاری باری / سر اگر کشته شود بر سر کاری باری
- ۱۴- بدین روش که تو طاووس می کنی رفتار / نه برج من که همه عالم آشیان داری
- ۱۵- بدین صفت که تویی دل چه جای خدمت دوست / که با چنین صنمی دست در میان داری
- ۱۶- لاف زخم لاف که تو راست کنی لاف مرا / ناز کنم ناز که من در نظرت معتبرم
- ۱۷- شابهش زهی نوری بر کوری هر کوری / کاو روی نپوشاند زان پس که برآرد سر
- ۱۸- آسمان خود کنون ز من خیره است / که چرا این زبون نمی خسبد
- ۱۹- تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار / که توسنی چو فلک رام تازیانه دوست

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

## فعل معلوم و مجهول:

فعل معلوم به فاعل و فعل مجهول به مفعول نسبت داده می‌شود.

طریقه مجهول کردن جمله معلوم :

۱- حذف نهاد ۲- جایگزینی مفعول به جای نهاد ۳- ساخت فعل جدید ( صفت مفعولی + مشتقات شد ) ۴- تطابق فعل جدید از نظر تعداد با نهاد جدید

من علی را خواهم فرستاد.

نهاد مفعول فعل

علی فرستاده خواهد شد.

## نکات فوق العاده مهم :

در متون قدیمی به جای مصدر مجهول شدن، از مصدر آمدن هم ساخته می‌شد.

← نامه نبشته آمد (شد)

فعل مجهول در زبان فارسی ، حتما باید با صفت مفعولی ساخته شود !

## مثال :

رنج و بلاها در این راه کشیده آمده است.

چون در کتب اصول مطالعه کرده آید غرض به حصول انجامد.

کافر اینجا خورده شد نان و نمک

خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران

صدای گفت و شنودی از پشت خانه شنیده شد

## مثال : در ابیات و عبارات زیر فعل مجهول را بیابید.

۱- تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بابی تا داده آید

۲- سجده شکر کرد خدای را عز و جل بر سلامت امیر و نامه نبشته آمد.

۳- چون خواب نیکو دیده آید ، بی شک دل بگشاید.

۴- چندان که ضربت بویحیی پذیرفته آید ، هر آینه بدو باید بیوست.

۵- و میان من و تو وحشتی تازه گشت که روزگار ، آن را کهن نگرداند.

۶- و بدگمانی و شبهت را در حوالی آن مجال داده نیاید.

۷- اگر کشته گردد کسی زین سپاه / بهشت بلندش بود جایگاه

۸- ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست / هم پیش یار گفته شود ماجرای یار

۹- آفتابی کز وی این عالم فروخت / اندکی گر پیش آید جمله سوخت

۱۰- کافر اینجا خورده شد نان و نمک / گر بد اندیشی شوی رد فلک

۱۱- خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران

۱۲- چون حقیقت حال شناخته گشت ، کشتن او بس تعذری ندارد.

۱۳- رنج ها و بلاها در این راه کشیده آمده است.

۱۴- در هر نفسی تلافی می نمود و تکلفی می افزود تا طرفی از این سخن شنیده آمد.

۱۵- در این مسئله بحث ها کرده اند، چون در کتب اصول مطالعه کرده آید غرض به حصول انجامد.

## گروه اسمی

### وابسته‌های پیشین + هسته + وابسته‌های پسین

#### وابسته های پیشین :

(۱) صفت اشاره : همین، همان، آن ، این ، چنین ، چنان ← این کتاب

(۲) صفت پرسشی : کدام، چه، چند ، چندمین ← کدام کتاب ؟

(۳) صفت تعجبی: چه ، عجب ← چه کتابی !

(۴) صفت شمارشی اصلی: تمام اعداد قبل از اسم ← پنج کتاب

(۵) صفت عالی: صفت بیانی + ترین ← مفیدترین کتاب

(۶) صفت مبهم: فلان، هر ، همه ، خیلی ، مقداری ، پاره ای ، دیگر و ... ← فلان کتاب

(۷) صفت شمارشی ترتیبی (۱) : عدد اصلی + پسوند مین ← سومین کتاب

(۸) شاخص : عناوین و القاب بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی بی فاصله پیش از هسته ( گاهی پس از هسته ) می آیند ←

آقا ، خانم ، استاد ، سید ، برادر ، خواهر ، حاج ، حاج آقا ، عمو ، دایی ، سرهنگ ، دکتر ، کدخدا ، خان ، مهندس و ...

← آیت الله دکتر سید محمد بهشتی

استاد دکتر یوسفی

محمدعلی میرزا

رضا خان

نکته ) اگر شاخص کسره بگیرد، تبدیل به هسته می شود:

مثال: استاد دانشگاه ما ، دکتر جاوید بود

شاخص

هسته



## وابسته های پسین :

(۱) صفت شمارشی ترتیبی (۲) : اعداد ترتیبی پس از هسته ← کتاب دوم

(۲) مضاف الیه : اسم + اسم ← کتاب علی

(۳) صفت بیانی : اغلب صفت های پسین ← کتاب خوب

## انواع صفت های بیانی

انواع صفت های بیانی		مطلق	
سفید ، بلند ، زشت ، خوشدل و ...			
گرفته ، شنیده ، خورده ، شکفته ، خمیده ، سنجیده و ...	بن ماضی + ه	مفعولی	
خوردنی ، شنیدنی ، دیدنی ، نوشیدنی و ...	مصدر + ی	لیاقت	
خواننده ، گیرنده ، شنونده ، بیننده ، دونده و ...	بن مضارع + نده	فاعلی	
دانا ، گویا ، شنوا ، روا و ...	بن مضارع + ا		
گریان ، خندان ، روان ، تابان و ...	بن مضارع + ان		
آفریدگار ، آموزگار ، پرهیزگار و ...	بن مضارع / ماضی + گار		
خریدار ، خواستار و ...	بن ماضی + ار		
دیرپای / زودجوش / سخت کوش / طالع بین / راستگو و ...	صفت / اسم + بن مضارع		
صنعتگر / آهنگر و ...	اسم / صفت / بن + گر		
آسمانی ، زمینی ، آتشی ، مشهدی ، ایرانی و ...	اسم + ی		نسبی
سفالین ، گندمین ، بلورین ، آهنین ، زرین و ...	اسم + ین		
زرینه ، سیمینه ، نقدینه و ...	اسم + ینه		
کودکانه ، دزدانه ، شاهانه و ...	اسم + انه		
روحانی ، نفسانی ، جسمانی ، نورانی و ...	اسم + انی		

نکته ( هسته گروه اسمی اولین واژه‌ای است که در گروه اسمی کسره دارد.

مثال: همین دو کتاب بزرگ کتابخانه

صفت اشاره صفت هسته صفت مضاف الیه  
شمارشی بیانی

نکته ( اگر هیچ کلمه‌ای در گروه اسمی کسره نگیرد، آخرین کلمه، هسته است.

مثال: کدام دو کتاب؟

هسته

نکته ( اگر صفت مبهم «همه» کسره بگیرد یا در تلفظ به نحوی، احساس نماییم، صفت مبهم و وابسته پیشین است.

مثال: همه کتاب‌ها

صفت مبهم هسته

همه را دیدم

ضمیر مبهم

راه تشخیص ترکیب وصفی از اضافی :

۱- حذف نقش نمای اضافه و گذاشتن فعل است در انتها

اگر معنی داد، ترکیب وصفی و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است

مثال: کتاب علی ← کتاب، علی است ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی

کتاب زیبا ← کتاب، زیبا است ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

۲- بعد از موصوف "ی" نکره می آید ولی بعد از مضاف نه

مثال: کتاب علی ← کتابی علی ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی

کتاب زیبا ← کتابی زیبا ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

۳- به صفت می توان "تر" افزود ولی به مضاف الیه نه

مثال: کتاب علی ← کتاب علی تر ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی

کتاب زیبا ← کتابی زیباتر ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

مثال: در عبارت های زیر، وابسته های پیشین و پسین را مشخص نمایید.

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۱- زال ، پدر رستم ، چون کار را سخت دید ، با سه مجمر و سه تن از دانایان ، بر پشته ای بلند بر آمد و پری را که سیمرغ به یادگار به او داده بود ، بر آتش نهاد . چون پاسی از شب بگذشت ، سیمرغ بر آسمان پدیدار شد

وابسته های پیشین : سه / سه

وابسته های پسین : رستم / بلند

۲- این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد آن خبری که بر دیوار خانه ی کدخدا اعلان کرده بودند ، همین بوده که بعد از این به کودکان ده آموختن زبان ملی ممنوع است.

وابسته های پیشین : این / آن

وابسته های پسین : خانه / کدخدا / ده / زبان / ملی

۳- در ادب فارسی ، شاعران و نویسندگان ، همواره دل پذیرترین ، زیباترین و شکوهمندترین شیوه ی تصویر نگاری را در سروده های زیبای خویش به کار گرفته اند.

وابسته های پیشین : دل پذیرترین / زیباترین / شکوهمندترین

وابسته های پسین : فارسی / تصویرنگاری / زیبا / خویش

۴- گسترده ترین و دامنه دارترین نوع شعر در ادب فارسی ، شعر تعلیمی است . شعر تعلیمی ، شعری است که قصد سراینده ی آن تعلیم و آموزش است. ماده ی اصلی شعر تعلیمی علم و اخلاق و هنر است . یعنی حقیقت ، نیکی و زیبایی.

وابسته های پیشین : گسترده ترین / دامنه دارترین

وابسته های پسین : شعر / فارسی / تعلیمی / تعلیمی / سراینده / آن / اصلی / شعر / تعلیمی

۵- برای شرح پاره ای آثار به ویژه سروده ها نباید تنها در جست و جوی یک مفهوم بود . هنرهای کلامی به منشوری می ماند با جلوه های گوناگون . پس شایسته است هنگام توضیح چنین آثاری ، فضایی در کلاس فراهم شود که دانش آموز بتواند به ساحت های مختلف یک شعر راه یابد و ذوق خود را از معانی متنوع آن سرشار سازد.

وابسته های پیشین : پاره / یک / چنین / یک

وابسته های پسین : آثار / مفهوم / کلامی / گوناگون / توضیح / آثار / مختلف / شعر / خود / متنوع / آن

### مثال : در عبارت های زیر ، ترکیب های وصفی و اضافی را مشخص نمایید.

۶- در این دوره ، داستان نویسی به شیوه ی تازه و نمایش نامه نویسی به تقلید از نوشتار اروپاییان پدید می آید و شاخه ای تازه بر درخت کهن سال ادبیات می روید و بعدها می بالد و به بار می نشیند  
**ترکیب های وصفی :** این دوره / شیوه ی تازه / شاخه ای تازه / درخت کهن سال  
**ترکیب های اضافی :** نوشتار اروپاییان / درخت ... ادبیات

۷- علاقه مندی همگان به هر غزل حافظ ، بیانگر این مدعاست که حافظ ، شاعر محبوب دوران ، در دل مردم جای گرفته است و هیچ کس همچون او نیست

**ترکیب های وصفی :** هر غزل / این مدعا / شاعر محبوب / هیچ کس

**ترکیب های اضافی :** علاقه مندی همگان / غزل حافظ / بیانگر ... مدعا / شاعر ... دوران / دل مردم

۸- برای روشن کردن اصول اخلاقی و انسانی که در این روزگار باید راهنمای کوشش تربیتی ما باشد ، لزومی ندارد به کمک خارجیان و بیگانگان متوسل شویم . اگر ایرانی خدمتی بزرگ به جهان کرده باشد ، بیش از همه چیز در روشن کردن این اصول متعالی و ماندگار بشر است.

**ترکیب های وصفی :**

**ترکیب های اضافی :**

۹- اصلی ترین موضوع در حوزه ی ادبیات پایداری ، دعوت به مبارزه ، ترسیم چهره ی ظالم ، ستایش آزادی و آزادگی ، نمودن افق های روشن پیروزی ، انعکاس مظلومیت مردم و بزرگداشت شهدای راه آزادی است.

**ترکیب های وصفی :**

**ترکیب های اضافی :**

۱۰- انسان این قرون ، کوشید تا در درستی برخی مسائل و مناسبات اجتماعی شک کند ، و ذهن خود را از اندیشه های کلیسا آزاد سازد. بعدها اومانیست ها ، این قرن های سازنده و سرنوشت ساز را عصر رنسانس و شکوفایی نامیدند.

**ترکیب های وصفی :**

**ترکیب های اضافی :**

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۱۱- شعر و نثر عراقی هر دو گرم و دل پذیر و کلامش ساده و استوار و پر تاثیر است. مثنوی ها و قصاید او بیشتر رنگ حکمت و تحقیق دارند. اما با خواندن غزلش ، اغلب شور و نشاط عارفانه و سبکی روح به آدمی دست می دهد.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۲- در مطالعه ی شعر نیما ، دید تازه ی او به جهان جلوه گر است . نگاه او به همه ی موجودات و دیگر پدیده ها یادآور نگاهی است که شاعران غرب به این پدیده ها دارند. دید اجتماعی نیما که در سروده های نمادین و انتقادی او تجلی می یابد ، در ادب نوین فارسی جایگاه ویژه دارد.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۳- نوروز یک جشن ملی است که هر سال برپا می شود. نوروز که قرن های دراز است بر جشن های جهان فخر می فرورد ، یک قرارداد مصنوعی اجتماعی یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۴- بخش چشم گیری از ادب پربار فارسی به ادب عرفانی اختصاص دارد. ادب عرفانی سرشار از معانی لطیف و شورانگیز و تعبیراتی است که بدون شناخت و فهم آن ها نمی توان با اندیشه و راه عرفا آشنا شد.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۵- نتایج تحقیقات پژوهشگران در حوزه ی فرهنگ نشان می دهد پیوند مردم با آثار و عقاید پیشینیان زمینه ی مناسبی را برای مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان فراهم می کند.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۶- نظر رستم دو اشکال اضافی دارد: یکی آن که مرگش به خود او خاتمه نمی یابد، همه نزدیکانش را در بر می گیرد و ویرانی کشورش را هم به دنبال می آورد. دوم آن که مرگ او مساوی میدان خالی کردن کسانی خواهد بود که او را تجسم آرمان های خود می دانند.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۷- کلمات آسمانی قرآن با صدای گرم و دل نشین خواننده در فضا طنین انداز می شد و به جهان و ذراتش عظمت می بخشید. این ندا گوش جان را نوازش می داد و نگاه ها آرام و پر امید به هم گره می خورد و گل های شادی و امید در باغ خاطر کاروانیان می شکفت

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۸- نخستین شعر فارسی پس از استیلای عرب در زمان یعقوب لیث سروده شده است. چون یعقوب بر خراسان غلبه کرد و مخالفان خود را برانداخت، شاعران سیستان او را به تازی اشعاری گفتند و در بارگاه وی خواندند. یعقوب چیزی از اشعار ایشان درنیافت. دبیر رسایل او که مردی ادیب بود، شعر پارسی گفتن گرفت و پیش از او کسی شعر پارسی نگفته بود.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۱۹- مطالعه ی فرهنگ و هنر هر ملت و شناخت عناصر آن، ما را با تاریخ و افکار و عواطف آن ملت و پیوستگی آن فرهنگ با فرهنگ دیگر جوامع و ملل آشنا می سازد.

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

۲۰- منظومه های حماسی طبیعی عبارت است از نتایج افکار و قرایح و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرن ها تنها برای بیان وجوه عظمت آن قوم به وجود آمده است

ترکیب های وصفی :

ترکیب های اضافی :

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

## نکته ( صفت‌های مبهم:

همراه اسم می‌آیند و چگونگی و مقدار آن را به طور نامعین می‌رسانند.

← هر، همه، هیچ، پاره‌ای، چند، چندین و...

صفات مبهم هم می‌توانند قبل از موصوف خود بیایند و هم بعد از آن

← دیگر کلاس، کلاس دیگر

مثال : در ابیات و عبارات زیر ، صفت مبهم یا ضمیر مبهم را بیابید.

۱- گفت : بومان در فلان کوه اند و روزها در غاری جمله می‌شوند.

۲- هر روز چند ماهی بپردی و بر بالایی که در آن حوالی بود بخوردی.

۳- دو شریک بودند. یکی دانا و دیگری نادان و به بازرگانی می‌رفتند. در راه بدره ای زر یافتند.

۴- چون این سخن به آخر رسید ، همه حاضران خاموش گشتند و هیچ کس چیزی نگفت.

۵- ما زنده به ذکر دوست باشیم ، دیگر حیوان به نفخه صور

۶- گر تو گویی خلاف عقل است این / عاقلان دیگرند و ما دگریم.

۷- روزی چند در رنج عبادت و بند شریعت صبر باید کرد ، سپس روی به دگر اغماض آورده شود

## وابسته های وابسته

۱- مضاف الیه مضاف الیه : اسم + اسم + اسم

شگفتی عالم ( هسته + وابسته )

شگفتی عالم معنا ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

مثال : مولف تفسیر کمبریج / تاریخ تالیف کتاب / تفسیر سوره ی مریم / توصیف خمريات او / فرهنگ ایران باستان

۲- صفت مضاف الیه : اسم + اسم + صفت / اسم + صفت + اسم

کلاس مدرسه ( هسته + وابسته )

کلاس مدرسه نمونه ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

کلاس این مدرسه ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

**نکته فوق العاده مهم :**

در گروه اسمی ( اسم + صفت + اسم ) ، صفتِ مضاف الیه باید یکی از صفت های پیشین گروه اسمی ( صفت های اشاره ، پرسشی ، مبهم ، عالی و شمارشی باشد )

مثال : صدای این پرنده / نمره کدام درس ؟ / کتاب بهترین دوست / دانش آموز هر مدرسه / شمارش دو کتاب

ترکیب هایی مانند خانواده، بزرگ وی ، صفت مضاف الیه حساب نمی شوند.

**۳- ممیز : عدد + واحد شمارش + هسته**

پنج سیب ( وابسته + هسته )

پنج کیلو گرم سیب ( وابسته + وابسته ی وابسته + هسته )

تعدادی از ممیزها:

تن ، کیلوگرم ، فرسخ ، کیلومتر ، دست ، توپ ، تخته ، دستگاه ، تا ، جفت و ...

مثال : یک مشت خاک / سی هزار مثقال طلا / ده من طعام / سیصد تومان پول / صد متر ارتفاع

**۴- صفتِ صفت**

لباس سفید ( هسته + وابسته )

لباس سفید شیری ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

مثال : رنگ آبی روشن

**۵- قید صفت**

اتاق بزرگ ( هسته + وابسته )

اتاق تقریباً بزرگ ( هسته + وابسته ی وابسته + وابسته )

مثال : رفتار خیلی گرم

**نکته فوق العاده مهم :**

بهترین راه شناخت وابسته های وابسته ، حذف هسته گروه است ، اگر هسته حذف شد و یک گروه جدید

ساخته شد ، وابسته ی وابسته داریم اما اگر گروه جدیدی ساخته نشد وابسته ی وابسته نداریم.

مثال :

شگفتی این کتاب زیبا ، شگفتی را حذف می کنیم و گروه جدید این کتاب زیبا ساخته می شود ، پس وابسته ی وابسته

داریم.

شگفتی زیبای کتاب ، شگفتی را حذف می کنیم ، گروه جدید زیبای کتاب معنای مستقلی ندارد ، پس وابسته ی وابسته

نداریم



مثال : در عبارت های زیر ، وابسته های وابسته را بیابید و نوع آن را مشخص نمایید.

۱- فزونی نیروی رستم

رستم : مضاف الیه مضاف الیه

۲- ساختن آینده ای بهتر

بهتر : صفت مضاف الیه

۳- صحبت خیلی عامیانه

خیلی : قید صفت

۴- نوارش های نسبتا ملایم

نسبتا : قید صفت

۵- آینه ی پاک دل عارفان

عارفان : مضاف الیه مضاف الیه

۶- نگاه های خسته ی این کودکان

۷- ساختن دنیایی بهتر

۸- صدای این گنجشک ها

۹- فریاد این مردم

۱۰- سه فرسخ راه

۱۱- صدای بلندگوش

۱۲- کتیبه ی تاریخ جهان

آرایه و دستور	سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲	احسان محسنی
		۱۳- لبخند هیچ کودکی
		۱۴- دیوارهای بسیار بلند
		۱۵- دست های هر کودکی
		۱۶- آتش این عشق
		۱۷- سطرهای کتیه های جهان
		۱۸- اشتیاق دیدار معشوق
		۱۹- وجود عاشق دل شکسته
		۲۰- فرهنگ کدام ملت ؟
		۲۱- تصویری بسیار مناسب
		۲۲- تاریخ تفکر بشر
		۲۳- رشته ادبیات فارسی
		۲۴- آموزش سه زبان
		۲۵- طرح همه ی مسائل
		۲۶- دو سیر زعفران
		۲۷- لباس خواهر بزرگ تر

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۲۸- یک فرزند هواپیما

۲۹- کتاب جغرافیای منطقه

۳۰- رنگ قرمز تند

۳۱- شاعران زبان فارسی

۳۲- مبانی فرهنگ خود

۳۳- اواخر دو قرن

۳۴- کمک اندیشه ی توانا

۳۵- سنبل گیسوی سیاه

۳۶- سنبل گیسویت

۳۷- نور رخت

۳۸- اوج آسمان آبی

۳۹- دیدن آخرین ماهتاب

۴۰- پرواز دو کبوتر

## انواع حذف

## ۱- حذف به قرینه ی لفظی :

ویژگی ها : ۱- مانع تکرار است. ۲- قسمتی از جمله می آید و دفعات بعدی حذف می شود. ۳- از سبک و سیاق جمله به راحتی قابل تشخیص است. ۴- در جای دیگری از جمله وجود دارد.

مثال :

۱- هم علی به مدرسه رفت هم دوستش ( به مدرسه رفت )

۲- هم من رفتم هم علی ( رفت )

۳- نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی ( بسته دان )

۴- هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای ( گشت )

۵- نخواهد که بیند خردمند ریش / نه بر عضو مردم ( بیند ) نه بر عضو خویش ( بیند )

۶- همه شهر بودی پر آوای نوش / سرای سپهد بهشتی به جوش ( بودی )

۷- هر که در سایه ی عنایت اوست / گنجهش طاعت است و دشمن دوست ( است )

۸- چنان که ( تو ) در نظری ( تو ) در صفت نمی آیی

۹- ( من ) عمرم را در دانش اندوزی صرف کردم

۱۰- ( من ) کوشیدم که رهایش کنم اما ( من ) نتوانستم ( که رهایش کنم )

۱۱- هم درد است هم درمان ( است )

۱۲- این همه نیش می خورد سعدی و ( سعدی ) پیش می رود / خون برود در این میان گر تو تویی و من منم

۱۳- هر نفسی که فرو می رود ، ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات ( است )

۱۴- سخن حق تلخ باشد و اثر آن در مسامع مستبدان ناخوش ( باشد )

۱۵- الحق پشت و پناه سپاه من بود ، در دیده دشمنان خار ( بود ) و بر روی دوستان خال ( بود )

۱۶- تو را صبا ( غماز شد ) و مرا آب دیده شد غماز

۱۷- تنش درست ( باد ) و دلش شاد باد و خاطر خوش ( باد )

۱۸- خوش دولتی ست خرم و خوش خسروی ( ست ) کریم

۱۹- به دیوار نیمه کاره و به بنای چاق نگاه کرد. همه مشغول بودند ، دیوار مشغول بالا رفتن ( بود )، و بنا مشغول ساختن ( بود )

۲۰- در ایهام یک معنی پیداتر ( است ) و معنی یا معنی های دیگر پنهان تر است

۲۱- ز خشکسال چه ترسی ؟ / که سد بسی بستند / نه در برابر آب ( سد بستند ) / که در برابر نور ( سد بستند ) / و در برابر

آواز و در برابر شور ( سد بستند )

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

۲۲- تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا ؟ / تا بدانجا ( می برد ) که فرو می ماند / چشم از دیدن ( فرو می ماند ) / و لب نیز ز گفتار ( فرو می ماند )

۲۳- آن روزها رفتند / آن روزهایی ( رفتند ) کز شکاف پلک های من / آوازه هایم ، چون حبابی از هوا لبریز می جوشید.

۲۴- مادری دارم بهتر از برگ درخت / دوستانی ( دارم ) بهتر از آب روان / و خدایی ( دارم ) که در این نزدیکی است.

۲۵- و من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم / و به نزدیکی روز ( بشارت دادم ) و به افزایش رنگ ( بشارت دادم )

## ۲- حذف به قرینه ی معنوی :

ویژگی ها : ۱- نشانه ای در ظاهر سخن ندارد. ۲- از طریق معنی و مفهوم متن قابل تشخیص است. ۳- در جای دیگری از جمله نیامده است.

مثال:

۱- چندت کنم حکایت ، شرح این قدر کفایت ( می کند )

۲- خاک سیه بر سر او ( باد ) کز دم تو تازه نشد.

۳- طره پریشانش دیدم و به دل گفتم / این همه پریشانی بر سر پریشانی ( رواست )؟

۴- هر که را شیر ز پیش آید و شمشیر ز پس / چو بود کشته ی عشق عشق از پس و پیشش چه خبر ( دارد )؟

۵- گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت به جانت سوگند ( می خورم )

۶- درد ما هر چه بیشتر ( باشد ) بهتر ( است ) / دل ما هر چه ریش تر ( باشد ) بهتر ( است )

۷- حکمش روان چو باد ( است ) در اطراف بر و بحر

۸- ای ( کسی که ) صورت تو ملک جمال و جمال ملک ( است )

۹- با پایه ی جلال تو افلاک پایمال ( است ) / وز دست بحر جود در دهر داستان

۱۰- که یا رب بر این بنده بخشایشی ( کن ) / کز او دیده ام وقتی آسایشی

۱۱- یکی شخص از این جمله در سایه ای ( بود ) / به گردن بر از حله پیرایه ای ( بود )

۱۲- فروغ رای تو مصباح راه های مخوف ( است ) / عنان عزم تو مفتاح ملک های حصین ( است )

۱۳- نه آگاهی ( است ) از این کشتن فلک را / نه جن و انس و شیطان و ملک را

۱۴- پرتو نور تو نور آسمان ( است ) / صد جهان اندر زمان اندر مکان ( است )

۱۵- ای ( کسی که ) کمال نیک مردی بر تو ختم ( شده است ) / نیک نامی منتشر در خافقین ( شده است )

۱۶- چه خوب ( شد ) که باران بارید

۱۷- به جان دوست ( سوگند می خورم ) که دشمن بدین رضا ندهد / که در به روی ببندند آشنایی را

۱۸- بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس ( است )

۱۹- با همین دیدگان اشک آلود / از همین روزن گشوده به دود / به پرستور به گل به سبزه درود ( باد )

۲۰- تو مثل لاله پیش از طلوع دامنه ها / غریبی و پاکی / تو را ز وحشت طوفان به سینه می فشرم / عجب سعادت غمناکی

( است )

۲۱- مرا در منزل جانان چه امن عیش ( وجود دارد ) چون هر دم / جرس فریاد می زند که بربندید محمل ها

۲۲- همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی / چه زیان تو را ( می رسد ) که من هم برسم به آرزویی

۲۳- عشق باقی به سر ( است ) و موی سر از غصه سپید ( است ) / زیر خاکستر خود آتش پنهان دارم

۲۴- قافله شب چه شنیدی ز صبح / مرغ سلیمان ، چه خبر از سبا ( داری ) ؟

۲۵- به جان دوست ( سوگند می خورم ) که دشمن بدین رضا ندهد / که در به روی ببندند آشنایی را

**نکته ( حذف نهاد به قرینه شناسه ، حذف لفظی است.**

مثال : ( من ) به مدرسه رفتم.

**نکته ( در موارد زیر ، نهاد جدا قابل حذف نیست!**

۱- نهاد همراه با وابسته باشد.

مثال : دوست قدیمی من در دانشگاه تدریس می کند.

( کلمات قدیمی و من وابسته های نهاد دوست هستند و دوست را نمی توان حذف نمود )

۲- نهاد همراه با بدل باشد.

مثال : ما ایرانیان ملتی با تاریخ هزاران ساله هستیم.

( نهاد ما است اما چون بدل ایرانیان دارد قابل حذف نیست )

از حادثه لرزند به خود قصر نشینان / ما خانه به دوشان غم سیلاب نداریم.

( خانه به دوشان بدل است )

۳- نهاد همراه با تاکید باشد.

مثال : فقط جوانان هر جامعه می توانند آینده ساز و سرمایه ی ارزشمند مردم آن سرزمین محسوب شوند.

( فقط برای تاکید آمده است بنابراین جوانان را نمی توان حذف نمود )

## حذف شناسه

در گذشته ، گاهی در یک جمله ، شناسه به قرینه لفظی فعل قبلی از جمله حذف می شد.  
مثال:

- (۱) شیران غریبند و به اتفاق آهو را از دام رهانید. (رهانیدند)
- (۲) چون نیمه شب بود ، بار برنهادند و برفت. (برفتند)
- (۳) کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت. (گرفتند)
- (۴) آب برداشتم و گرد تشنگان می گشت (می گشتم)
- (۵) چنان که از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت مخصوص گشت. (گشتم)
- (۶) گفت که شما عهد بشکستید و مکر ساخته بود (بودید) و مرا بخواست (بخواستید) کشتن.
- (۷) ایشان بدویدند آن گرگ را گرفتند و پیش پدر آورد. (آوردند)
- (۸) در کار گاو بسیار فکرت کردم و حرص نمود. (نمودم)
- (۹) ایشان در گوشه ای رفتند و با یکدیگر گفت. (گفتند)
- (۱۰) من این همه می دیدم و در پند دادن غلو می نمود (می نمودم) بدان التفات نکردی

## شیوه عادی - شیوه بلاغی

در شیوه عادی، نهاد در ابتدا و فعل در پایان جمله قرار می گیرد. به عبارتی تمامی ارکان جمله در جای خود قرار دارند. اما در شیوه بلاغی ترتیب منطقی ارکان جمله (در بیشتر موارد نهاد و فعل) به هم می خورد اگر یک بیت دارای شش جمله است ، یعنی باید هر جمله را بررسی نماییم که در هر کدام چه شیوه ای به کار رفته است. هر بیت با توجه به جملاتی که دارد می تواند دارای هر دو شیوه باشد.

مثال: غبار هستی ما پرده دار سیلاب است / کتاب طاقت ما شیر مست مهتاب است  
نهاد فعل نهاد فعل

در شیوه بلاغی ترتیب ارکان جمله به هم ریخته است.

مثال:

(۱) زمانه به دست تو دادم کلید ← زمانه ، کلید من را به دست تو داد  
م-الیه مفعول

(۲) گذشت عمرگرامی ، به پای میز و کتاب ← عمرگرامی ، به پای میز و کتاب گذشت  
فعل نهاد متمم معطوف به متمم

(۳) چه شبی است ، امشب خدایا! ← خدایا امشب چه شبی است  
فعل ندا

۴) فرض است فرمان بردن از حکم جلودار ← فرمان بردن از حکم جلودار فرض است

فعل متمم

۵) جانان من اندوه لبنان کشت ما را ← اندوه لبنان ما را کشت

نهاد فعل مفعول

۶) بشنو از نی چون حکایت می کند / وز جدایی ها شکایت می کند.

جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی)

۷) من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می پرورد دامن من

جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی)

۸) مپندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من

جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (بلاغی)

۹) ای جان آشنا که در آن بحر می روی / وی آنک همچو تیر از این چرخ می جهی

جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی) جمله ۴ (عادی)

۱۰) دریای آگهی که خردها همه از اوست / آن است منتهای خردهای منتهی

جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی)

۱۱) بگریز زغم به سوی شه رو / وز خانه عاریت برون جه

جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی)

۱۲) یک رنگ کند شراب ما را / تا هر دو یکی شود که و مه

جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)

۱۳) برخیز و به زه کن آن کمان را / ماییم کمان و باده چون زه

جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی) جمله ۳ (بلاغی) جمله ۴ (عادی)

۱۴) روشنی طلعت تو ماه ندارد / پیش تو گل رونق گیاه ندارد

جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)

۱۵) گوشه ی ابروی توست منزل جانم / خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد

جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)

## جمله ساده و جمله مرکب

اگر جمله ای یک فعل داشته باشد و با همان یک فعل معنای جمله کامل شود، جمله ساده نامیده می شود.

مثال: غروب نزدیک می شود - آخرین کلاس امروز ظهر تشکیل شد.

اگر جمله ای دو فعل یا بیشتر داشته باشد و به نوعی این فعل ها، تکمیل کننده معنی یکدیگر باشند، جمله مرکب است.

جمله مرکب از سه بخش ( جمله هسته یا پایه، حرف ربط وابسته ساز، جمله وابسته یا پیرو ) تشکیل می شود.



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

مثال:

به مدرسه رفتیم تا درس بخوانیم      اگر به مدرسه نروم ، موفق نمی‌شود  
 فعل ۱ حرف ربط      فعل ۲      حرف ربط      فعل ۱      فعل ۲

انواع حرف ربط ( پیوندهای وابسته ساز ) : که / تا / چون / اگر / زیرا / برای این که / به طوری که و ...

مثال:

۱- چون داد عادلان به جهان در ، بقا نکرد      بیداد ظالمان شما نیز بگذرد  
 حرف ربط      فعل ۱      فعل ۲

۲- به مدرسه رفتیم که علم و ادب بیاموزم  
 فعل ۱ حرف ربط      فعل ۲

۳- مپندار این شعله افسرده گردد  
 فعل ۱      فعل ۲ ( حرف ربط که پس از مپندار حذف شده است ، مپندار که این شعله افسرده گردد )

نکات مهم:

۱- گاهی حرف ربط از جمله مرکب حذف می‌شود.

مثال: ما نمی‌دانستیم شما می‌آیید ← که حذف شده است

۲- حروف ربط ( هم پایه ساز ) «و» و «اما» ، «یا» فقط دو جمله ساده را پشت سر هم قرار می‌دهند

مثال: به مدرسه رفتند و مدیر را دیدند  
 جمله ساده      جمله ساده

۳- کلمات «ولی، لیکن، لکن» همگی به معنی «اما» هستند.

۴- «چو ، چون» اگر به معنای مثل و مانند باشند ، حرف اضافه محسوب می‌شوند نه حرف ربط ، بنابراین کلمه ی پس

از آن ها متمم است !

«چو ، چون» در معنای دلیل آوردن و زمانی که جمله مرکب می‌سازند.

**مثال:**

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد / بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور  
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد  
 «چو، چون» در دو مثال بالا به معنای مانند هستند و جمله مرکب نمی سازند.

**مثال:**

چو فردا جنگ بر کامم نگردید / توانم کز ره دریا گریزم  
چو تو خود کنی اختر خویش را بد / مدار از فلک چشم نیک اختری را  
 «چو» در دو مثال بالا به معنای زمانی که می باشد، بنابراین جمله مرکب می سازد

۵- «تا» اگر در معنای مسافت و زمان بیاید، حرف اضافه است و کلمه ی بعد از آن متمم است.  
«تا» در معنای دلیل و علت آوردن، حرف ربط است و جمله مرکب می سازد.

**مثال:**

تا صبح بیدارم ← تا، نشان دهنده ی زمان است ← جمله مرکب نمی سازد  
تا مدرسه دویدم ← تا، نشان دهنده ی مسافت است ← جمله مرکب نمی سازد  
 به مدرسه می روم تا درس بخوانم ← تا، نشان دهنده ی علت است ← جمله مرکب می سازد

۶- «که» در معنای کسی، جمله ی مرکب نمی سازد و برای ساختن جمله ی مرکب باید به معنی علت و دلیل باشد

**مثال:**

هر که را ببینم، مهرش را نثارش می کنم ← که، به معنای کسی است ← جمله مرکب نمی سازد  
 به مدرسه می روم که درس بخوانم ← که، نشان دهنده ی علت است ← جمله مرکب می سازد

**مثال:**

- ۱- با اشتیاق منتظر هستند تا به قلب دشمن بتازند
- ۲- تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری
- ۳- این ها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند.
- ۴- اگر تلاش کنید موفق می شوید
- ۵- هرگز گمان نمی کردم که کار از کار گذشته باشد
- ۶- چون تن به نجاست بیالاید، به آب پاک می گردد
- ۷- اگر یک دست تو هدیه ی خدا شود، باز هم با آن دست دیگری به جبهه ها می شتابی
- ۸- حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ (آرایه و دستور)

۹- من می دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله به جست و جوی تسلائی می رفت

۱۰- چون آن درمک ها پیش او نهادم در ما نگریست

۱۱- چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم

۱۲- وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط دشمن ، آن ها را به سوی رودخانه ی اروند حمل کنند.

۱۳- اگر تاریخ را فراموش کنیم ، دوباره گزیده می شویم

۱۴- تا از دل و جان نکوشیم به آزادی و سرفرازی نخواهیم رسید.

۱۵- شنیده اید که علی از مسافرت آمده است

۱۶- آن که یک لحظه فراموش نگشت از یادم / ظاهر آن است که هرگز نکند یاد مرا

۱۷- سرو هرچند به بالای تو می ماند راست / بنده تا قد تو را دید شد از سرو آزاد

۱۸- مرغ دل تا هوا گرفت و رمید / باز با آشیان نمی افتد

۱۹- طمع مدار که دوری گزینم از رخ خوب / که نیست شرط محبت جدایی از محبوب

۲۰- توقع است که از عاشقان بی دل و دین / نظر دریغ ندارند مالکان قلوب

۲۱- نبود شرط محبت که بنالند از دوست / زانک هر درد که از دوست بود عین دواست

۲۲- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده

۲۳- گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز

۲۴- آتش عشق است کاندنر نی فتاد / جوشش عشق است کاندنر می فتاد

۲۵- چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور

## دو حرف اضافه برای یک متمم

در گذشته ، گاهی برای یک متمم ، دو حرف اضافه به کار می رفته است.

مثال :

(۱) زنی بود برسان گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

(۲) به سهراب بر تیرباران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت

(۳) آن سوسن سپید شکفته به باغ در / یک شاخ او ز سیم و دگر شاخ او ز زر

(۴) اگر با من نسازند اهل دنیا / به من بر آن نباشد هیچ عاری

(۵) بگرفت شکوفه به چمن بر گذر باغ / چونان که ستاره گذر کاهکشان را

آرایه و دستور	سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲	احسان محسنی
<p style="text-align: right;"><b>واژگان هم آوا</b></p> <p>شرط لازم و اصلی : تلفظ یکسان و معنی متفاوت / نوشتار مهم نیست!  صفیر ، سفیر / نغز ، نقض / قدیر ، غدیر / انتصاب ، انتساب / تعلم ، تالم / جذر ، جزر / خویش ، خیش / صواب ، ثواب  روان ، روان / گور ، گور / خوار ، خار / گذاردن ، گزاردن / خوان ، خان و ...</p>		
<p style="text-align: right;"><b>واژگان دو تلفظی</b></p> <p>آسمان / روزگار / مهربان / باغبان / پاسبان / سازگار / رایگان / دودمان / رستگار / آموزگار / کاروان / یادگار / ارجمند / شادمان /  جاودان / مستمندان / استوار و ....</p>		
<p style="text-align: right;"><b>مُمال</b></p> <p>تبدیل مصوت ا به مصوت ی در بعضی کلمات عربی برای فارسی سازی آن ها</p> <p>مثال:  سلاح ( سلیح ) / مزاح ( مزیح ) / کتاب ( کتیب ) / حجاب ( حجیب ) / عتاب ( عتیب ) / حساب ( حسیب ) / رکاب ( رکیب ) و ...</p>		

## زمان افعال

مضارع اخباری	مثال	زمان معیار ( امروز )
	می روم / می گویم	می + بن مضارع + شناسه
	مثال	زمان گذشته
	دانی / ندانم / نگوئیم	بن مضارع + شناسه
	بخواهد / بگویم	ب + بن مضارع + شناسه
	یکی مشکلت <u>می</u> بپرسم بگوی	می / همی + ب + بن مضارع + شناسه
مضارع التزامی	<u>همی</u> آب شرمم به چهر <u>آورد</u>	همی + بن مضارع + شناسه
	مثال	زمان معیار ( امروز )
	بروم / بگویم	ب + بن مضارع + شناسه
	مثال	زمان گذشته
	چو <u>بیند</u> که خاک است بالین من	بن مضارع + شناسه
	این میوه ها جیرئیل (ع) بیاورد تا فرزندان او آن را <u>می</u> کارند و <u>می</u> پرورند و ثمرات آن <u>برمی</u> دارند و <u>می</u> خورند.	می + بن مضارع + شناسه
ماضی استمراری	مثال	زمان معیار ( امروز )
	می رفتم / می گفتم	می + بن ماضی + شناسه
	مثال	زمان گذشته
	شبلی در ایشان <u>همی</u> نگریست	همی + ماضی ساده
	پاره ای حلوا بدو <u>دادی</u>	ماضی ساده + ی
	همی دادی / می گفتمی بکردی / بستدی	همی / می / ب + ماضی ساده + ی
ماضی نقلی	مثال	زمان معیار ( امروز )
	رفته ام / گفته ای	صفت مفعولی + ام ، ای ، است و ...
	مثال	زمان گذشته
	شنیده ستی ، شنیده ست	بن ماضی + ستم ، ستی ، ست و ...

## رابطه معنایی کلمات:

- ۱- مترادف: هم معنی یکدیگر بودن ← خیس و تر / نیکی و خوبی
- ۲- تضاد: ضد و مخالف یکدیگر بودن ← سرد و سردتر / سرد و گرم
- ۳- تضمن: مشمول معنایی ( جز از کل ) ← کلاس و مدرسه / پدر و والدین
- ۴- تناسب: وجود نظم و توافق و هماهنگی ← لب و دندان / تیر و کمان

مثال :

تضاد : فخر و عار / شام و سحر / نفع و ضرر

ترادف : دلدار و جانانه / رزق و قوت / عاجز و شل

تناسب : شیر و شغال / مه و خورشید / دست و پا / جیب و زخندان

تضمن : خورشید و فلک / سیر و گیاه

در ابیات زیر رابطه معنایی تضمن را بیابید.

- ۱- به هر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت / حلال کردم تا الا به تیغ بیزاری
- ۲- که سعدی از حق شیراز روز و شب می گفت / که شهرها همه بازند و شهر ما شهbaz
- ۳- به جایی که رستم بود پهلوان / تو ایمن بخسبی بیچند روان

## کاربردها و مفاهیم نشانه " ان "

ردیف	نوع	مثال
۱	جمع	دوستان ، درختان ، مردان
۲	زمان	سحرگاهان ، بهاران ، پاییزان
۳	مکان	سپاهان ، گیلان ، دیلمان ، خاوران
۴	شباهت	کوهان
۵	صفت فاعلی	خندان ، گریان ، روان
۶	صفت نسبی ( منسوب به ... )	کاویان ، بابکان
۷	قیدی	شادان ، قدم زنان ، پرواز کنان

تمرین :

۱- گویند که بطی در آب روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون

بارها بیاموزد و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی

نییوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

۲- پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب باشد، یاد کن.

گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید، از تو چون یاد کنم؟! اما

چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از اون حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ،

نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را برآرد.»

۳- نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟

گفت: «سه مَرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مَرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید،

بر مَرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مَرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

## ۴- شعر آسیابان از پروین اعتصامی

روزگاری داشت ناهموار و سخت	پیرمردی، مفلس و برگشته بخت
هم بلای فقر و هم تیمار بود	هم پسر، هم دخترش بیمار بود
این، غذایش آه بودی، آن سرشک	این، دوا میخواستی، آن یک پزشک
این، لحافش پاره بود، آن یک قبا	این، غسل میخواست، آن یک شوربا
نان طلب میکرد و میبرد آبروی	روزها میرفت بر بازار و کوی
تا پیشیزی بر پیشیزی میفزود	دست بر هر خودپرستی می‌گشود
تا مگر پیراهنی، بخشد به وی	هر امیری را روان می‌شد ز پی
قالب از نیرو تهی، دل پر ز خون	شب، بسوی خانه می‌آمد زبون
روز از مردم، شب از خود شرمسار	روز، سائل بود و شب بیمار دار
کس ندادش نه پیشیز و نه درم	صبحگاهی رفت و از اهل کرم
رهنورد، اما نه پائی، نه سری	از دری می‌رفت حیران بر دری
دیگرش پای تکاپویی نماند	ناشمرده، برزن و کوئی نماند
ساز و برگ خانه برگشتن نداشت	درهمی در دست و در دامن نداشت
گندمش بخشید دهقان یک دو جام	رفت سوی آسیا هنگام شام
شد روان و گفت کای حی قدیر	زد گره در دامن آن گندم، فقیر
برگشائی هر گره کایام بست	گر تو پیش آری بفضل خویش دست



## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

من علیل و کودکانم ناشتا	چون کنم، یارب، در این فصل شتا
هم غسل زان میخریدم، هم عدس	میخرید این گندم از یک جای کس
وان غسل، با آب میآمیختم	آن عدس، در شوربا میریختم
جان فدای آنکه درد او یکی است	درد اگر باشد یکی، دارو یکی است
این گره را نیز بگشا، ای جلیل	بس گره بگشوده ای، از هر قبیل
ناگه افتادش به پیش پا، نگاه	این دعا میکرد و می پیمود راه
وان گره بگشوده، گندم ریخته	دید گفتارش فساد انگیزه
چون تو دانائی، نمیداند مگر	بانگ بر زد، کای خدای دادگر
فرقها بود این گره را زان گره	این چه کار است، ای خدای شهر و ده
کاین گره را برگشاید، بنده ای	چون نمی بیند، چو تو بیننده ای
ناشتا بگذاشتی بیمار را	تا که بر دست تو دادم کار را
هم غسل، هم شوربا را ریختی	هر چه در غربال دیدی، بیختی
کاین گره بگشای و گندم را بریز	من ترا کی گفتم، ای یار عزیز
گر توانی این گره را برگشای	ابلهی کردم که گفتم، ای خدای
این گره بگشودنت، دیگر چه بود	آن گره را چون نیارستی گشود

آرایه و دستور	سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲	احسان محسنی
<p>یک گره بگشودی و آنهم غلط تا مگر برچیند آن گندم ز خاک دید افتاده یکی همیان زر من چه دانستم ترا حکمت چه بود هر که را فقری دهی، آن دولتی است هر چه فرمان است، خود فرموده ای تا ببیند آن رخ تابنده را تا که با لطف تو، پیوندم زنند هم، سرانجامش تو گردیدی طبیب خود نمیدانست و مهمان تو بود تا ترا دانم پناه بیکسان تا بداند کآنچه دارد زان تست تا که بشناسد خدای خویش را تا تو را جویم، تو را خوانم بلند گرچه روز و شب در حق بود باز تو کریمی، ای خدای ذوالجلال هم تو دستم را گرفتی، ای خدای</p>		<p>من خداوندی ندیدم زین نمط الغرض، برگشت مسکین دردناک چون برای جستجو خم کرد سر سجده کرد و گفت کای رب ودود هر بلائی کز تو آید، رحمتی است تو بسی زاندیشه برتر بوده‌ای زان بتاریکی گذاری بنده را تیشه، زان بر هر رگ و بندم زنند گر کسی را از تو دردی شد نصیب هر که مسکین و پریشان تو بود رزق زان معنی ندادندم خسان ناتوانی زان دهی بر تندرست زان به درها بردی این درویش را اندرین پستی، قضایم زان فکند من به مردم داشتم روی نیاز من بسی دیدم خداوندان مال بر در دونان، چو افتادم ز پای</p>

## مقدمات سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (آرایه و دستور)

رشته ام بردی، تا که گوهر دهی

گندمم را ریختی، تا زر دهی

ورنه دیگ حق نمی افتد ز جوش

در تو، پروین، نیست فکر و عقل و هوش

۵- غزل از سعدی

هیچ بازار چنین گرم که بازار تو نیست

کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست

شهد شیرین و به شیرینی گفتار تو نیست

سرو زیبا و به زیبایی بالای تو نه

مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست

خود که باشد که تو را بیند و عاشق نشود؟

که همه عمر دعاگوی و هوادار تو نیست

کس ندیده‌ست تو را یک نظر اندر همه عمر

آن که گوید که: مرا میل به دیدار تو نیست

آدمی نیست، مگر کالبدی بی‌جان است

صلح کردیم که ما را سر پیکار تو نیست

ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای

چون گریز از لب شیرین شکر بار تو نیست

جور تلخ است، ولیکن چه کنم گر نبرم؟

خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نیست

من سری دارم و در پای تو خواهم بازید

که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست

به جمال تو که دیدار ز من باز مگیر

سر خود گیر که صاحب نظری کار تو نیست

سعدیا گر نتوانی که کم خود گیری

آرایه و دستور	سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲	احسان محسنی
---------------	----------------------	-------------